

نظریه معاصر روابط بین الملل

نوشته

جوزف فرانکل

ترجمه

وحید بزرگی

نظریهٔ معاصر روابط بین‌الملل

نظریهٔ معاصر روابط بین‌الملل

نوشتهٔ

جوزف فرانکل

ترجمهٔ

وحید بزرگی



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۷۶

فرانکل، جوزف Frankel, Joseph
نظریه معاصر روابط بین‌الملل / نوشته جوزف فرانکل؛ ترجمه وحید بزرگی. ـ
تهران: اطلاعات، ۱۳۷۱.
۱۷۹ ص.
واژه‌نامه ص. ۱۶۷ـ۱۷۹.
کتابنامه ص ۱۶۳ ـ ۱۶۵ همچنین بصورت زیرنویس.
عنوان اصلی: Contemporary International Theory and the Behaviour of States
چاپ دوم: ۱۳۷۶.

۱. روابط بین‌الملل. الف. بزرگی، وحید، مترجم. ب. عنوان.
۳۲۷
JX ن ۳۴۹ ف



فرانکل، جوزف
نظریهٔ معاصر روابط بین‌الملل
ترجمهٔ وحید بزرگی
چاپ دوم: ۱۳۷۶
تعداد: ۲۱۰۰ نسخه
حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

شابک ۶ـ۲۰۴ـ۴۲۳ـ۹۶۴ ISBN964-423-204-6

تقدیم به

پدر و مادر زحمتکشم

فهرست مطالب

نمودارها

سخن مترجم

کتاب حاضر از کتب درسی رشته روابط بین‌الملل در انگلیس می‌باشد که امیدوارم خوانندگان را به طور اجمالی با دیدگاههای روابط بین‌الملل آشنا سازد. هرچند این کتاب در سال ۱۹۷۲ نوشته شده است، ولی تا همین اواخر به همین صورت از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد تجدید چاپ شده و غبار کهنگی به خود نگرفته است. فرانکل نیز از استادان رشته روابط بین‌الملل از جمله در دانشگاه آکسفورد بوده است. از آنجا که در سراسر کتاب به مسائل تاریخی و بویژه بریتانیا اشاراتی می‌شود، خوانندگان باید توجه داشته باشند که کتاب قبل از پیوستن بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا (اول ژانویه ۱۹۷۳) به رشته تحریر در آمده است. در ضمن واژه‌نامه‌ای نیز به کتاب افزوده شده است که احتمالاً سودمند خواهد بود.

در خاتمه، از آقای احمد صدارتی به خاطر کمکهایشان در ترجمه کتاب، از دکتر احمد نقیب‌زاده به خاطر تقبل نگارش مقدمه سودمندشان، واز مسئولین مؤسسه اطلاعات به خاطر فراهم نمودن زمینه چاپ کتاب، بی‌نهایت سپاسگزارم.

وحید بزرگی

بهار ۱۳۷۱

مقدمه

در مطالعات روابط بین الملل سه مرحله را می توان از هم تفکیك کرد و بر همین اساس به سه گونه هم می توان این موضوع را مورد مطالعه قرار داد. یکی از بعد تاریخی یعنی مطالعه حوادث و رویدادهای بین المللی که داده های موضوع را تشکیل می‌دهند و بی شناخت آنها هیچ قدمی فراتر نمی توان نهاد. زیرا تاریخ، آزمایشگاه و نمایشگاه علوم انسانی است که محقق با رجوع به آن مواد مورد نیاز را انتخاب نموده، سپس با ابزار تحلیل به بررسی آنها می پردازد. هم از این‌روست که درك واقعیات تاریخی آن طور که بوده اند ضرورت دارد و این کار هم بآسانی بر نیاید، زیرا مطالعه ما از رویدادهای تاریخی غیرمستقیم بوده و احتمال دخالت ذهنیات مورخ در بیان حوادث بسیار زیاد است. اگر فرض شود که این مرحله با موفقیت انجام پذیرفته است، در مرحله دوم مطالعه باید به جمع بندی، ریشه‌یابی و سیر تکوینی رویدادها پرداخت که خود موضوع جالب و مهمی در مطالعات بین المللی را تشکیل می‌دهد و امروزه بسیاری از کشورهایی که دراین خصوص موفقیت هایی داشته اند رشته جداگانه ای تحت عنوان جامعه شناسی روابط بین الملل را در برنامه‌های آموزشی دانشگاههای خود منظور داشته اند. در ایران این موضوع تحت عنوان «اصول روابط بین‌الملل» مطالعه می شود که قدری نارساست. زیرا تحت عنوان «جامعه شناسی روابط بین‌الملل» بهتر می توان به ریشه‌های اجتماعی حوادث بین‌المللی و عوامل مؤثر در سیاست‌گذاری خارجی و دسته‌بندی حوادث پرداخت. سومین مرحله مطالعه، تئوریزه کردن شناخت است. در این مرحله شناخت ذات و ماهیت این روابط مورد نظر است.

به طور کلی می‌توان گفت که تئوری، بیان منسجم و سیستماتیك شناخت ماست از آنچه که آن را واقعیت می‌نامیم. بنابراین در درجه اول باید به جمع‌آوری و سیستماتیزه کردن عناصر شناخت خود از موضوع بپردازیم و چون شناخت مشی و پروسه‌ای پویاست، می‌توان گفت که تئوری «نظریه» برآیند نهایی این پروسه است که به نوبه خود بر پویایی و توسعه آن می‌افزاید. در عبارت دیگر، فنکسیون اصلی تئوری بیان واقعیت است و نشان می‌دهد که موضوع مورد بحث چرا بدین گونه است و نه به گونه‌ای دیگر. برقراری رابطه، خصوصاً رابطه علّی بین عناصر مختلف شناخت اساس «تئوری» را تشکیل می‌دهد و دراینجا دومین کار ویژه تئوری هم مشخص می‌شود و آن پیش‌بینی تحولات آتی واقعیتی است که موضوع تئوری را تشکیل می‌دهد.

در عین حال نباید کمال مطلوب در تئوری را با واقعیت تئوری اشتباه کرد، زیرا تئوری همیشه نمی‌تواند واقعیت را در تمامی ابعاد و پیچیدگی آن بیان کند. دخالت عنصر ذهنی در نظریه‌پردازی باعث اصلی اختلاف نظرها و نظریه های گوناگون است که در روابط بین‌الملل بیش از هر جای دیگر خودنمایی می‌کند. امروزه دو طرز تفکر عمده اندیشمندان روابط بین‌الملل را به دو گروه تقسیم کرده است: یکی آنها که از بعد فلسفی به قضایا نگریسته‌اند و به سنت‌گرایان مشهورند و دیگر کسانی که به علمگرایان مشهورند و بر روش‌های تجربی تأکید دارند. کشمکش بین این دو گروه که خود باعث غنای بحث شده است هنوز ادامه دارد. سنت‌گرایان علمگرایان را به جزء‌نگری و علمگرایان سنت‌گرایان را به کلی‌گویی متهم نموده، ولی محققان بیطرف رهاوردهای هیچیك را انکار نمی‌کنند. دراین کتاب خوانندگان بیشتر با نظریات دسته دوم یعنی طرفداران مشی تجربی روبرو هستند که باید فقدان نظریات سنت‌گرایان را در جای دیگر جبران کنند.

قبل از آنکه به معرفی نویسنده پرداخته و راجع به جایگاه علمی کتاب سخنی برانم لازم است از واقعیت تلخی یاد آورده شود که تلخی آن شیرینی کتاب را صدچندان می‌کند و آن حکایت کمبود شدید منابع فارسی زبان چه به صورت ترجمه و چه به صورت تألیف درمورد این موضوع است. اگر تألیفی هم باشد چیزی جز ترجمه نامرتبط و سرهم‌بندی شده از پاره‌ای نوشته‌های نویسندگان غربی نیست. پس از پنجاه سال کار بی‌وقفه‌ای که دیگران دراین زمینه انجام داده‌اند و غنای مطلب را به درجه‌ای رسانده‌اند که خود به موضوعات فرعی چندی تقسیم شده است، هنوز روابط بین‌الملل به عنوان یك رشتهٔ جدید در کشور ما غریب است تا چه رسد به نظریه‌پردازی در این زمینه. حکایت اسف‌انگیزی است ولی نهفتن آن نه راه صواب است و

نه راهگشای مشکلات. اگر کسی بخواهد امروزه به تألیفی دراین زمینه دست یازد اولیٰ آن بود که در صورت توان به ترجمه دهها جلد کتاب پایه‌ای بپردازد که عدم ترجمه آنها ما را برای همیشه به صورت مقلدی نالایق از اندیشه‌های صحیح و سقیم دیگران نگه خواهد داشت. در حالی که ما مدعی بینش‌های جدید و اصیلی دراین زمینه هستیم که تاکنون معرفی نشده و این ادعا زمانی صادق خواهد بود که تفکرات موجود را شناخته و در یك بررسی تطبیقی با نظریات خودی به محك نقد سنجیده باشیم، در غیر این صورت مانند همه ادعاهای دیگر سخنی به گزاف، مغرورانه و بیجا خواهد بود.

با این اوصاف که ترجمه کتاب حاضر اقدامی بجا بوده است خصوصاً که نویسنده از اعتبار علمی برخوردار و دقت مترجم در حفظ امانت و سلاست بیان در خور تمجید است. ژزف فرانکل از اساتید مبرز انگلیسی است که تاکنون آثار ارزنده ای در زمینه روابط بین الملل اعم از نظریه و سیاست به جوامع دانشگاهی تقدیم داشته است. وی در سال ۱۹۷۰ کتاب «منافع ملّی» [۱] رابه رشته تحریر درآورد و در سال ۱۹۷۳ کتاب حاضر را نگاشت و قبل از آن نیز کتاب «سیاست بین‌الملل، برخورد و همکاری» را تألیف کرده بود که در سال ۱۹۷۵ تجدید چاپ شد. مانند هر نویسنده فعال و پویا که به مطالعه تحول موضوعات مورد علاقه خود می‌پردازد فرانکل هم در سال ۱۹۷۹ یعنی در آستانه بروز جنگ سرد جدید کتاب پربار «روابط بین‌الملل درجهان در حال تغییر» [۲] را در وصف اوضاع بین المللی زمان نوشت. وی که سالها تدریس مسائل بین‌المللی در دانشگاه آکسفورد را به عهده داشت بدقت نظریات مختلف در جهان آنگلوساکسن را دنبال می‌کرد. وی هیچگاه به عنوان یك نظریه‌پرداز مطرح نبوده است بلکه مانند فیلسوفان شارح بیشتر مبشر اندیشمندان امریکا به حساب می‌آید، موضوعی که برای مثال در فرانسه مصداق نداشت و امروزه این خلأ دراین کشور احساس می‌شود. تعاطی نظریات مختلف روابط بین‌الملل در امریکا موجب پیشرفت این رشته و تشخیص سریع نظریات واقع بینانه از نظریات بی‌پایه شد، در حالی که در فرانسه سالها به اندیشه‌های ریمون آرون و قدما بسنده شد. گرچه کسانی چون مارسل مرل («جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل») [۳] سعی در پر کردن این خلأ دارند لکن تنوع و تعمق این نظریات در امریکا و کانادا به گونه‌ای است که این کشورها را به صورت مرکز مطالعات نظری و عملی بین المللی در آورده است. این مثل بدان آمد که ذهن خواننده روشن شود و فرانکل را به مثابه دریچه‌ای برای افکار وارداتی به حساب نیاورد. در عین حال ناگفته نمی‌گذاریم که پرداختن به نظریاتی نظیر آنچه دراین کتاب آمده است که بیشتر جنبه تئوریهای خرد را دارند و به تعریف یا تبیین موضوعات خاص و

محدودی اختصاص یافته‌اند، نویسنده را از تفکر عمیق فلسفی و پرداختن به ذات روابط بین‌الملل باز داشته است. کتاب حاضر که کتابی درسی هم محسوب می‌شود علاوه بر نقیصه بالا متضمن این عیب نیز هست که به درج بخش مختصری از نظریات موجود پرداخته است. این کتاب اگر بخش دوم یك کتاب فراگیر را تشکیل می‌داد آنگاه می‌توانست به عنوان یك کتاب درسی واقعی مورد استفاده قرار گیرد. کجا می‌توان از آرای هابز، واتل، کلوزویتز، آرون و مورگنتا و دهها صاحب نظر کلاسیك دیگر درگذشت و یکسره به سراغ نظریه همگرایی آمد. اخیراً کتاب ارزشمندی از یکی از اساتید فرانسوی (ژ. هونتزینگر) تحت عنوان «مقدمه‌ای بر روابط بین‌المللی» [۴] منتشر شده که خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است که بخش اول آن که به نظریات کلان فلاسفه و متفکران کلاسیك اختصاص دارد می‌تواند به جبران این نقائص بپردازد. مطالعه آن به دانشجویان نوسفر این وادی توصیه می‌گردد تا پس از آن با دیدی بازتر و درکی عمیق‌تر به مطالعه نظریات خُرد بپردازند.

با این امید که غرفه‌های کتاب شاهد آثار دیگری از این نوع باشد و روز به روز منابع جدید و ارزنده‌تری در اختیار دانشجویان و دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل قرار گیرد جای آن دارد از مترجم گرامی که درحین تحصیل به ترجمه این کتاب همت گماشته‌اند و یقیناً پس از فراغ از تحصیل منشأ خدمات فرهنگی بیشتری خواهند بود تقدیر و تمجید به عمل آید.

دکتر احمد نقیب‌زاده

آبانماه ۱۳۷۰

یادداشت‌ها

1. Joseph Frankel. **National Interest.** London: Pall Mall, 1970.

2. ____________ **International Relations in a Changing World.** Oxford University Press, 1979.

3. Marcel Merle. **Sociologie des Relations Internationales.** Paris : Dalloz, 1982.

4. J. Huntzinger. **Introduction aux Relations Internationales.** Paris : Souil , 1987.

«... از درخت سیب نباید گیلاس انتظار داشت بلکه باید براساس کیفیت میوه‌هایش دربارهٔ آن قضاوت کرد. اگر فردی که فاقد تجربه عملی است در مقام سیاستگذار یا مشاور وی قرار گیرد، به خاطر فقدان صلاحیّت عملی بعید است که کارآیی چندانی داشته باشد؛ چنین فردی صرفاً در زمینه تحلیل‌های نظری ثمربخش خواهد بود.»

استنلی هوفمان

مقدمهٔ نویسنده

کتاب حاضر بیشتر در پی آشنا ساختن خواننده با شیوه های تفکر نظری دربارهٔ روابط بین الملل است تا توضیح جزئیات و دقایق دیدگاههای[1] گوناگون. این کتاب به جای بررسی چیستی بالفعل نظریه، به علت وجودی و مضمون آن می پردازد. بعلاوه، مضمون کتاب انتخابی است و نویسنده بیش از همه روی دیدگاههای رفتاری، و از میان این دیدگاهها نیز عمدتاً بر نقش ارزش ها و مفهوم «منافع ملّی» تأکید می ورزد. این تأکید تا حدودی جنبه شخصی دارد، امّا در عین حال به نویسنده امکان می دهد تا از یك سو بیشترین توجه خود را به حوزه ای معطوف سازد که در آن بیشترین تجربه را دارد و از سوی دیگر نظریه را روی مواردی عینی پیاده کند. دیدگاهها و مفاهیم گوناگون نیز با ذکر مثالهایی عمدتاً از سیاست خارجی بریتانیای پس از جنگ تشریح می شوند.

این تجزیه و تحلیل به نکات نظری و انتزاعی محض و قواعد ریاضی نمی پردازد بلکه به جنبه هایی از نظریه توجه دارد که احتمالاً به شناخت رفتار دولت ها مستقیماً کمك می کند.

در فصل های اوّل و دوّم به جنبه های عام نظریه روابط بین الملل، در فصلهای سوّم تا ششم به تحلیل سه گروه عمده دیدگاهها، و در فصل هفتم هم به مطالعه ای موردی می پردازیم.

ج. ف.

مه ۱۹۷۲

1. approaches

نظریه و عمل

۱ـ مقدمه

دیپلماتهای دست اندرکار و نظریه‌پردازان دانشگاهی روابط بین‌الملل قطعاً نقش‌های اجتماعی متفاوتی دارند. هرچند علمای سیاست غالباً در طول تاریخ درپی تأثیرگذاری بر فعالیّت‌های سیاسی بوده‌اند (ر.ك. افلاطون)، با اینحال، در دکترین خردگرا و کلاسیك نظریه سیاسی، تمایز آشکاری میان افراد نظریه‌پرداز و دست‌اندرکار[1] وجود دارد. دوتوکویل[2] می‌گوید [۱]:

«اولین جنبه [علم سیاست] بر سرشت انسان استوار است. این جنبه مبتنی بر علائق، استعدادها و نیازهای اوست و فلسفه و تاریخ تجلّی آنند؛ در ادوار مختلف، هدف انسان تغییر می‌یابد ولی ماهیت و غرایز وی تا وقتی انسان، انسان است، تغییری نمی‌یابد. این جنبه علم سیاست نشانگر قوانینی است که با شأن کلی و پایدار نوع بشر بیشترین انطباق را دارد. این جنبهٔ علمی سیاست است.

علم سیاست جنبه‌ای عملی و ستیزگرانه[3] نیز دارد که به مسائل روزمره مربوط می‌شود و همواره خود را با وضعیت‌های گوناگون تطبیق می‌دهد. این جنبه ناظر بر نیازهای گذرا و تحت

---

1. practitioner
2. de Tocqueville
3. militant

تأثیر امیال ناپایدار زمانه است. این جنبه همانا هنر حکومت کردن است.

البته هنر با حکومت تفاوت دارد و عمل همیشه از نظریه پیروی نمی‌کند.»

همواره میان نظریه و عمل پیوندی وجود دارد. نظریه، اصول بنیادین عمل را استخراج می‌کند و به نوبه خود با تدوین «فراسیاست»[۴]، هرچند عموماً با تأخیری بسیار، بر آن تأثیر می‌گذارد. البته درعصر حاضر این تأخیر زمانی از بین رفته است و ظاهراً میان علم و هنر سیاست بویژه در ایالات متحده همگرایی جدیدی پدید آمده است. طی روندی دوری، بسیاری از نظریه‌پردازان به طور فزاینده‌ای می‌کوشند تا فرایندهای مبهم و ناشناخته حکومتی را با کمك مستقیم افراد دست‌اندرکار بشناسند و حتی براین فرایندها تأثیر بگذارند و در مقابل، دست‌اندرکاران نیز ضرورت کمك گرفتن از دیگران را در مورد مسائل عصر حاضر که پیوسته پیچیده‌تر می‌شود، احساس می‌کنند.

با وجود این، نظریات دوتوکویل هنوز هم صادقند و روابط این دو گروه مثل همیشه با تیرگی و دشواری روبروست [۲]. دراین زمینه، هر دو طرف علائق مشترکی دارند و هر دو کلاً از ارزش بالقوهٔ روابط متقابل خویش آگاهند ولی وجود اختلافاتی اساسی در نگرش‌ها و جهت‌گیریهای آنها موجب جدایی آنها می‌شود، و آنها به خرده فرهنگ‌های متفاوتی تعلق دارند که اکنون به خاطر مسائل مربوط به زبان «علمی» دچار شکاف بیشتری می‌گردند. نظریه‌پردازان اساساً به نظریه‌های خود و بحث درمورد آنها توجه دارند در حالی که این مسائل غالباً برای افراد دست اندرکار مناسبتی ندارد. آنها اغلب از سیاست‌های حکومتی انتقاد می‌کنند و این انتقاد گاه براساس دلایلی غیرنظری است. جنگ شدید ایدئولوژیکی می‌تواند در پوشش «حقیقت‌جویی» صورت پذیرد، و نمونه بارز آن موضع‌گیری اکثریت جامعه دانشگاهی ایالات متحده در قبال مداخله امریکا در ویتنام است.

دانشگاهیان بیشتر منتقدند تا مرد عمل[۵] [۳]. بسیاری از آنها برای شناخت مجهولات، و یا به خاطر کسب قدرت و یا تأمین هزینه تحقیقات، با دولت همکاری می‌کنند. با این وجود، هردو گروه مذکور با تردید به یکدیگر می‌نگرند. برخی از دانشگاهیان که مشتاق تقویت روابط هستند، از فقدان بودجه دولتی شکوه می‌کنند و بعضی دیگر از آلودگی ایدئولوژیکی [۴] و ترك حقیقت‌جویی می‌نالند. دست‌اندرکاران هم بدون برداشت روشنی از تحقیقات بنیادی عمل

4. metapolitics
5. martyr

می‌کنند و تنها به «مناسبت»[6] با وظایف جاری خویش توجه دارند. هیچیك از تدابیر نهادی جهت نزدیك ساختن نظریه و عمل به یکدیگر، با موفقیت همراه نبوده است ـ از ارائه طرحهای تحقیقاتی گرفته تا تأسیس مؤسسات تحقیقاتی «مستقل» با بودجه دولتی، ویا جابجایی کارمندان. هرچند گردهمایی اخیر نظریه‌پردازان و دست‌اندرکاران نوید توسعه کانونهای تحقیقاتی و برنامه‌ریزی در دوایر مرکزی دولت را می‌داد، با اینحال هیچکس به نتیجه آن چندان خوش بین نبود. یکی از شرکت کنندگان به طنز، تلقی دست اندرکاران از محققین را در سناریوی «مهندسی اجتماعی کارکردی»[7] در روابط بین‌الملل سال ۲۰۰۱ چنین توصیف نموده است: «می‌توان پیش‌بینی کرد که یکی از اعضای کمیسیون چنین شکوه کند؛ «ما از دانشمندان علوم اجتماعی می‌پرسیم ساعت چند است و آنها تاریخ ساعت‌سازی سوئیس را برایمان شرح می‌دهند.» [۵]

همان طور که سایر شرکت کنندگان اظهار داشتند، بعید است که رئیس جمهور قبل از شرکت در یك کنفرانس صلح با متخصصین تحقیقات صلح مشورت کند و چشم‌اندازهای سالنامه تحقیقات روابط بین‌الملل هم برای دست اندرکاران کاملاً نامربوط و بی‌معنایند. با این وجود، «کاربرد» تحقیقات هر قدر هم که مشکل و غیر ممکن باشد، باز هم همگان از اهمیت «نتایج و اشارات» آن کاملاً آگاهند. آیا این وضعیت اساساً با وضع تحقیقات «محض» و «تحقیق و توسعه»[8] در علوم طبیعی تفاوتی دارد؟

به عبارت دیگر، می‌توان «روابط بین‌الملل» را به بخشهای بنیادی، استراتژیکی و تاکتیکی تقسیم نمود، یعنی همان روشی که «گزارش دینتون»[9] در سال ۱۹۷۱ در تحلیل رابطه شاخه‌های مختلف علوم طبیعی با یکدیگر به کار برد. با اینحال، چنین قیاسی محدودیت‌های زیادی دارد: نخست اینکه یافتن پیوندهای میان سیاست بنیادی و سیاست کاربردی بی نهایت دشوار است؛ و دوّم آنکه علم تاکتیکی (مانند نظریه‌های مربوط به تصمیم‌گیری و چانه‌زنی[10]) رشد چندانی نداشته است، حال آنکه بخش کاربردی علوم طبیعی بسیار گسترده و از اهمیت تاکتیکی بسیاری برخوردار است.

---

6. relevance
7. functional social engineering
8. Research and Development
9. Dainton Report
10. bargaining

بی تردید، تجارب امریکا الزاماً درمورد بریتانیا صادق نیست. با این وصف، در بریتانیا همچون امریکا پاره ای از دیپلماتها [۶] و نظریه پردازان به خاطر واقعیت های پیچیده و سرکش پیرامون خود به طور فزاینده ای دچار سردرگمی شده، از کارآیی فعالیت‌های خویش ناراضی اند و از این بابت مورد انتقاد دیگران قرار می گیرند و چه بسا اغلب وسوسه شده اند تا با جُستن گریزگاههای معقول و آبرومندانه‌ای از برخورد صریح با مسائل بگریزند. احتمالاً کاربرد عمده نظریه برای دست‌اندرکاران عبارت است از گسترش نگرش آنها از طریق شناخت منافع بلندمدت و درك اهمیت نظام بین‌الملل به عنوان محیط سیاست خارجی. دراین زمینه از مطالعات کاربردی مربوط به رفتار دولت‌ها راحت‌تر از متون نظری مربوطه می توان کمك گرفت، هرچند متأسفانه هنوز مطالعات کاربردی چندانی صورت نگرفته است.

۲ـ مسائل دیپلماسی

در اکثر دیدگاههای نظری، دیپلماتها صریحاً در دستگاه تصمیم گیری قرار می گیرند که در داخل کشور عمل می کند و در زمینه سیاست خارجی، واسطهٔ دو محیط داخلی و بین المللی است. بدین‌سان دیپلماسی به منزلهٔ «نقطه تلاقی»[11] این دو محیط است. ظاهراً دیپلماتها نیز چنین تصوری دارند.

برخی از نظریه‌پردازان، دیپلماسی را از انجام وظایف کنونی آن عاجز می‌دانند. به نظر من این انتقاد عمدتاً از ارزیابی سنّتی و نسبتاً تنگ نظرانه دیپلماتها از نقش خویش و برداشت بسیار گسترده‌تر سایرین از این نقش ریشه می گیرد. غالباً دو جنبه دیپلماسی سنّتی در معرض انتقاد قرار دارد:

۱ـ عدم توجه کافی به این واقعیت که برای اعمال نفوذ بر دیگران، تغییر دادن برداشت آنان می‌تواند مفیدتر از توسعه و کاربرد توانایی‌های خویش باشد؛ و به موازات آن تأکید بر اختلافات کشورها [۷] که موجب غفلت نسبی از همکاریهای فزاینده آنها می گردد.

۲ـ ناتوانی فزاینده دیپلماتها در کنترل و یا حتی هماهنگی سایر مجاری تعامل[12] کشورها، اعم از مجاری دولتی یا غیر دولتی، که این ناتوانی بسرعت از اعتبار فعالیتهای دیپلماتیك می کاهد.

---

11. interface
12. interaction

شاید دو انتقاد فوق از نظر دیپلماتها بی‌مورد باشد. مسلماً در دیپلماسی همیشه اتحادهایی وجود داشته است. از این گذشته، دیپلماسی به لحاظ سنّتی به وساطت[13] صرف تعبیر می شود، زیرا تحت حاکمیت سیاست خارجی اتخاذ شده از سوی «زمامداران» و نیز متأثر از محدودیت های قاطع محیط بین المللی است. با اینحال، جایگاه دیپلماتها دراکثر دیدگاههای نظری چنین است.

محیط داخلی

اختلافاتی که در مورد نقش دیپلماسی وجود دارد اساساً در رابطه با محیط داخلی است. بدون شك «نظریه حقوق اساسی در باب کارمندان دولت»[14] ـ که در خدمت زمامداران خویش هستند ـ تنها تا حدودی درست است. البته می دانیم که نخست وزیر یا هیأت دولت ممکن است سیاستی در پیش گیرند که مورد حمایت کارمندان دولت نباشد [۸] امّا مسلماً این موارد نادر است و معمولاً تصمیمات سیاسی با مشورت دیپلماتها اتخاذ می شود، گو اینکه پیشنهادات این مشاورین هم تقریباً مورد پسند زمامداران می باشد.

ارتباط دیپلماسی و مضمون سیاست خارجی رابطه ای تنگاتنگ با بحث حاضر دارد. به نظر سایرین، دیپلماسی به نقش اجرایی و صرفاً تبعی محدود نمی شود و بویژه درموارد حساسی چون اولویت گزینی و ارائه جایگزین‌هایی برای پیشنهادات ارائه شده، با سیاست گذاری خارجی کاملاً عجین شده است. اگر دیپلماتها ادعا کنند که آنها صرفاً سیاست خارجی اتخاذ شده به وسیله دیگران را اجرا می‌کنند، این امر غالباً بدین معنی است که سیاست مربوطه مورد مشورت علنی قرار نگرفته و یا اصلاً هیچ سیاستی اتخاذ نشده است.

نظر مشورتی دیپلماتها برای سیاستمداران ممکن است غالباً به منافع داخلی مربوط شود، حال آنکه به لحاظ تعریفی، اساساً در ارتباط با مسائل سیاست خارجی قرار دارد. افسانه قانون اساسی[15] بر این مبناست که منافع داخلی را سیاستمداران باید بشناسند و این منافع تنها در هیأت دولت یا حداقل در سطح پارلمان باید مورد توجه قرار گیرند. در واقع درك پیوند مسائل داخلی و خارجی چنان دشوار است که حتی نظریه پردازان متخصص هم هنوز دچار سردرگمی

13. instrumentality
14. the constitutional theory of the Civil Servants
15. constitutional myth

بسیاری هستند [۹]. فشارهای داخلی ظاهراً بندرت به سطح سیاسی بالایی می‌رسند مگر در مواقعی که به سازماندهی گروههای ذینفوذ (مثل «گروه کاتانگا») و یا به جنبش انتخاباتی بزرگی (مانند مخالفت با تجدید تسلیحات در دهه ۱۹۳۰) بینجامد. بی تردید استقلال دولت در بریتانیا به مراتب بیشتر از ایالات متحده است، از این رو «مدل» تصمیمات دولتی که حاصل چانه‌زنی داخلی است [۱۰]، اعتبار کمتری دارد. با این وجود، اگر «ورودیها یا درونددادهای»[16] اساسی داخلی در بررسی‌های دیپلماتیك کاملاً و دقیقاً مورد توجه قرار نگیرد، اصلاحات سیاسی بسیار دشوارتر و در صورت عدم وجود فشار کافی، غیرممکن می گردد. به عنوان یکی از نمونه‌های اخیر، آیا در گزارشات ارائه شده، رویه «دیپلماتیکی» مناسبی وجود داشته است که به بررسی واشاره به احتمالات پیچیدهٔ بروز چرخش شدیدی در افکار عمومی علیه ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا بپردازد؟ می توان استدلال نمود که «دفتر روابط خارجی و جامعه مشترك المنافع»[17] بیشتر به وظیفه محدودتر تجزیه و تحلیل ملاحظات بین المللی می‌پردازد، حال آنکه ملاحظات داخلی به هیأت دولت مربوط می‌شود. در غیر این صورت، ملاحظات داخلی صرفاً توجیه ملاحظات بین المللی را آشفته ساخته، مانع از ارائه پیشنهاداتی منطقی در این زمینه می گردد. البته گزینش نهایی اولویت ها امری سیاسی است و باید در حیطه اختیارات هیأت دولت باشد.

خلأ سیاسی مربوط به ملاحظات اساسی ارزش‌های بنیادی و «منافع ملّی» با بحث ما ارتباط نزدیکی دارد. احتمالاً در زمینه کلیه مسائل جدید، در رایزنی کارمندان دولت «منافع ملّی» که باید مستقل از سیاست حزبی باشد، به طور دقیق و کامل مورد توجه قرار نمی گیرد. با اینحال، کارمندان دولت باید تعبیر احتمالی حکومت موجود را از منافع ملّی پیش‌بینی و در صورت اتخاذ یك سیاست، آن را رعایت کنند. بدین ترتیب، کارمندان دولت بدون آنکه کمك چندانی از دستشان برآید، وارد تصمیم‌گیری می شوند. این تصمیمات یا در زمینه سیاست خارجی هستند که هرچند شدیداً مورد تقاضای سیاستمداران می باشند ولی ظاهراً بدون توجه کافی به مسائل گسترده تر منافع ملّی اتخاذ می گردند، و یا تصمیمات اتخاذ شده براساس مقاصد تنگ نظرانه حزبی را شامل می شوند.

سایرین دیپلماتها را مسئول این نارسایی‌ها می‌دانند. واضح است که فعالیت‌های

16. inputs

17. The Foreign and Commonwealth Office

دیپلماتیك نمی‌تواند بآسانی گسترش یافته، براین نارسایی‌ها فائق آید و تصور هم نمی‌رود که رایزنی دیپلماتیك بتواند متناسب با آنها تحول یابد. با این وصف، آیا این رایزنی می‌تواند با کمك احتمالی نظریه و با توجه بیشتر به ارزش‌های محوری و سایر ملاحظات داخلی به رفع نارسایی‌های مذکور یاری رساند؟

محیط بین‌المللی

مسائل این حوزه صریحاً به گسترهٔ سنتی دیپلماسی مربوط می‌شود و اخیراً هم در «گزارش دانکن»[18] مورد بحث قرار گرفته است [۱۱]. دو گروه کاملاً متمایز مسائل به شرح زیر می‌باشند:

۱ـ جریان اطلاعات و تفسیر آنها به وسیله کثرت اقلام جنبی مختل می‌گردد. این حوزه به وسیلهٔ دیدگاه ارتباطات اجتماعی[19] بخوبی بررسی شده است.

۲ـ فعالیّت‌های سایر دوایر در زمینه سیاست خارجی شدیداً مستلزم هماهنگی است.

مسألهٔ سوّمی که وضوح کمتر، ولی پیچیدگی و جان سختی بیشتری دارد، این است که دیپلماسی که به رغم تجربه‌اش در زمینه سیاست اتحاد[20] اساسا با تعامل رقابتی یا منازعه‌آمیز همخوانی دارد چگونه می‌تواند به جای کوشش جهت کسب جایگاهی برتر و نافذتر درهمین نظام بین‌المللی موجود به سمت همکاری و به ویژه ایجاد نظام مطلوبتری رانده شود.

۳ـ کاربردهای نظریه

اگر بپذیریم که برداشت گسترده‌تری از دیپلماسی می‌تواند تا حدودی مشکلات و محدودیت‌های کنونی آن را کاهش دهد، آنگاه نظریه می‌تواند به دلایلی نظری و سیاسی کاملاً برای آن مفید باشد.

قسمت اعظم این مبحث بَه دلایل نظری می‌پردازد، یعنی به این امر که نظریه «روابط بین‌الملل» حتی در این مرحله ابتدایی تکامل خویش و با وجود کلیه نارسایی‌هایش چگونه می‌تواند دریافت‌ها و جوانب جالب و نوینی را نمایان سازد. با اینحال، نظریه کاربرد سیاسی

18. Duncan Report
19. social communication approach
20. alliance politics

مهمی نیز دارد و آن اینکه با تبیینی شایسته و معقول نشان می‌دهد که چرا دیپلماتها باید نظرات محدود سنّتی خود را گسترش بخشند و ملاحظات گسترده‌تری را مثلاً در رابطه با محیط داخلی یا منافع ملّی و یا در زمینهٔ دستیابی به تعمیم‌ها و قیاس‌های مناسبی در رابطه با سایر کشورها مطرح سازند. برای مثال، تشریح دلایل ضرورت یا عدم ضرورت پرداختن بریتانیا به هر امری آنگاه گویاتر خواهد بود که مسأله مورد نظر را هم به طور مستقل و هم در رابطه با جایگاه قدرت کشور (ر.ك. گزارش دانکن، «قدرتی اصلی و درجه دوم») و یا در مقایسه با آنچه که کشوری با همان جایگاه و موقعیت[21] (مثلاً فرانسه) در شرایطی مشابه انجام می‌دهد، مورد بررسی قرار دهیم.

دراین رابطه، نظریه برای مشروعیت بخشیدن به کار می‌رود و بیشتر نوعی دلیل تراشی است تا استدلالی برای تعابیری گسترده‌تر. البته این کاربرد نظریه، کاربردی بدبینانه و ماکیاولیستی نیست، بلکه صرفاً کاربردی احتیاطی و مصلحتی است که دیپلماتها را به انجام امور دلخواهشان قادر می‌سازد. اگر استدلالهای نظری نقشی اساسی در پذیرش اقدامات دیپلماتیك از سوی زمامداران یا افکار عمومی داخلی بازی نمی‌کنند، احتمالاً می‌توانند به طور فزاینده‌ای در پذیرش این اقدامات در خارج مؤثر باشند. این امر بویژه در مورد روابط ما [انگلستان] با ایالات متحده صادق است که دیپلماتهای آن در زمینه نظریه روابط بین‌الملل آموزش دیده‌اند و احتمالاً در آینده هم مفاهیم آن را بیشتر به کار خواهند برد. بعلاوه، این استدلالها ممکن است نقش قاطعی در تصمیم‌گیری میان منافع ملّی متعارض درجامعه اقتصادی اروپا بازی کند: یك دیپلمات بریتانیایی در آنجا حتی در صورت عدم بکارگیری مفاهیم مربوط به «همگرایی»[22] باز هم در مباحثه با سایر کسانی که به این مفاهیم توسل می‌جویند، براحتی آسیب‌پذیر خواهد بود.

در رابطه با کاربردهای نظری نظریه، در متون مربوطه، به موارد زیر اشاره شده است:

الف ـ نظریه به نگرش ما گسترشی کلّی می‌بخشد. «روبرتا ولستتر»[23] با پرداختن به حوزه‌ای مرتبط چنین استدلال می‌کند که؛ «بررسی مسائل از زوایای گوناگون و درچارچوب فرضیه‌های متداول و نامتداول رکن اساسی هر پژوهش خوبی است، چه هدف این پژوهش

21. status
22. integration
23. Roberta Wohlstetter

یافتن راه حلّی برای یك جنایت باشد و یا انجام یك ارزیابی ماهرانه». [۱۲] سودمندی نظرات مخالف کلاً در تمام نظامهای سیاسی پذیرفته شده است. تجربه کندی[۲۴] که بسیار آموزنده ولی غیرقابل اعمال درمورد بریتانیا بود و «رابرت نویشتات»[۲۵] آن را در «اختیارات ریاست جمهوری»[۲۶] تشریح نمود، هدفش ایجاد برخوردهایی میان مشاورین رئیس جمهور به منظور تأمین دامنه وسیع‌تری از جایگزین‌ها بود. این گزینش‌های وسیع‌تر به هنگام روبرو شدن با تحولاتی سریع، یعنی هنگامی که گرایش سازمانی[۲۷] دستگاه دیپلماتیك، دولت، و کلّ کشور مانع از انطباق سریع می گردد، ضروری به نظر می‌رسند [۱۳].

نظریه روابط بین‌الملل بر دولت ایالات متحده تأثیر بسیاری داشته است. تحلیلگران امریکایی به دستگاههای حاکمه کمك کرده اند تا به شیوه خاصی با تاریخ برخورد کنند، دقیقاً همان طور که «کینز»[۲۸] به آنان آموخت که به اقتصاد از زاویه خاصی بنگرند. این برداشت در واقع از نظام مفهومی، تدوین الگوهایی دقیق (استراتژیهای ضربه نخست، ضربه دوّم، ضدنیرو یا حمله به نیروهای دشمن[۲۹]، ضدشهر یا حمله به شهرها[۳۰])، و اصول معینی که عقل سلیم حکم می کند (مثلاً عدم تناسب هزینه جنگ اتمی با عواید احتمالی آن) ریشه می گیرد. این نگرش استراتژیك نسبت به تاریخ برای رهبران ایالات متحده دکترینی به ارمغان آورد که جنگ محدود را مجاز دانسته (تنها با استفاده از سلاحهای متعارف)، کنترل تسلیحات به وسیله تفاهمات یا توافقات ضمنی و گاه صریح دو قدرت اتمی را توصیه کرده، و خطرات جنگ هسته‌ای تمام عیار[۳۱] را به حداقل کاهش می‌دهد. نتیجه این امر پیدایش دکترین احتمالاً منطقی بود که معقولانه اجرا نشد.

ب ـ نظریه به تفکری منظم یا «علمی» می انجامد. با تعریف و سامان دادن بهتر مفاهیم می توان آنها را با سهولت بیشتری به کار برد. برای مثال، تشریح مسأله ای دیپلماتیکی از زاویه «تصمیم‌گیری» ممکن است اساساً با شرح آن مسأله به وسیلهٔ مورّخ یا دیپلماتی دست اندرکار و

24. Kennedy
25. Robert Neustadt
26. **Presidential Powers**
27. organizational tendency
28. **Keynes**
29. counterforce
30. countercity
31. total nuclear war

بر پایه عقل سلیم تفاوتی نداشته باشد؛ با وجود این، تشریح اوّل از آنجا که با یك چارچوب تحلیلی کلّی شروع می‌شود، از یکسو مسائلی را مطرح می‌سازد که در غیر این صورت مطرح نمی‌شوند و از سوی دیگر از ترتیبی برخوردار است که مقایسه را بسیار ساده‌تر می‌سازد. به طور اخص، نظریه ما را در انباشت داده‌ها و طبقه‌بندی و بازیابی[۳۲] آنها، در سازماندهی معنی‌دار آنها به کمك مفاهیم سیاسی، در کسب داده‌های بیشتر، و در تنقیح مفروضات و پیشداوریهای خود یاری می‌رساند. از این گذشته، نظریه حداقل به طور ذهنی در تشخیص روشن‌تر ارزش‌ها و نهایتاً تعیین عقلانی‌ترین خط مشی به ما کمك می‌کند.

ج ـ نظریه به تفکیك و تشخیص بهتر عوامل مربوطهٔ یك موضوع مدد می‌رساند. این امر بویژه در مطالعه بعدی آن موضوع در بافت‌ها و شرایطی متفاوت از بافت اصلی سودمند است.

د ـ همان‌گونه که در علم اقتصاد دیده‌ایم، توجه به نظریه انتزاعی و جدایی کامل از واقعیت اجتماعی، از تکامل علوم اجتماعی کاربردی ـ که نظریه‌ای کاملاً خشك را با واقعیت عینی در می‌آمیزد ـ مانع نمی‌گردد.

هـ ـ نظریه روابط بین‌الملل مانند کلیه نظریه‌های اجتماعی می‌تواند به تدوین آنچه که جان استوارت میل[۳۳] «نظریه‌های میانبرد»[۳۴] می‌نامید، منتهی شود. این نظریه‌ها تبیین معقولی از یك نقطه زمانی و مکانی فرضی‌اند، گواینکه در مورد ادوار و نظامهای دیگر قدرت تبیینی چندانی ندارند. بدین‌سان نظریه «توازن قدرت» تبیین معقولی از بنیان نظام بین‌الملل قرن نوزدهم بود، کمااینکه نظریه مارکس هم در مورد مراحل اوّلیه انقلاب صنعتی قابل اعمال بود. هیچیك از این دو نظریه قادر به تبیین دوره‌های بعد نیستند.

و ـ هر چند نظریه روابط بین‌الملل نمی‌تواند روابط علّی معتبری اقامه کند، امّا به برقراری پیوندها و همبستگی‌های کاملاً موثق و مقبولی دست زده است ـ برای مثال، در بارهٔ وجود ارتباط و همبستگی میان توسل به اتحادها و تن دادن به منازعات شدید نظامی که در مورد آن برای قرن حاضر رابطه‌ای مثبت و برای قرن گذشته رابطه‌ای منفی اقامه گردیده است [۱۴].

ز ـ با افزایش همگرایی و یکپارچگی نظام بین‌الملل احتمالاً پاره‌ای از مسائل

32. retrieval
33. John Stuart Mill
34. mid - term theories

کشورهای هم شرایط، با یکدیگر شباهت می‌یابند و این درحالی است که از مطلوبیت سنت‌های ملّی یکایك آنها کاسته می‌شود. از اینجاست که یادگیری از دیگران به وسیله کاربرد قیاس‌ها[35] و نمونه‌های عالی[36] اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد. قیاس‌ها به تجربیات اخص قبلی کشورها مربوط می‌شوند و نمونه‌های عالی هم مبتنی بر شباهتی اساسی‌اند که مقایسه را به طور کلّی ممکن می‌سازد. دیپلماتها، هر چند غالباً به طور ناخودآگاه، قیاس‌های بسیاری به کار می‌برند و از این‌رو باید توجه بسیاری به توضیح نظری مسائل مبذول دارند.

در اصل فرایند نظری در هر دو مورد کاملاً مشابه و ساده است. در رابطه با قیاس‌ها اقدام اساسی نظری عبارت است از تشخیص دقیق ماهیت ویژگی که قیاس بر پایه آن اقامه می‌گردد و آنگاه تعیین گسترهٔ قیاس. بدیهی است که یك قیاس غلط می‌تواند بی‌نهایت گمراه کننده و زیانبار باشد. این امر ضرورت طبقه‌بندی دقیق را مطرح می‌سازد. به عنوان نمونه، بریتانیا را چنین می‌توان طبقه‌بندی کرد: کشوری از اروپای غربی، با قدرتی متوسط، دارای پیشینه استعماری، ضدکمونیستی و غیره. قیاس‌هایی پذیرفتنی است که تنها در مورد رفتار کشورهای هم‌طبقهٔ بریتانیا و آنهم در مورد ویژگی‌های مشترك آنها باشد.

زمانی که ارزشیابی دشوار است، غالباً به طور ناخودآگاه از نمونه‌های عالی به عنوان معیار مقایسه و ارزشیابی استفاده می‌شود. ظاهراً هر کشوری باید از کشورهای موفق و قدرتمند و یا تقریباً مشابه تقلید کند، امّا این مسأله احتیاج به توضیح دارد. با توجه به گذشته، به نظر کاملاً روشن است که در سالهای اوّلیه پس از جنگ، بریتانیا در روابط خود با سایر کشورها در زمینه‌های بسیاری همچون زمینه‌های خارجی، دفاع و اقتصاد از ایالات متحده پیروی کرد، گواینکه در زمینه‌های دیگر از آن فاصله گرفت. آلمان، ژاپن و شاید هم فرانسه در مواردی از بریتانیا پیروی کردند. امّا اکنون گرایش‌ها تغییر کرده است و گزارش دانکن مشخصاً آلمان و فرانسه را الگوهای مناسب می‌داند، هرچند این گزارش تنها در قسمت ضمیمه آن و به لحاظ مسائل کاملاً فنّی حجم معقول هیأتهای دیپلماتیك قابل پذیرش است. همچنین مدتی است که ما هدف رقابت بیهوده با امریکا در زمینه سیستمهای تسلیحاتی پیشرفته را رها ساخته‌ایم. نقش نظریه در امر ضروری طبقه‌بندی با نقش آن در اقامه قیاس‌ها یکسان است.

35. analogies

36. paradigms

۴ـ محدودیت‌های نظریه

الف ـ تبیین کاملاً علّی مجموعهٔ امور بین‌المللی ناممکن است، گواینکه بسیاری می‌کوشند تا آنها را در قالب یك اصل فراگیر (مثل سیاست قدرت، ایدئولوژی، امپریالیسم، مبارزه طبقاتی، و غیره) و یا یك «نظریه» در آورند. حتی در تبیین‌هایی نیز که بیشتر براساس فرضیه‌ها یا حدسیات منعطف‌تری استوارند تا نظریه‌ای کامل، باز هم راه خطا پیموده‌ایم. برای نمونه، این باور فراگیر غربی که میل طبیعی نسبت به ایجاد منازعات خشونت‌آمیز را به نظامهای سیاسی استبدادی فردی نسبت می‌دهد، با تحقیقات دقیقی از اعتبار افتاده است. به همین نحو، باور مشابه کمونیست‌ها نیز که این میل طبیعی را به برخوردهای ایدئولوژیکی مربوط می‌دانند، با برخوردهای شوروی و چین و منازعات بسیار دیگری میان کشورهای کمونیستی بی‌اعتبار شده است.

ب ـ کوشش جهت حصول به دقت و اطمینان، به تلاش بیهوده‌ای می‌انجامد که می‌کوشد تا مسائل اجتماعی گوناگون را به رغم تنوع آنها در قالب نظریه‌هایی «علمی» بگنجاند. به گفته «جورج لوکاچ»[۳۷]، «جنون بیهودهٔ «علمی» برخورد کردن، میراث قرن نوزدهم و حاکی از عقده حقارت دانشمندان علوم اجتماعی است». دانشمندان علوم اجتماعی از قیاس‌های دور و بعید[۳۸] مصون نیستند، قیاس‌هایی مانند قیاس فیزیکدان مشهوری که می‌پنداشت کهولت، راه طبیعی جبران گناه نخستین[۳۹] است [۱۵].

نظریه روابط بین‌الملل همچون سایر علوم اجتماعی عمدتاً به روش شناسی می‌پردازد و بیشتر به بهبود روش‌ها توجه دارد تا دستیابی به نتایجی دربارهٔ ماهیت و محتوای مسائل. حامیان و منتقدین نظریه روابط بین‌الملل غالباً نتایج این نظریه را به لحاظ روش شناختی مورد قضاوت قرار می‌دهند، ولو اینکه این نتایج از نظر ماهوی و محتوایی بی‌اهمیت و پیش‌پا افتاده باشد. از جهتی، این اهمیت روش شناسی با توجه به آثار گیج کننده دو واقعیت مرتبط زیر طبیعی است: یکی اینکه ظاهراً انسان در اصل از آزادی انتخاب برخوردار است و دیگر آنکه فعالیتش تحت تأثیر نظامهای تبیینی و مجموعه باورهای وی در مورد محیط اجتماعی است. بدین ترتیب، بخش وسیعی از نظریه روابط بین‌الملل به مسائل فرعی می‌پردازد و نه به مسائل

37. George Lukacs
38. far - fetched
39. original sin

اخص، زیرا تنها در حوزه این مسائل می‌توان به ابزارهای تحقیقی به لحاظ عقلی مناسبی دست یافت. این تصور که درمورد مسائل اصلی و پیچیده‌تر هم می‌توان به چنین ابزارهای دقیقی دست یافت، قابل قبول نیست.

انسان دائماً دچار وسواس روش‌شناختی می‌گردد. همان‌طور که «مورتون کاپلان»[۴۰] نظریه‌پرداز برجسته فلسفی با ظرافت بیان داشته است، نظریه‌پردازان را غالباً می‌توان به اشخاصی تشبیه کرد که چکشی در دست دارند و همه چیز در نظرشان میخ جلوه می‌کند. یکی از مقوله‌های فرعی مهم و خاصی که دراین زمینه وجود دارد وسواس کمّی سازی[۴۱] است که به خاطر کمیت ناپذیر بودن مسائل محوری، بسادگی موجب غفلت از این مسائل می‌گردد.

ج ـ نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در تلاش معقول خویش برای رسیدن به «دقت علمی» به‌طور افراط‌آمیزی به تعریف مجدد مفاهیم سیاسی پرداخته‌اند، مفاهیمی که کلاً با مسامحه و به نحو نامشخصی به کار می‌روند. این امر لزوماً به افزایش تعاریفی گیج کننده و متعارض و بکارگیری اصطلاحات جدید بسیار و به عبارت دیگر به پیدایش زبانی تخصصی می‌انجامد که برای افراد ناآشنا با آن نظریه، هرقدرهم که به سیاست‌های بین‌المللی علاقه‌مند باشند، گاه غیرقابل فهم می‌گردد. بدین‌سان قاعده فلسفی «عدم تکثیر بی‌مورد واحدها»[۴۲] را کاملاً رعایت نمی‌کنند. با این وجود، حصول به میزانی از توافق در این رشته امکان‌پذیر وحتی قابل انتظار است و این امر حداقل برخی از این افراط‌کاریها را از میان خواهد برد.

درعین حال باید گفت که برخی از مفاهیم جدید سودمند و ضروری‌اند، مانند مفهوم «نظام سیاسی تحت نفوذ»[۴۳] که در «دیدگاه پیوند»[۴۴] ارائه گردیده است (که بعداً به آن می‌پردازیم) و بر دخالت عوامل خارجی در سیاست‌گذاری داخلی کشورها دلالت می‌کند. گرچه این مفهوم تا حدّ زیادی با مفهوم «امپریالیسم» انطباق دارد، امّا دارای تعریفی بسیار دقیق‌تر و فاقد صبغه‌ای احساسی و از این‌رو بسیار سودمندتر است.

د ـ تحلیل‌های نظریه روابط بین‌الملل غالبا غیرتاریخی[۴۵] است یعنی بر متغیرهای

---

40. Morton Kaplan
41. quantification
42. Occam's Razor
43. penetrated political system
44. linkage approach
45. ahistorical

برگزیده معدودی تکیه می‌کند که دیدگاه مربوطه، آنها را به طور غیرواقعی برجسته ساخته است. این امر حتی در رشته بسیار محدودتر اقتصاد هم به چشم می‌خورد، زیرا مفروضات نظریه‌پردازان بناچار به ساده‌سازی واقعیت می‌انجامد. روشن است که در رشته گسترده‌تر سیاست، ساده‌سازی واقعیت شدّت بیشتری و به همین دلیل هم نظریه خصلت ذهنی‌تری به خود می‌گیرد.

محدودیت دیگری که با این مسأله ارتباط نزدیکی دارد، این است که نظریه‌پردازان به قانونمندی‌ها توجه داشته، از موارد مشخص و منحصر بفرد غفلت می‌ورزند. این مسأله براحتی به موارد مبتذلی می‌انجامد که به گفته «استنلی هوفمان» غالباً سرآغازی عالی امّا همیشه سرانجامی زشت دارند.

هـ ـ هرچند گاهی اوقات به طور غیرمنصفانه‌ای ادعا می‌شود که نویسندگان مدل‌های[46] خویش را جانشین واقعیت می‌سازند، امّا در واقع گریز از وسوسهٔ ساده‌سازی واقعیت به منظور تدوین مدل‌هایی دقیق و محکم نسبتاً دشوار است.

و ـ پیش‌بینی‌های نظریه به مفروضات معینی محدود می‌شود. این امر مانند پیش‌بینی‌های اقتصادی مشابهی است که بر قاعده شرطی «اگر... آنگاه» استوارند، ولی در عین حال نظریه روابط بین‌الملل محدودیت دیگری هم دارد و آن اینکه مفروضات آن غیرواقعی‌تر و در نتیجه پیش‌بینی‌هایش نیز تردیدآمیزتر است [۱۶].

ز ـ به رغم وجود توافق مطلوبی درمورد مضمون سیاست بین‌الملل، اختلاف نظر شدیدی دربارهٔ شیوهٔ تحلیل آن وجود دارد. در این زمینه دو گروه عمدهٔ «سنّت‌گرایان» و «علم‌گرایان» وجود دارند که هر یك نیز به گروههایی تقسیم می‌گردند. در کتاب جدیدی پیرامون این اختلافات می‌توان شدت تشویش دراین زمینه را مشاهده کرد [۱۷]. برای مثال، «هدلی بول»[47] از «مورتون کاپلان» به خاطر حمایتش از روش علمی ولی در عین حال عدم کاربرد آن انتقاد می‌کند. کاپلان این تضاد را کاملاً می‌پذیرد، امّا «ماریون لوی»[48] آن را نادرست دانسته، بر این اعتقاد است که کاپلان ظاهراً علمی را که به حمایت از آن پرداخته است، درك نمی‌کند. قبولاندن کامل هر یك از دیدگاهها یا نظامهای مفهومی[49] به نظریه‌پردازان امری بغایت دشوار

46. models
47. Hedley Bull
48. Marion Levy
49. terminology

است. اگرچه فعالیت‌های پیروان مکاتب مختلف، «مجموعه‌ای از فعالیت‌های نامنظم» بوده است و آنها حداقل در سطوح پایین‌تر غالباً در نوعی «زندان فکری» بسر می‌برند، امّا در اواخر دهه شصت تا حدودی از مجادلات کاسته شد و محققین به تأکید بر اختلافات یکدیگر خاتمه داده، به تکیه بر شباهت‌ها و ماهیت تکمیلی دیدگاههای خویش پرداختند. با اینحال، سرعت و کثرت فعالیتهای نظری همچنان از سردرگمی موجود نکاهیده است، کما اینکه روش‌های جدیدی ارائه می‌شود و به کوشش‌های قبلی هم توجه چندانی نمی‌گردد. بدین‌سان نه تنها میان نظریه و روش به‌طور کلی، بلکه میان یکایك نظریه‌ها و روش‌ها نیز باید تمایز قائل شد.

ح ـ تقطیع واقعیت به وسیلهٔ نظریه به غفلت از حوزه‌های اجتماعی گسترده و حساسی می‌انجامد. گروهی از دانشمندان علوم اجتماعی که به «روابط بین‌الملل» می‌پردازند، مانند همتایان خود در سایر رشته‌ها غالباً مفروضات و عوامل ثابت[50] خود را مطلق پنداشته، بررسی آنها را به «عالم غیب»[51] واگذار می‌کنند. نمونه بارز این امر غفلت در مورد عملکرد اقتصاد بین‌الملل است: اقتصاددانان و دانشمندان علم سیاست هر دو به مفروضات «عالم غیب» متکی‌اند. بدین‌ترتیب، حتی در صورت مبادرت به رایزنی با «کارشناسان» جهت دستیابی به نوعی تصمیم‌گیری عقلایی، باز هم سیاستمداران در پیروی از حدسیات و پیشداوری‌های خویش آزادند و همواره نیز نظریه‌ای برای دلیل تراشی می‌یابند.

با طبقه‌بندی نظریه‌ها براساس پیروان آنها، پنج مقوله متمایز را می‌توان مشخص نمود:

۱ـ سیاستمداران نظریه‌پرداز[52]: لنین یا هیتلر.

۲ـ دیپلماتهای سیاست‌گرا[53] و نظریه‌گرا[54]: «جورج کنان»[55]

۳ـ نظریه‌پردازان سیاست‌گرا در یك بافت سیاسی مستعد: «هرمن کان»[56] یا هنری کیسینجر.

۴ـ نظریه‌پردازان سیاست‌گرا در شرایطی نامستعد: محققین صلح، احتمالاً به استثنای سوئد.

۵ـ نظریه‌پردازان انتزاعی که ابداً در بند کاربرد نظریه‌های خویش نیستند.

---

50. constants
51. unseen colleague
52. theoretically - minded
53. policy - oriented
54. theory - minded
55. George Kennan
56. Herman Kahn

ماهیت نظریه روابط بین‌الملل

۱ـ نظریه‌ها، مدل‌ها، و طبقه‌بندی‌ها

طبق نظر معتبر پروفسور «کوئینسی رایت»[۱] پیشگام نظریه روابط بین‌الملل، «نظریه عمومی عبارت است از دانشی جامع، قابل درک، منسجم، و خود اصلاح گر به علاوهٔ پیش‌بینی، ارزشیابی، و کنترل روابط کشورها و شرایط جهان». [۱] بدین ترتیب، برای دقت بیشتر، واژهٔ «نظریه» باید در سراسر کتاب همراه گیومه بیاید، گواینکه هیچ نظریه‌ای در «روابط بین‌الملل» وجود ندارد که بتوان آن را یك نظریه عمومیِ کاملاً دقیق دانست. واژهٔ «نظریه» به طور آشفته‌ای به جای مفاهیم بازتر «مفهوم‌سازی‌ها»[۲]، چارچوبهای مفهومی، «دیدگاههای تحلیلی»، «مدل‌ها»، «پیش‌نظریه‌ها»[۳]، و سایر تعبیرات مشابه به کار می‌رود. این به اصطلاح «نظریه‌ها» برخلاف نظریه‌های علوم طبیعی نه از سازمانی منطقی و منسجم برخوردارند و نه از اصولی برای ارزشیابی (و یا آزمایشات بطلان[۴]). جامعه دانشگاهی ابداً در مورد اعتبار و درستی هیچیك از نظریه‌ها اتفاق نظری ندارد، حال آنکه از دید آگاهانه «سرپیتر مداوار»[5] در

1. Quincy Wright
2. conceptualizations
3. pre - theories
4. falsification tests
5. Sir Peter Medawar

علوم طبیعی چنین توافقی معیار کاربردی[6] نظریه ای معتبر می باشد. «نظریه» تنها بر یك گرایش تحلیلی کلّی و حصول به دقت و انسجام منطقی دلالت می کند.

به منظور اجتناب از کاربرد غلط «نظریه»، بکارگیری مفهوم بازتر «مدل» منطقی‌تر به نظر می‌رسد [۲]. مدل نوعی ساده سازی واقعیت است که احتیاجی نیست از ماهیت دقیق نظریه برخوردار باشد، بلکه تنها براساس اعتبار و مناسبتی[7] که برایمان دارد مورد قضاوت قرار می گیرد؛ یعنی براین اساس که برای سازماندهی این رشته و برخوردی مطلوب با مسائل عمده آن کارساز است یا خیر. هر نظریه‌ای مدعی درستی خویش و بطلان سایر نظریه‌هاست، حال آنکه مدل‌ها صرفاً شیوه ای مناسب برای بررسی مسائل از زاویه‌ای خاص می باشند. مسألهٔ «صحت» و «سقم» در مورد نظریه‌ها مطرح است، در حالی که مدل‌ها تنها می‌توانند مناسب یا سودمند باشند. باز هم می گوییم که مدل صرفاً روشی برای سازماندهی این رشته است که ما را به تنظیم فرضیه‌هایی براساس ویژگی‌های محوری آن مدل قادر می‌سازد، امّا به تبیین نمی‌پردازد. یکی از مزایای عمده مدل‌ها این است که به دیدگاه ما انتظام و روشنی بخشیده، مانع از کاربرد سایر مدل‌ها و بررسی مسائل از زوایایی دیگر نیز نمی گردند؛ بدین ترتیب، از بی‌توجهی به سایر عناصر مرتبط با مسأله مورد نظر جلوگیری می گردد. در توضیح این تمایز احتمالاً غامض باید گفت که «نظریهٔ» سیاست قدرت حتی در شکل محتاطانه‌اش توسط «هانس مورگنتا»[8] نیز قانع کننده نیست، چرا که نمی‌تواند کلیه رفتارهای کشورها را به طور رضایت‌بخشی تبیین کند؛ برعکس، با «مدل» سیاست قدرت به نگرشی اساسی نسبت به کلیه روابط کشورها دست می یابیم، زیرا بدون شك قدرت نقش زیادی در این روابط دارد. اگر تنها به کاربرد مدل‌ها بپردازیم، به جای تطبیق اجباری موارد پیچیده رفتار کشورها با نظریه خویش، به بررسی آنها براساس سایر مدل‌ها مانند مدل ارتباطات اجتماعی خواهیم پرداخت. به همین نحو، به جای تن دادن به مجادله طولانی نظریه‌های «سیاست قدرت» و «ایدئولوژیك» درمورد رفتار شوروی، کاربرد جداگانه هر دو مدل سیاست قدرت و ایدئولوژیك در مورد یکایك رفتارهای شوروی و نیز کلّ سیاست خارجی آن بسیار مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

هرچند کاربرد مدل‌ها به تفکر ما روشنی می‌بخشد، اما از افراط دراین امر باید پرهیز

6. operational
7. convenience
8. Hans Morgenthau

نمود. به همین دلیل، اتکای به آنها در مذاکرات جای تردید دارد. برای موفقیت در مذاکرات، اقامه مجموعه معینی از موازین ثابت و بررسی متقابل قضیه از سوی طرفین، سودمندتر از آن است که با پیشنهادات خشك و صریحی به سوی میز مذاکره برویم که از مدل استنتاج شده و اصلاح آنها نیز بسیار دشوار است.

با اینحال قبل از اقامه مدل‌ها و نظریه‌ها باید به امر مقدماتی طبقه‌بندی پدیده‌های مورد مطالعه به صورت مقوله‌ها و طبقات مختلف بپردازیم. طبقه‌بندی مطلوب پیش‌شرط اساسی هر نظریه‌پردازی ثمربخشی است. برای مثال، بدون شك آنگاه در تعمیمات خود در مورد رفتار کشورها موفق‌تر خواهیم بود که به جای بررسی تمام کشورها با هم، به طبقه‌بندی و بررسی طبقات جداگانه آنها بپردازیم: طبقات بزرگ و کوچك، قدرتمند و ضعیف، ثروتمند و فقیر، طبقه‌بندی براساس موقعیت جغرافیایی و یا نظام ایدئولوژیك آنها، و غیره. تعریف موازین طبقه‌بندی غالباً ما را با مسائل نظری پیچیده‌ای نظیر چگونگی تعریف قدرت یا ثروت روبرو می‌سازد. از اینجاست که طبقه‌بندی‌ها به طور کلّی در ابتدا کاملاً خام هستند، امّا با پیشرفت در نظریه‌پردازی می‌توان طی روندی دوری تعاریف طبقات را اصلاح نمود.

۲ـ تکامل نظریه

نظریه‌پردازان دراین مورد کاملاً توافق دارند که «روابط بین‌الملل» حوزه‌ای پژوهشی است تا رشته‌ای علمی [۳]. تحول مطالعات این حوزه به اصطلاح پروفسور «کی. دبلیو. دویچ»[9] شامل چهار «موج پیشرفت» است که با دیدگاههای گوناگونی مشخص می‌شوند. در موج اول، این حوزه برای مدت مدیدی عرصه انحصاری حقوقدانان بین‌الملل بود. موج دوّم هم در پی دو امر پدیدار شد: یکی آشکار شدن تاریخ دیپلماسی در پی گشایش بسیاری از آرشیوهای دولتی پس از جنگ جهانی اوّل و دیگری گرایش به سمت سازمانهای بین‌المللی در پی تجربه جامعه ملل. درموج سوّم، محققین به اقتباس پاره‌ای از روش‌ها و یافته‌های مناسب سایر علوم اجتماعی و رفتاری و بویژه روان‌شناسی، انسان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی پرداختند. در حالی که این موج هنوز ادامه دارد با موج چهارم پس از جنگ تقویت می‌گردد. موج چهارم عبارت است از کاربرد مفاهیم مربوط به تحقیقات تحلیلی و کمّی به علاوهٔ روش‌های تطبیقی. در این موج از طریق «اقتباس» از علم اقتصاد، ریاضیات، تحلیل

9. K. W. Deutsch

سیستم‌ها[10] و حتی به طور غیرطبیعی از علم رفتارشناسی، قاعده‌پردازی‌های برجسته‌ای صورت گرفته است. سایر نویسندگان برای سیرتحول مطالعات این حوزه دو دوره بندی قائل شده اند: یکی به ترتیب مراحل عمدتاً تجویزی یا دستوری، تجربی، و کمّی ـ رفتاری و دیگری گذار از تحلیل‌های تخیّلی یا پندارگرا[11] به تحلیل‌های واقعگرا، رفتاری، و اکنون مابعد رفتاری. همه براین امر توافق دارند که مسألهٔ اصلی نظریه‌پردازان این است که چگونه برسر گزینش دیدگاههایی درخور مسائل جاری توافق و چگونه آنها را با یکدیگر تلفیق کنند.

در حال حاضر با تحول دیدگاهها، کانونهای توجه نیز در حال تغییرند. توجه به دولت‌ها در قبل از جنگ جهانی اول، در فاصله میان دو جنگ جای خود را به توجه به سوی نظام بین‌الملل و طرق اصلاح آن از طریق تکامل حقوق بین‌الملل و سازمانهای بین‌المللی داد. از جنگ جهانی دوّم به بعد توجه به نظام بین‌الملل با توجهی مجدد به رفتار دولت‌ها و تعامل آنها توأم گشته است، چرا که امروزه عموماً دولت‌ها را بیش از کلّ نظام بین‌الملل قابل تحلیل و حتی قابل اصلاح می‌دانند. در دوره پس از جنگ، توجه محققین در مطالعه رفتار دولت‌ها تا حدّ زیادی از منازعه به سوی همکاری و از تصمیمات بحرانی عمده به طرف رفتارهای غیربحرانی مستمر معطوف گشته است. در دهه اخیر[12] هم کانون توجه از جانب «توانایی‌ها» به سمت «مقاصد» تغییر یافته است. هم‌اکنون «مقاصد» به طور گسترده‌ای به وسیلهٔ دیدگاههای روانشناختی (که روی «تصورات» و «ادراك تهدیدات»[13] متمرکزند) و نیز روش‌های تاریخی (که به رفتار دولت‌ها درگذشته توجه دارند) مورد مطالعه قرار می‌گیرند. مرحله بعدی احتمالاً گرایش به سمت تحلیل فلسفی ارزش‌ها خواهد بود که اهمیت آنها در حال حاضر احساس شده امّا به طور شایسته‌ای مورد تحلیل قرار نگرفته است [۴].

خوشبختانه، اکثر نظریه‌پردازان جدید بار دیگر با دیدی میان رشته‌ای یا چند رشته‌ای به دیدگاههای خویش می‌نگرند. در واقع، اغلب آنان تربیت یافتگان علم سیاست می‌باشند. تنها معدودی از محققین سایر رشته‌ها به «روابط بین‌الملل» توجه کافی کرده اند، گواینکه تخصص فنّی آنها به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرد. البته موارد استثنایی برجسته‌ای مثل

---

10. systems analysis

11. utopian

۱۲. کتاب در سال ۱۹۷۲ نوشته شده است ـ م.

13. threat perceptions

«آناتول راپوپورت»[14] ریاضیدان، و یا اقتصاددانانی چون «توماس شلینگ»[15] و «کنث بولدینگ»[16] هم وجود دارند که کمک‌های اساسی به نظریه [روابط بین‌الملل] رسانده‌اند. به طور کلّی بیشترین کمک از جانب روان‌شناسانی بوده است که از دهه ۱۹۳۰ به بعد گرایشات مربوط به جنگ و مسائل آن را مورد مطالعه قرار داده‌اند و یا آنهایی که در دهه ۱۹۴۰ تحقیق دربارهٔ «تنش‌ها» را شروع کردند. به هرحال امروزه کوشش‌های انحرافی برای دستیابی به یك نظریه عمومی جنگ برپایه «غریزه پرخاشگری» انسان کلاً کنار گذاشته شده است و هرچند همه نظریه‌پردازان به درجات مختلف اهمیت نقش عوامل روانشناختی را در رفتار دولت‌ها می‌پذیرند، امّا در حال حاضر کارآیی یك نظریه روانشناختی عمومی را در مورد روابط بین‌الملل رد می‌کنند [۵]. جامعه‌شناسان هم بجز موارد استثنایی مهمی مثل «ریمون آرون»[17] و «یوهان گالتونگ»[18] توجه اندکی به «روابط بین‌الملل» نشان داده‌اند. بجز دو مورد استثنایی «شلینگ» و «بولدینگ»، اقتصاددانان هم در دهه ۱۹۲۰ با طرد روان‌شناسی از علم اقتصاد «بی‌خیر»[19] گشتند، زیرا روان‌شناسی انگیزش در کانون اقدامات وتحلیل‌های سیاسی قرار دارد.

«چادویك آلجر»[20] گرایشات روش شناختی حاضر را چنین جمع‌بندی می‌کند[۶]:

۱ـ جایگزینی نظریه‌ای پیچیده‌تر به جای نظریه‌ای مبتنی بر عوامل واحد و فراگیر. بعلاوه، اخیراً گرایشی به کاربرد مدل‌های علّی چند متغیره وجود دارد که مکمّل مدل‌های همبستگی[21] حاکم بر تحقیقات اوایل دهه ۱۹۶۰ می‌باشند.

۲ـ گردآوری منظم‌تر داده‌ها به وسیلهٔ پیشرفت‌های تکنولوژی داده پردازی و کاربرد روش‌های سایر علوم اجتماعی.

۳ـ کاربرد کلیّه فنون علوم اجتماعی برای گردآوری داده‌ها در تحقیقات روابط بین‌الملل ـ فنونی از قبیل مشاهده، مصاحبه، تحلیل انبوهه داده‌ها، تحلیل محتوایی[22]، و آزمایش.

---

14. Anatol Rapoport
15. Thomas Schelling
16. Kenneth Boulding
17. Raymond Aron
18 Johan Galtung
19. desiccated
20. Chadwick F. Alger
21. correlational models
22. content analysis

۴ـ پیدایش چشم اندازی تاریخی در تحقیقات منظم‌تر روابط بین‌الملل از طریق کاربرد گسترده‌تر تحلیل روندها یا روندکاوی.[۲۳]

۵ـ کاربرد نظریه‌های علوم اجتماعی بویژه علم سیاست، جامعه شناسی، و روان شناسی در مطالعات روابط بین‌الملل.

۶ـ تشکیل جامعه‌ای میان رشته‌ای به وسیلهٔ بانیان گرایشات فوق که عمدتاً مرکب از دانشمندان علم سیاست، جامعه شناسی، و روان شناسی است.

نظریه روابط بین‌الملل در مرحله کنونی تکامل آن درگیر روند بی‌نهایت پرهزینه، طاقت‌فرسا و بطیء انباشت داده‌هاست که تاکنون بوضوح هیچ چارچوب کلّی معقولی نداشته است. چنین کاری با گسترهٔ کنونی‌اش بروشنی از حیطه امکانات جوامع دانشگاهی کلیه کشورها بجز ایالات متحده خارج است. البته این امر فاجعه مطلقی نیست، کماینکه حتی در جامعه دانشگاهی امریکا هم عده‌ای شدیداً دربارهٔ کاربرد انبوه فزاینده داده‌ها نگرانند، چه این امر می‌تواند به طور کلّی دید آنها را نسبت به مسائل سیاسی محدود سازد. از طرف دیگر به کوشش‌های فکری هم توجه زیادی می‌شود، امّا توجه به یافتن سایر صور ممکن حیات سیاسی مانع پیشرفت آن می‌گردد. هرچند بی تردید سناریوهایی نظیر سناریوهای «هرمن کان» یا «برنارد برودی»[۲۴] می‌توانند در سیاست‌گذاری و یافتن جایگزین‌هایی برای نظام جهانی مفید باشند، ولی با اینحال این سناریوها ماهیتی غیرواقعی دارند [۷].

۳ـ جایگاه کنونی نظریه

تنوع گیج کننده دیدگاههای متعارض، فقدان پیشرفت‌هایی ماهوی، و مشکلات کاربردی در زمینه مسائل عینی سیاست خارجی همگی نگرانی فزاینده نسبت به «بحران اعتبار» نظریه روابط بین‌الملل را تشدید کرده‌اند. عامل دیگری که این عدم اقناع فکری را کاملاً تشدید نمود، عبارت بود از نگرانی نسبت به تأمین مالی آینده در میان گروه وسیعی از دانشگاهیان امریکا که مستقیماً به منابع مالی گسترده دولت وابسته بودند.

ولی در سالهای اخیر به رغم کاهش بطیء بودجه دولتی، اطمینان تازه‌ای حاصل شده است و بسیاری از محققین برجستهٔ امریکایی به طور فزاینده‌ای بر روابط متقابل و پیوندهای

---

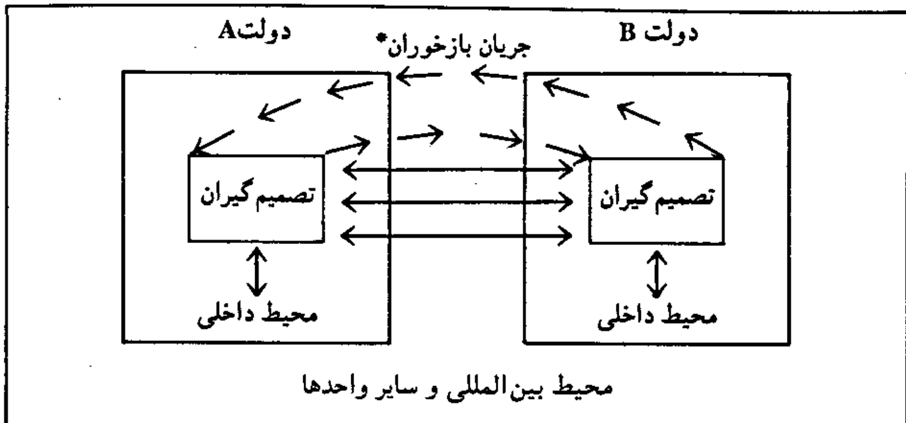
23. trend analysis
24. Bernard Brodie

فکری دیدگاههای گوناگون با یکدیگر تأکید می‌ورزند تا بر آشفتگی و تداخل نامنظم آنها. عده زیادی هم، بویژه آنان که چندان ازخود مطمئن نیستند، به جای مطالعه نکات مشترك واقرار به دیون فکری خویش، بیشتر در پی اثبات یگانگی دیدگاههای خود می باشند. همان طور که متون بسیاری گویای این امرند، توجه به ارتباط متقابل دیدگاههای مختلف با یکدیگر کاملاً سودمند به نظر می رسد.

رکن اساسی کلیه نظریه ها این است که به وقایع و مسائل نه به طور مجزا بلکه به عنوان اجزائی از الگوهای[25] بزرگتر تعامل بین المللی می نگرند. احتمالاً در جزئیات اختلاف شدیدی وجود دارد، امّا بسیار جای تردید است که نظریه‌پردازان اعتبار نمودار شماره ۱ را که طرحی ساده از کنش متقابل[26] دو دولت و نشانگر صورت مقدماتی نظریه روابط بین‌الملل است، چندان زیر سئوال برند. این نمودار را تنها با مقداری پیچیدگی ترسیمی می توان بسادگی برای نمایش کلّ سیاست خارجی به عنوان کنش متقابل با پاره‌ای از دولت‌ها، سازمانهای بین‌المللی و نظام بین‌الملل گسترش داد.

دیدگاههای مختلف بر عناصر گوناگونی از این نمودار تأکید می‌ورزند، امّا کلاً نحوه عملکرد آنها یکسان است: آنها عنصر مورد مطالعه را مفصلاً تحلیل می کنند، امّا عناصر دیگر را در «جعبه سیاه»[27] قرار می‌دهند. این امر به مفهوم اتکاء محض به یافته های سایر دیدگاههاست.

نمودار ۱ـ تعامل یا کنش متقابل دو دولت



* feedback

25. patterns
26. interaction
27. blackbox

متأسفانه از آنجا که در مورد یافته‌های پذیرفتنی اتفاق نظری وجود ندارد، گاهی اوقات در مورد معنی دقیق عناصر جعبه سیاه اطمینان کاملی نداریم.

دو گروه عمده در عرصه نظریه روابط بین الملل عبارتند از «سنّت گرایان» و «پیشگامان» یا «رفتارگرایان». گروه اول مدعی است که نظریات جدید به محتوای سنّتی علم سیاست، تاریخ، و حقوق کمك چندانی نکرده اند، و بعلاوه تظاهر شدید آنها به برخورداری از روش های «علمی» و قواعد ریاضی، عدم خلاّقیّت واقعی آنها را کتمان می سازد. گروه دوم که شماری از آنها نسبت به دستاوردهای واقعی خود کاملاً متواضع هستند، تصریح می‌دارند که تنها راه پیشرفت عبارت است از رعایت دقت و سخت گیری علمی، گردآوری داده های مناسب، و ابداع و اصلاح روش های جدید. از جهتی، بحث حاضر بحثی است اساساً شناخت شناسانه[28] در مورد اینکه چه مسائلی را می توان به طریقی منظم و روشن مورد مطالعه قرار داد. از یکسو اگر طبق ادعای «سنّت گرایان» کلیه تصمیمات دستخوش عدم قطعیت، احتمال، و تصادف هستند، در این صورت اهمیت نظریه زیر سئوال می‌رود. از سوی دیگر نیز اگر طبق ادعای «رفتارگرایان» ما هنوز در دورهٔ آغازین یا «ماقبل علمی»[29] نظریه روابط بین‌الملل بسر می بریم، پس هنوز نمی‌توانیم در مورد قابل شناخت بودن یا نبودن مسائل قضاوت کنیم. شناخت انسان تحت تأثیر خود واقعیت و دستگاه فکری اوست و هنوز میزان توانایی ما در اصلاح عامل دوّم کاملاً معلوم نیست. شرکت کنندگان حاضر در نشست اخیر محققین امریکایی ـ چنانکه قبلاً اشاره شد ـ در رابطه با بحث کنونی به بحران موشکی کوبا اشاره کردند که در آن تجربه دیپلماتهای ورزیده ای چون «چیپ بولن»[30] بیشترین نقش را بازی کرد ولی در عین حال یك ارزیابی کلّی و نظری پیرامون رفتارهای بحرانی هم می توانست سودمند باشد [۸]. در مورد بریتانیا هم باید پرسید که آیا آگاهی کلّی از نظریه‌های همگرایی و چانه‌زنی (که بعداً به آنها می‌پردازیم) تجارب دیپلمات ها در زمینه رابطه با جامعه اقتصادی اروپا و فرانسه را تکمیل نمی‌سازد؟ از این گذشته، آیا این نظریه‌ها می‌توانند استدلالهایی برای مذاکره با شرکای اروپایی مطرح سازند که پایه‌ای «علمی» داشته، براحتی نتوان آنها را رد کرد.

گروه بندی موازی و بسیار متداخل دیگری در زمینه نظریه روابط بین‌الملل شامل «واقعگرایان» و «پندارگرایان یا تخیلی ها» است که در آثار هانس مورگنتا به بهترین نحو مورد

28. epistemological
29. prescientific
30. Chip Bohlen

بررسی قرار گرفته است. نگرش گروه اوّل به جهان نگرشی اساساً سنّتی است و با نگرش دست‌اندرکاران شباهت زیادی دارد. این نگرش بر مفاهیم گوناگون «منافع» تکیه دارد و آن را عمدتاً به «قدرت» تعبیر می‌کند، چه قدرت عمومی‌ترین وسیلهٔ نیل به منافع است. این نگرش درپی شناخت جهان است، نه تغییر آن. در مقابل، نگرش دوّم یا دیدگاه «تخیّلی» که در یکی دیگر از سنّت‌های قدیمی غرب و بویژه امریکا ریشه دارد، درپی تغییر جهان است. پیروان این دیدگاه تحلیل عقلی مفهوم «قدرت» را به لحاظ روانشناختی بسیار پیچیده دانسته از این‌رو آن را کنار می‌گذارند. آنها با مطرح کردن ساخت‌هایی عقلانی نام «نظریه» بر آنها می‌نهند، حال آنکه در واقع چیزی بجز «خیالبافی» نیستند. توهّم اعتبار آنها با دو عامل بهم پیوسته تقویت می‌گردد: اوّل، تقلیل‌گرایی[31]: «... تنها راه دستیابی به یك طرح اخلاقی و عقلانی صرف نظر کردن از عنصری است که در سیاست داخلی و خارجی مانع از عقلانیت فراگیر می‌گردد و موجد معضلات اخلاقی، مخاطرات سیاسی، و فقدان قطعیت عقلی در مسائل سیاسی است. این عنصر مشخصه در سیاست، مبارزه برای کسب قدرت است».

دوّم، کمّی سازی که اساساً بر تحلیل اقتصادی استوار است: «درچنین مضامین نظری، ملّت‌ها در رویاروی یکدیگر نه به عنوان واحدهای تاریخی موجود با تمام ویژگی‌هایشان، بلکه به عنوان عناصر انتزاعی و عقلی هستند که پس از مدل «انسان اقتصادی»، به بازی شطرنج نظامی و دیپلماتیك بر اساس نوعی محاسبه عقلی می‌پردازند که تنها ساخته ذهن نظریه پرداز است.» [۹]

دیدگاههای معاصر در نظریه روابط بین‌الملل را می‌توان تحت عناوین گسترده زیر آورد:

«نظریه نظریه‌ها»[32] از همه پیچیده‌تر است و به مسائل اساسی وجودی[33] و شناختی می‌پردازد. به طور کلّی میان این نظریه با فلسفه سیاسی و فلسفه علم مرز روشنی وجود ندارد.

«دیدگاه تحلیل سیستم‌ها» هم به کلّ نظام بین‌الملل و هم به دولت‌ها به عنوان واحدهای عمل کننده در این نظام توجه دارد و در هر دو مورد روش‌های نظریه عمومی سیستم‌ها را به کار می‌برد. دیدگاه «ارتباطات اجتماعی» یا «سیبرنتیکی» ـ که بر نظامها و فرایندهای ارتباطات و کنترل تکیه می‌کند ـ و مکاتب همگرایی و کارکردگرایی نیز ارتباط نزدیکی با این دیدگاه دارند. اخیراً هم «دیدگاه پیوند» مطرح شده است که پیوند سیاست‌های داخلی و خارجی با یکدیگر را

31. reductionism
32. **theory of theories**
33. ontological

بررسی می‌کند.

«نظریه‌های معطوف به رفتار دولت‌ها» به مطالعه یکایك دولت‌ها توجه دارند و از میان آنها دیدگاه اساسی تصمیم‌گیری برمربعهای داخلی نمودار شماره ۱ یعنی تصمیم‌گیران دولت‌ها تکیه می‌کند. سایر دیدگاههای سنّتی‌تر نیز بر توانایی‌ها یا نهادها تأکید می‌ورزند. مکاتب جدیدتر هم به جنبه‌های «شناختی»[۳۴] روند تصمیم‌گیری ـ یعنی تصورات ـ و نیز جنبه‌های «ارادی» آن (یعنی ارزش‌ها، اهداف، و منافع ملّی) می‌پردازند.

«نظریه کنش متقابل» به تعمیمات مربوط به «مدل‌های» کنش متقابل و از جمله به تحلیل منازعات و جایگزین‌های مشارکتی آنها توجه دارد. نظریه‌های بازیها و چانه‌زنی بین‌المللی ارتباط ویژه‌ای بادیپلماتها دارند، چرا که روش‌های جدیدی را برای مذاکرات بین دولتی (کارکرد اصلی دیپلماسی سنّتی) ارائه می‌دهند.

۴ـ دیدگاههای روش‌گرا[۳۵]

چندین دیدگاه «روش‌گرا» نیز وجود دارد که می‌توانند در هر یك از گروههای فوق به کار روند، از قبیل دیدگاههای شبیه‌سازی[۳۶]، گردآوری داده‌ها، کمّی‌سازی، و پیش‌بینی. این امر طبقه‌بندی کلّی نظریه روابط بین‌الملل را با مشکلات بیشتری روبرو می‌سازد، حال آنکه بدون این مشکلات هم این طبقه‌بندی چندان رضایت بخش نیست و طبقات مختلف تا حدودی در یکدیگر تداخل دارند. بدین‌سان هیچ مرزبندی روشنی بین نظریه رفتار دولت‌ها، نظریه کنش متقابل دولت‌ها، و نظریه دو بعدی اخیر «آرنولد وُلفرز»[۳۷] که تلفیقی از آن دو نظریه است، وجود ندارد. همچنین نظریه همگرایی یکی از زیر بخش‌های دیدگاه تحلیل سیستم‌هاست، ولی در عین حال با نظریه کنش متقابل دولت‌ها نیز بی‌ارتباط نیست... دیدگاههای ماهوی عمده را در فصل‌های آینده بررسی خواهیم کرد و در ادامه فصل حاضر به طور خلاصه به تشریح چهار دیدگاه اصلی روش‌گرا می‌پردازیم: گردآوری داده‌ها، کمّی‌سازی، شبیه‌سازی، و پیش‌بینی.

گردآوری داده‌ها: به دنبال فعالیّت وسیع سایر شاخه‌های رشته سیاست در زمینه گردآوری داده‌ها (بویژه پیرامون ویژگی‌های نخبگان، همه‌پرسی، آمار انتخاباتی، و جوانب

---

34. cognitive
35. METHOD - ORIENTED APPROACHES
36. simulation
37. Arnold Wolfers

مختلف گرایشات و رفتار انسان)، برخی از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به کوشش‌های بسیاری جهت دستیابی به داده های بین المللی[38] موثق و کاملاً تطبیقی دست زده اند که این امر به رغم آمارهای سازمان ملل متحد کار بی نهایت وقت گیری است. دو مورد عمده را «مؤسسه تکنولوژی ماساچوست»[39] و «دانشگاه ییل»[40] منتشر کرده اند[۱۰]. داده های گردآوری شده، کلّی یا انبوهشی[41] و عمدتاً شامل آمارهای اجتماعی، اقتصادی، و جمعیتی، داده های سرشماری، و غیره هستند که کلّیه آنها را می‌توان از طریق منابع دولتی، خصوصی، و سازمانهای بین المللی به دست آورد.

این کوشش‌ها اساساً به سمت دهه های اخیر معطوفند، ولی در مورد داده های مربوط به ادوار گذشته نیز تحقیقاتی صورت می‌گیرد که هدف آن حفظ توالی‌های زمانی و مطالعه جریانات تاریخی است. سایر داده های تاریخی شامل فهرست وقایع تاریخی اند، مانند اوّلین نمونه‌های مشهور فهرست جنگ‌ها که توسط «لوئیس فرای ریچاردسون»[42] و «کوئینسی رایت» تنظیم گردیدند [۱۱].

محققین این حوزه روش‌های پیچیده ای به کار می برند، زیرا به گفتهٔ «دیوید سینگر»[43] تودهٔ انبوه حقایق و اطلاعات ناهماهنگ مستلزم طبقه‌بندی و کدگذاری منظم به وسیلهٔ روش‌هایی قابل مشاهده، سازگار، و تکرار پذیر می باشد. تنها دراین صورت است که می توان به‌طور مؤثری به کاربرد و مقایسه اقلام اطلاعاتی پرداخت. این عمل را به جای «گرد آوری داده ها» می‌توان «داده سازی» از اقلام واقعی و آماری خام نامید [۱۲].

اهداف محققین این حوزه بلندپروازانه است. در ارزشیابی خوش بینانه یکی از پیشگامان این روش‌ها یعنی «کارل دویچ» می‌توان درمورد نظریه‌های نابرابری ـ مانند نظریه «گانارمیردال»[44] ـ مطالب بیشتری آموخته، سپس آنها را محك زد. دراین ارزشیابی «نمودارهای» توزیع[45] ۷۵ متغیر سیاسی مربوطه که از قبل در اختیار کشورها بودند با

---

38. cross - national
39. the Massachusetts Institute of Technology
40. Yale University
41. aggregative
42. Lewis Fry Richardson
43. David Singer
44. Gunnar ,Myrdal
45. distribution «profiles»

«نمودارهای» توزیع مشابهی از بسیاری از این متغیرها در داخل کشورها جفت و جور می‌شوند. همچنین از این ارزشیابی می‌توان درمورد نقش یکایك کشورها به عنوان برابرساز یا مشوّق و تثبیت کننده نابرابری مطالب زیادی آموخت. به لحاظ آماری، آن دسته از توالی‌های زمانی پیچیده‌ترند که در آنها می‌توان درمورد تاریخ‌های گمشده به درونیابی[۴۶] دست زد. در اینجا هدف نهایی، علامت‌گذاری معیار[۴۷] است. این امر شامل «خط روند»[۴۸] و «انحراف معیار»[۴۹] می‌شود که اوّلی گرایش مرکزی آماری[۵۰] توالی‌های زمانی را و دوّمی پراکندگی پراش[۵۱] موارد بالفعل را نسبت به این گرایش نشان می‌دهد. تغییرات دوری و تأثیرات متقابل عوامل تصادفی («فرایند تصادفی»)[۵۲] را به وسیله روند دیرپای[۵۳] می‌توان شناخت.

مسلماً همان طور که برخی از محققین اظهار می‌دارند، ممکن است به دو طریق شدیداً «مقید به داده‌ها» شویم: اول، محدود کردن دید سیاسی خویش به وضع موجود و نه صور ممکن حیات سیاسی؛ و دوم، نارسایی‌های زبانی در زمینه نظریه‌پردازی به علاوهٔ تکامل نسبتاً بطیء روش‌های ریاضی. البته طریقه سوّمی هم وجود دارد که کاربرد گستردهٔ کامپیوتر است. نمونه بارز این امر، کار اساسی «راسِت»[۵۴] در اثر مذکور «راهنمای جهان»[۵۵] است که در آنجا محاسبه همبستگی‌های[۵۶] هر جفت از متغیرهای مجموعه‌ای برگزیدهٔ گروهی از کشورها، واحدها، یا موارد فرضی، حدوداً حاکی از ۲۸۰۰ همبستگی بود که از این تعداد کامپیوتر تنها همبستگی‌های ۲۰٪ یا بالاتر را نشان می‌داد.

طریقه دیگر تقیّد به داده‌ها، کاربرد روش‌هایی برای ترسیم منظم جایگزین‌هایی برای آینده است. اکنون با توجه به افزایش داده‌ها و بهبود فنون، می‌توان به تحلیل‌هایی چند متغیره ازفرضیه‌های جایگزین پرداخت. هر چند این پیشگویی ممکن است اعتبار چندانی نداشته

---

46. interpolate
47. standard notation
48. trend line
49. standard deviation
50. central statistical tendency
51. scatter of variance
52. stochastic process
53. secular trend
54. Russet
55. **World Handbook**
56. correlations

باشد، امّا ما را از دامنه احتمالات آگاه می سازد و از ایجاد ساخت‌هایی انعطاف ناپذیر برای آینده برپایه داده‌های خویش، جلوگیری می کند [۱۳].

کمّی سازی: کمّی سازی با دیدگاه پیشین ارتباط نزدیکی دارد و روش های کمّی که در داده‌پردازی به کار می‌روند به طور فزاینده‌ای در سایر تحقیقات هم به کار گرفته می شوند. دراین حوزه هم اختلاف نظر وجود دارد و افراد معطوف به روش‌های سنّتی بر اهمیت «ناملموسات تعیین کننده»[57] تأکید می‌ورزند، حال آنکه کمیّت‌گرایانی که صرفاً زندانی روش‌های خویش و در نتیجه دچار تنگ نظری اند، غالباً از آن غافل می مانند. این «ناملموسات تعیین کننده» شاید هرگز برای تصمیم‌گیران قابل اندازه‌گیری کمّی نباشند. برای مثال، در تشخیص مقاصد دشمنی برجسته، داده های موثق هیچگاه جای «شمّ سیاسی»[58] را نمی گیرد و ما قادر نبوده و نیستیم که به روش های معتبری برای تشخیص مقاصد طرف مقابل دست یابیم. با اینحال، به اعتماد دیوید سینگر، کمیّت‌گرای برجسته؛ «کلیه پدیده های مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی اصولاً کمیّت پذیرند».

در واقع این اختلافات چندان اساسی هم نیستند. محققین سنّتی بکرّات پاره‌ای از روش های کمّی را به کار می گیرند و اکثر کمّیت گرایان نیز از محدودیّت‌های روش های خویش بخوبی آگاهند. از این گذشته، اختلاف آنها تا حدودی جنبه معنایی دارد و به معنی «کمّی سازی» مربوط می شود. «کمّی سازی» در مفهوم رایجش به ارقام ـ مانند آمارهای جمعّیتی یا حجم تولید ناخالص ملّی ـ دلالت می کند. به لحاظ فنّی، این اصطلاح به تمام کوشش‌هایی اطلاق می گردد که برای دستیابی به داده هایی موثق ولو نه چندان دقیق صورت می گیرد ـ مثل طبقه‌بندی ساده برتر / پست‌تر [۱۴]. در عین حال، تصور اندازه گیری کمّی و سودمند عناصر اساسی اهداف ملّی دشوار است؛ مثلاً در مورد توجه «کندی»[59] به جلوگیری از سستی بافت ملّی که علاوه بر سایر ملاحظات به مسابقه تسخیر ماه منجر گردید. گزینش ابعاد مناسبی برای مقایسه کمّی هدف حزب کارگر در سال ۱۹۴۵ (ایجاد «دولت رفاهی»؟) و هدف حزب محافظه‌کار در سال ۱۹۷۰ (احیای مسئولیت‌ها و سرمایه‌گذاریهای فردی تا حدّ امکان؟) و عواقب آنها در زمینه سیاست خارجی بی نهایت مشکل است. مقایسه کمّی اهداف ملّی فرانسه

---

57. the crucial intangibles
58. political wisdom
59. Kennedy

و بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم نیز حداقل به همان اندازه دشوار است.

در کمّی سازی از روش‌های ریاضی استفاده زیادی می‌شود. این روش‌ها عمدتاً از آمار اجتماعی، اقتصاد، روان‌شناسی، و نیز ریاضیات محض گرفته می‌شوند. اکثر مقالات پیچیده در «مجلّه حلّ و فصل منازعات»[۶۰] و «مجلّه تحقیقات صلح»[۶۱] می‌آیند و نتایج حاصله بیشتر به نظریه بازیها مربوط می‌شود.

به لحاظ نظری، فرایند کمّی سازی ساده به نظر می‌رسد. هر متخصص علاقه‌مندی می‌تواند به بررسی کمّی عواملی نظیر نخبگان و ترکیب، انسجام، و ایدئولوژی آنها، توانایی‌های کشورها، واکنش‌ها در مقابل دروندادهای داخلی و بین‌المللی، و غیره بپردازد. دستیابی تدریجی به فنون موجود ما را قادر ساخته است که پیش‌بینی‌های خویش را با پیامدهای بالفعل آنها مقایسه و بر این اساس روش‌های خود را اصلاح کنیم. با اینحال تجربه اقتصاددانان کلان هشدار دهنده است. اخیراً در میان آنها اعتبار اندازه‌گیریهایشان بویژه در زمینه‌های تطبیقی زیر سؤال رفته است. حتی نتیجه‌گیری از مفاهیم معیاری[۶۲] همچون «تولید ناخالص ملّی» اغلب تردیدآمیز است. برای مثال، هم‌اکنون رشد نسبتاً سریع تولید ناخالص ملّی فرانسه در دهه شصت تا حدودی به عاملی نسبت داده می‌شود که قبلاً ناشناخته بود: هجوم گسترده روستاییان به شهرها، بدین مفهوم که دستمزدهای صنعتی که کاملاً در محاسبه تولید ناخالص ملّی منظور می‌گردد، جانشین درآمد ارضی شده است که بخش بزرگی از تولید اقتصاد معیشتی را تشکیل داده، امّا قابل اندازه‌گیری کمّی نمی‌باشد.

مدل‌های ریاضی دچار محدودیت‌هایی جدّی‌اند. اولاً، آنها بر مفروضات ثابت و دستگاههای بسته‌ای[۶۳] مبتنی‌اند، حال آنکه دستگاههای باز[۶۴] که رفتارهای سیاسی را بدون چنین مفروضات ثابتی تبیین می‌کنند، بسیار ثمربخش‌تر به نظر می‌رسند. ثانیاً گرچه مفروضات را باید روشن ساخت، امّا با علائم ریاضی غالباً بهتر از کلمات می‌توان تعصبات را پنهان نمود. این امر تا حدّ زیادی درمورد نظریه اقتصادی صادق است. ثالثاً، نمایش ریاضی مسائل جلوه کاذبی از دقت «علمی» به استدلالهای ما بخشیده، از ارزیابی نقّادانه آنها مانع می‌شود. به

60. **Journal of Conflict Resolution**
61. **Journal of Peace Research**
62. standard concepts
63. closed systems
64. open systems

عنوان مثال، اگر کلّیه نظامهای سیاسی را براساس موازین کاملاً مشخصی به صورت «دموکراتیك» و «غیر دموکراتیك» یا «توتالیتر» و «غیرتوتالیتر» مقوله بندی کنیم، این روش کلّیه شرایط ریاضی یك معیار صوری[۶۵] را برآورده می سازد امّا در واقع نوعی ساده سازی است که اگر ماهیتش در پس کاربرد ارقام پوشیده شود، بر شناخت ما تأثیری منفی می گذارد. مشخصاً بیشتر کوشش‌های نظری کمّیت گرا در رابطه با «جنگ سرد» و موازنه هسته‌ای است، یعنی زمینه‌هایی که با اصطلاحات ساده نظامی هم مجال بسیاری برای تأمل وجود دارد. بدون شك کاربرد روش‌های ریاضی در نظریه روابط بین‌الملل مانند سایر علوم اجتماعی همچنان افزایش خواهد یافت، امّا بجز ریاضیدانان، همه براین اعتقادند که نتایج بدست آمده از این طریق، چندان ثمربخش نبوده است. شاهد پیشرفت نسبتاً بطیء ما تاکنون این است که اخیراً کتاب متون برگزیدهٔ نظریه روابط بین‌الملل فقط حاوی دو مقاله در مورد کاربرد ریاضیات است: یکی مقاله‌ای پذیرفتنی که براساس مدل کلاسیك لوئیس فرای ریچاردسون در مورد مسابقه تسلیحاتی مبتنی است که این مدل کاملاً قدیمی است و مدتها فراموش شده بود، و دیگری مقالهٔ بی‌مایه‌تری پیرامون ساختار روابط نفوذی در نظام بین‌الملل [۱۵].

شبیه سازی: این اصطلاح عموماً به معنی «نمایش عملی واقعیت» است [۱۶].این فنّ از دو منبع الهام گرفته است که اوّلی منبعی فنّی است مثل «تونل باد»[۶۶] یا «تقلید پرواز»[۶۷] و دیگری «بازیهای جنگی» نظامی و سنّتی است که در دهه‌های اخیر الهام‌بخش «بازیهای تجاری» هم بوده است. دست‌اندرکاران در مورد مرزبندی میان شبیه سازی و بازیها اختلاف نظر دارند. طرفداران پاکی ریاضیات[۶۸] مدعی‌اند که شبیه سازی بسیار دقیق‌تر از بازیهاست، چه در آن کلّیه متغیرها و روابط به طور روشن و دقیقی مشخص و کنترل می‌شوند و بعلاوه براساس مجموعه‌ای از معادلات ریاضی و یا توسط کامپیوتر اجرا می گردد. با اینحال اغلب دست‌اندرکاران این اصطلاح را به هر تمرینی که بازیگران آن درمحیطی کنترل شده به سر برند، اطلاق می کنند. در دو دهه اخیر این فنّ در ایالات متحده بسیار رایج گشته و به طور نسبتاً پراکنده‌ای هم در بریتانیا و بویژه در «دانشکده ویلز»[۶۹] در ابریستویث[۷۰]، «مرکز پژوهش

65. nominal scale
66. wind tunnel
67. flight simulator
68. mathematical purists
69. the University College of Wales
70. Aberystwyth

منازعات»[۷۱]، «دانشکده لندن»[۷۲]، «دانشگاه ساتمپتون»[۷۳]، و پاره ای دیگر از دانشگاهها به کار گرفته شده است. به دلیل آنکه هیچ نوآوری مهمی در بریتانیا صورت نگرفته است، به مفاهیم بدیع امریکایی می‌پردازیم[۱۷].

شبیه‌سازی امریکایی به سه مکتب عمده تقسیم می‌شود. ساده‌ترین آنها «تمرین سیاسی ـ نظامی»[۷۴] است که دکتر «لینکلن بلومفیلد»[۷۵] و همکارانش آن را در «مؤسسه تکنولوژی ماساچوست» به اجرا درآوردند و کاملاً شبیه بازیهای نظامی سنّتی است. این شبیه‌سازی از گروههای اندکی ـ معمولاً پنج گروه ـ تشکیل می‌شود که به ایفای نقش ملل واقعی، کنش متقابل در وضعیتی کاملاً مشخص شده، و رویارویی با منازعات و منازعینی معین مشغولند. کنترل این بازی به عهدهٔ گروه کنترل کننده ای است که نقش محیط های بین المللی و داخلی را بازی می‌کنند و پیامدهای متناسب با رفتار بازیگران را به بازی می‌خورانند.

«شبیه‌سازی بین‌المللی» که دکتر «هارولد گتزکف»[۷۶] آن را در «دانشگاه نورث‌وسترن»[۷۷] ارائه کرد، ساختار عالی‌تری دارد و گروههای معرف ملّت‌ها ـ پنج تا ده گروه ـ با مجموعه‌هایی از متغیرهای برنامه‌ریزی شده کار می‌کنند. بدین‌سان بازیگران به طریقی سازمان یافته‌تر از نوع قبلی به کنش متقابل می‌پردازند، زیرا عوامل داخلی روند تصمیم‌گیری نیز در بازی وارد می‌شوند. این شبیه‌سازی از نوع مرکب انسانی ـ ماشینی است که با ترتیبات یا جایگشت‌هایی[۷۸] بسیار و غالباً بدون کاربرد کامپیوتر به کار گرفته شده است. این نوع شبیه‌سازی مفاهیم جالبی را در رابطه با تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی مطرح ساخته است، از قبیل «دامنه تصمیم»[۷۹] و «عوامل اعتبار دهنده»[۸۰].

از همه بلند پروازتر، شبیه‌سازی‌های تمام کامپیوتری و نمونه بارز آن «تمپر» («جریان

71. the Center of Conflict Research
72. University College of London
73. the University of Southampton
74. the Political - Military Exercise
75. Dr. Lincoln Bloomfield
76. Dr. Harold Guetzkow
77. Northwestern University
78. permutations
79. decision - latitude
80. validators

ارزشیابی تکنولوژیکی، اقتصادی، نظامی، و سیاسی»[۸۱]) است که تحت هدایت «مرکز حمایت سیستم فرماندهی نظامی ملّی»[۸۲] وابسته به «اداره ارتباطات دفاعی»[۸۳] برای «اداره مشترك بازیهای جنگی»[۸۴] صورت پذیرفت. در اینجا تعداد واحدهای معرف ملّت‌ها یا گروههای ملّت‌ها تا ۳۹ عدد می‌رسد که هریك حدوداً دارای ۳۰ ویژگی اند. این بازی به شبیه سازی کمّی منازعات بین‌المللی و ارزشیابی نقش عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و نظامی می‌پردازد. در این بازی، مسائل مورد شناسایی و واکنش قرار می‌گیرند و بدین‌سان کنش متقابلی ایجاد می‌گردد که می‌توان آن را به انواع منازعات واقعی توسعه داد.

نارسایی اصلی همه شبیه‌سازی‌ها به رابطه جهان شبیه‌سازی شده و جهان «واقعی» یا «مرجع» برمی‌گردد. طبیعتاً جهان شبیه‌سازی شده نشانگر نوعی ساده سازی و تا حدّی تحریف واقعیت است. البته بسته به میزان دقت مجریان آن، میزان این تحریف هم تغییر می‌کند. بازیهای انسانی که دارای ساختار نسبتاً سستی‌اند، به مراتب از شبیه‌سازی‌های تمام کامپیوتری که دارای ساختار کاملی هستند، واقع‌گرایانه‌ترند زیرا دومی کاملاً به متغیرهای برگزیده‌ای محدود می‌شود. با اینحال بین کلّیه شبیه‌سازی‌ها و واقعیت فاصله‌ای وجود دارد، زیرا بازیگران بویژه در نوع بین‌المللی شبیه‌سازی، اغلب بین دو خواست متعارض متحیرند: یکی شبیه‌سازی آنچه که رفتار واقعی ملّت‌ها تلقی می‌کنند و دیگری به حداکثر رساندن حاصل بازی با انجام مناسب‌ترین رفتار، مانند فریب. بعلاوه، با آنکه بازیگران کلاً غرق نقش‌های خویش می‌گردند، امّا صرفاً به نوعی بازی مشغولند، حال آنکه در زندگی واقعی تصمیم‌گیران با تصمیماتی روبرو هستند که پیامدهایی واقعی و گاه مرگ و زندگی در پی دارند.

فنون شبیه‌سازی به طور گسترده‌ای برای مقاصد آموزشی به کار می‌روند. این فن از آنجا که شرکت کنندگان را به فراگیری اطلاعاتی در مورد وضعیت مربوطه و کاربرد پویای آنها برمی‌انگیزد، بی‌تردید فنّ جالب توجهی است. سنجش میزان تأثیر روند یادگیری غیرممکن است، امّا به احتمال قوی بازیگری بیشتر به ارتقاء آگاهی ما نسبت به معلومات قبلی کمك می‌کند تا به یادگیری معلوماتی جدید. فایده شبیه‌سازی برای نظریه‌پردازان این بوده است که

81. TEMPER (Technological, Economic, Military, and Political Evaluation Routine)
82. National Military Command System Support Center
83. Defense Communication Agency
84. Joint War Games Agency

آنها را به شناخت و تکامل متغیرهای اجرایی و عملی بازی شبیه‌سازی وادار ساخته است. این امر به شناخت دقیق‌تر واقعیات کمك می‌کند، زیرا ما را قادر به یافتن روابطی می‌سازد که دستیابی به آنها از طریق مطالعه عالم پیچیده‌تر واقعیت شاید غیرممکن باشد. برای نمونه، این مطلب در مورد تأثیرات پیچیدهٔ محدودیّت‌های داخلی بر سیاست خارجی و بالعکس صادق است.

در زمینه سیاست‌گذاری، در دوایر دولتی ایالات متحده هر سه نوع شبیه‌سازی مورد توجه، و دو نوع اوّل نیز به طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است: «تمرین سیاسی ـ نظامی» برای وضعیت‌هایی خاص جهت روشن ساختن استراتژی‌های کوتاه مدت و تاکتیك‌ها، و «شبیه‌سازی بین‌المللی» نیز به منظور دستیابی به سیاست‌هایی کلّی‌تر. نتایج «تمپر» هم به حوزه‌های دانشگاهی منحصر بوده است. هرچند مطرح شدن مسائل نظری بسیاری در رابطه با ساختمان و تحلیل شبیه‌سازی برای نظریه‌پردازان سودمند بوده است، امّا اطلاعات و پیش‌بینی‌ها انتزاعی‌تر از آنند که در سیاست‌گذاریهای روزمره و یا بلندمدت مفید باشند.

پیش‌بینی: پیش‌بینی به دو نوع مشخص تقسیم می‌گردد: پیش‌بینی موردی[۸۵] و پیش‌بینی الگویی[۸۶]. کاربرد اصلی اوّلی یاری رساندن به دولت‌ها در انتخاب گزینش‌هایی کوتاه مدت است و دوّمی هم به گزینش‌های بلندمدت و توالی‌ها یا مجموعه‌های وقایع مربوط می‌گردد. پیش‌بینی دقیق یکایك وقایع به دو پیش فرض بستگی دارد: اولاً عوامل مربوطه قابل محاسبه یا کمیّت‌پذیر، و ثانیاً عوامل اساسی واقعاً قابل شناسایی و دقیقاً قابل سنجش باشند. پیداست که این پیش‌فرض‌ها در مورد رفتارهای انسان صادق نیستند چرا که پیش‌بینی‌های مربوط به رفتارهای انسان مانند پیش‌بینی‌های هواشناسی قطعی نبوده صرفاً احتمالاتی با درجات مختلف هستند و بر همین اساس نیز نتایج عملی آنها محدود است و چه در مورد خریدن یك چتر یا در مورد آمادگی برای جنگهای احتمالی راهنمای عمل دقیقی نیستند.

مسلماً پیش‌بینی شرایط احتمالی آینده اساس انتظارات ودرنتیجه یکی ازریشه‌های اصلی رفتار ماست. شاید نمونه بارز این امر علم اقتصاد باشد که در آن انتظارات نقشی محوری در پاره‌ای تحلیل‌ها و کلیّه برنامه‌ریزی‌ها بازی می‌کنند. انتظارات اساس «مدل‌هایِ خام» را تشکیل می‌دهند، مدل‌هایی که اغلب برای تحلیل پیش‌بینی‌های تجاری و به عنوان ابزارهای

---

85. point prediction
86. pattern prediction

موجود برای پیش‌بینی به کار گرفته شده اند. این مدل‌ها براساس این تصور استوارند که آینده صرفاً کارکرد گذشته است. نوعی از آنها براساس فرض تکرار محض حوادث مبتنی است، نوع دیگری که پیچیده‌تر است براساس فرض همانندی بی‌کم و کاست تحولات آینده با تحولات دورهٔ ماقبل خود ـ یعنی اعتقاد به تداوم یافتن جریانات موجود ـ و مدل سوّم هم براساس این فرض که آینده میانگین وزن‌دار[87] ادوار گذشته می‌باشد. البته شواهدی مبتنی بر پیروی تصمیمات تجاری از این مدل‌ها وجود دارد، امّا واضح است که پیش‌بینی‌های متکی بر این مدل‌های ساده قطعیّت چندانی ندارند و اصلاح مدل‌ها برای دستیابی به توان پیش‌بینی نسبتاً درازمدت نیز تقریباً بی‌نتیجه بوده است [۱۸]. از این گذشته، وجود احتمالات قوی آماری هم لزوماً به معنی تحقق قطعی تصمیم معینی نخواهد بود.

ناتوانی نظریه اقتصادی در ارائه بنیادی مطمئن برای پیش‌بینی، امکان دستیابی به پیش‌بینی‌هایی قطعی در حوزهٔ پیچیده‌تر سیاست را تردیدآمیز می‌سازد. بعلاوه، به علت محدودیّت تعداد کشورها، محاسبه احتمالات آماری [در عالم سیاست] از امکاناتی کمتر از تحقیقات مربوط به مصرف‌کنندگان برخوردار است. البته این به معنی ناتوانی در ایجاد مدل‌هایی ریاضی با همان اعتبار «نظری» نیست. نظریه ریاضی جنگ که لوئیس ریچاردسون آن را تکمیل نمود، خود نمونه خوبی است. «ا. راپوپورت» دربارهٔ مزایای منطقی چنین نظریه‌ای می‌گوید: «درحالیکه ممکن است پیروان نظریه‌های کلامی[88] به استدلالهای بی‌ربطی در این مورد بپردازند که نمایش قدرت به جنگ می‌انجامد یا به صلح، نظریه‌پردازان ریاضی می‌توانند هر دو شِق را با هم درآمیزند (هرچند به زبان معمول متناقض می‌نماید) که بدین‌سان تنها یك مسأله باقی می‌ماند و آن هم آثار نسبی یکی و گرایش دیگری است»[۱۹].

پایان قریب‌الوقوع هزاره ما موعدی وسوسه‌انگیز و نهایی برای کوشش‌های اخیر آینده شناسی[89] ـ پیش‌بینی شرایط آینده ـ تلقی شده است. «سال ۲۰۰۰»[90] کتاب بلند پرواز ۱۹۶۷ که نوشته «هرمن کان» و «آنتونی وینر»[91] می‌باشد، در پیش‌بینی‌های مربوط به نظام بین‌الملل به ترکیبی از دو عامل توجه دارد، یکی جریانات اقتصادی و جمعیّتی (که البته

87. weighted average
88. verbal theories
89. futurology
90. **The Year 2000**
91. Anthony J. Wiener

می‌توانند شدیداً تغییر یابند) و دیگری میزان ثبات استراتژیکی و سیاسی. این ترکیب ابتکاری است ولی جنبه شخصی دارد. «کمیسیون سال ۲۰۰۰»[92] نیز که به وسیله «آکادمی هنر وعلوم امریکا»[93] برپا شد گروهی را برای تحقیق روی آینده نظام بین‌الملل تعیین کرده است، امّا باید دید این گروه تا چه میزان از حدّ تعمیمات فراگیر کان و وینر فراتر خواهد رفت.

آینده اروپا و گزینش‌های آن: «مدل‌های اروپای غربی در دهه هفتاد»[94] که «ا.بوچان»[95] ویراستار آن است، هم از نظر بنیادی و هم به لحاظ گسترهٔ زمانی بلندپروازی بسیار کمتری دارد و عمدتاً به تحلیل منطقی دامنه ساختارهای سیاسی ممکن برای اروپای غربی می‌پردازد. این نوشته براساس گزینش ـ نسبتاً تأثرگرایانه ـ معقولترین جایگزین‌ها، دیدگاهی مناسب ولی نه چندان «علمی» را برای برنامه‌ریزی میان مدت ارائه می‌کند.

پیش‌بینی حتی اگر دقیق هم نباشد، باز بر سیاست‌های ما تأثیر می‌گذارد. این امر بروشنی در عالم اقتصاد مشهود است، چه در این حوزه «تصمیم‌گیران» (تولید کنندگان، مدیران، و حتی مصرف کنندگان) تا حدّ زیادی با پیش‌بینی‌های اقتصادی آشنایند و این پیش‌بینی‌ها خود به خود به طور مستقیم ـ و هر چند نه لزوماً قطعی ـ بر رفتار آنها تأثیر می‌گذارد. با تکامل بیشتر آینده شناسی در زمینه تحلیل شرایط بین‌المللی آینده، تأثیرش بر رفتارهای ما به تأثیر پیش‌بینی‌های اقتصادی نزدیکتر خواهد شد. بنابرین هرچند پیش‌بینی دقیق جریانات غیرممکن است، ولی پیش‌بینی‌ها آگاهی ما را نسبت به این جریانات افزایش داده، به تشخیص دقیق‌تر دامنه احتمالات و عوامل مؤثر بر کنش‌ها کمك می‌کنند. همچنین بدین‌وسیله سریع‌تر و عقلایی‌تر می‌توان خود را با تحولات ناگهانی وفق داد. کاربرد قیاس‌ها نیز چنین نقشی دارد.

پیش‌بینی نقش مهمی در دیدگاههای تجویزی نظریه روابط بین‌الملل دارد. با پیش‌بینی‌های معطوف به سیاست‌گذاری[96]، به جای بدیهی پنداشتن واکنش‌های خود به خودی می‌توان به واکنش‌های خویش جهت مطلوبی بخشید، حال چه این جهت بخشی در تأیید چیزی باشد (مانند کوشش همگرایان به نفع اتحادیه اروپای غربی) و یا در ردّ آن (همچون

---

92. the Commission on the Year 2000
93. the American Academy of Arts and Sciences
94. **Models of Western Europe in the 1970s**
95. A. Buchan
96. policy oriented predictions

تلاش پیروان مکاتب تحقیقات صلح[97] و حلّ و فصل منازعات[98] در جهت جلوگیری از منازعات خشونت‌آمیز و جنگ).

97. peace research school
98. conflict resolution school

تحلیل سیستم‌ها و دیدگاههای وابسته

۱ـ ماهیت دیدگاه تحلیل سیستم‌ها[۱]

این دیدگاه عمدتاً در مورد نظام بین‌المللی جهانی[۲] به کار می‌رود و به همین خاطر در تحلیل مستقیم سیاست خارجی، نسبت به سایر دیدگاهها کارآیی کمتری دارد. کاربرد اصلی این دیدگاه بررسی سیاست خارجی در وسیع‌ترین بافت آن، تشخیص الگوهای آن، و مقایسه آنها با الگوهای سیاست خارجی سایر دولت‌هاست.

از این جهت در ابتدا به دیدگاه تحلیل سیستم‌ها می‌پردازیم که دیدگاهی بنیادی و نشانگر هدف اساسی همه نظریه‌ها ـ یعنی بررسی منظم حوزه پژوهشی ـ به روشن‌ترین و کلّی‌ترین شکل آن است و بعلاوه کلیه نظریه‌ها نیز بسادگی با آن ارتباط می‌یابند. تشابه واژه‌های «سیستماتیك یا منظم»[۳] و «سیستمی یا نظام‌گرا»[۴] ممکن است تا حدّی موجب سردرگمی شود. از جهتی، به هنگام بررسی منظم ماهیت مسائل بین‌المللی، حتی در صورت ناآشنایی با نام این دیدگاه، باز هم به طور ناخودآگاه آن را به کار می‌بریم؛ نمونه این حالت، «آقای ژوردن» مولیر[۵] است که دریافت در سراسر زندگی‌اش [به طور ناخودآگاه] نثر به کار

---

۱. به جای واژه system هر دو معادل «سیستم» و «نظام» را به کار برده ایم ـ م.
2. international global system
3. systematic
4. systemic
5. Molière's Mr. Jourdain

می‌برده است. با اینحال، چنانکه خواهیم دید، تحلیل سیستم‌ها صرفاً به بسط پاره‌ای تصورات مبتنی بر عقل سلیم، آن هم در قالب کلماتی دشوار محدود نمی‌شود؛ تأکید آن روی بهم‌پیوستگی کلیه عوامل و وقایع به عنوان یك جهت‌گیری کلّی حائز اهمیت است.

مفهوم «سیستم یا نظام» در «روابط بین‌الملل» مستقیماً از همین مفهوم در «نظریه عمومی سیستم‌ها»[6] گرفته شده است. این نظریه در پی یافتن ارتباط اساسی کلیه حوزه‌های دانش با یکدیگر است. با توجه به این هدف بنیادی، مطالعات این حوزه غالباً چند رشته‌ای است و از این‌رو برای آن دسته از نظریه‌پردازان «روابط بین‌الملل» که اخیراً به حوزه سیستمها پا نهاده‌اند، به‌طور بالقوه متضمّن دریافت‌ها و الهامات بسیاری است.

مفهوم «سیستم یا نظام» در علوم اجتماعی به طور بسیار گسترده و درعین حال آشفته‌ای به کار رفته است [۱]. در تعریف این مفهوم می‌توان گفت که به گروهی از بازیگران دلالت می‌کند که درون ساختار یك سیستم و تحت فرایندهایی مشخص و محدودیّت‌هایی متعدد و یا طیّ انواعی از فرایندهای کنش متقابل به تعامل می‌پردازند. تعاریفی که دربارهٔ «سیستم» ارائه شده‌اند، تفاوتی با تعریف ارائه شده در نظریه عمومی سیستم‌ها ندارند. این نظریه، «سیستم» را مجموعه منظمی از اجزای به هم پیوسته تعریف می‌کند.

در متون فراوان مربوط به این موضع سه نوع سیستم یا نظام مورد بحث قرار می‌گیرند: یکی نظامهای «آرمانی» با ویژگی‌های اساسی و متمایزشان، و دیگر نظامهای بین‌المللی تاریخی موجود در گذشته و حال، و سوّم ترکیبی از این دو نوع. این متون بیشتر به سمت فراگیرترین نظامها ـ در حال حاضر نظام جهانی ـ معطوفند، ولی برخی از آنها نیز به تحلیل نظامهایی فرعی نظیر مناطق یا نظامهای سیاسی یکایك کشورها می‌پردازند.

مزیتی که کاربرد اصطلاح «نظام بین‌الملل» به جای اصطلاحات سنّتی «خانواده ملل»، «جامعه بین‌المللی»، و یا «جامعه جهانی» دارد، این است که هدفش بررسی «علمی» و تشخیص متغیرها و الگوهاست، در حالی که مفاهیم قدیمی بدون توجه به این امر و به طور مسامحه‌آمیز و آشفته‌ای به‌کار رفته‌اند. از این گذشته، ما اکنون نیز پیشاپیش مفهوم «نظام» را در بررسی امور اجتماعی (مانند نظامهای شخصیتی، اقتصادی و اجتماعی) و حتی غالباً در مورد امور جهانی (مثلاً به هنگام کاربرد عبارات رایج در مورد افزایش و کاهش ثبات یا تنش‌ها) به کار می‌بریم.

ارزش دیدگاه سیستمی یا نظام‌گرا در این است که ما را قادر می‌سازد تا اوّلاً رفتار

---

6. General System Theory (GST)

دولت‌ها را در قالب محیط یا محیط‌های مناسب آن تحلیل کنیم و ثانیاً به جای تمرکز بیهوده روی یك کشور، به تعامل آن با محیط خارجی نیز به اندازه کافی توجه کنیم. در تحلیل سیاست خارجی همواره توجه به متغیرهای سیستمی و مطالعه منظم آنها ضرورتی اساسی دارد. در واقع، با «مطالعات خرد»[7] روی دولت‌های منفرد، ما غرق وقایع و وضعیت‌های منحصر بفردی می گردیم که هرچند ذاتاً به عنوان شواهد تاریخی ارزشمندند، امّا با منفرد ساختن قانونمندی‌ها یا الگوهای رفتار سیاسی مشکل می‌توان به مقایسه و تعمیم دست زد.

تصور پدیده های بین المللی به عنوان یك نظام، خود شالوده ای اساسی برای دستیابی به قانونمندی است. متغیرهای اصلی و شناخته شده کلیه نظامهای بین‌المللی را به طور معنی‌داری می‌توان به سه دستهٔ بزرگ تقسیم نمود: اوّل، کنش دولت‌ها به عنوان اجزای اصلی نظام؛ دوّم، ساختار و عملکرد نظام که از کنش متقابل واحدهای آن سرچشمه می گیرد؛ و سوّم، عوامل محیطی که هم کنش واحدها و هم عملکرد نظام را محدود می‌سازد.

۲ـ مسائل مفهومی و اصل موضوع‌ها[8]

براساس تحلیل «اوران یانگ»[9] که در سطور بعد می آید، در کلیه دیدگاههای نظام‌گرا با پاره‌ای مسائل مفهومی و اساسی روبرو هستیم:

الف ـ تشخیص تجربی یك نظام به دو طریق امکان پذیر است، یکی بر مبنای تصور وجود نظامها یا سیستم‌های طبیعی و برپایه ویژگی‌های مشخص آنها ودیگری براساس تصوری ساخت‌گرا مبنی براینکه به لحاظ تحلیلی هر مجموعه ای از داده‌ها را می‌توان به عنوان یك نظام یا سیستم تلقی کرد؛ البته در عمل بین این دو دیدگاه تفاوتی اساسی وجود ندارد. در مورد تشخیص نظامها و مرزبندی آنها از زاویه هر یك از این دو دیدگاه، اختلافاتی وجود دارد. برای مثال، محققین بر سر این مسأله اختلاف نظر دارند که دقیقاً چه زمانی نظام بین‌الملل، جهانی گردید و یا اینکه ما هم‌اکنون درحال ورود به یك نظام چند قطبی جدید هستیم یا خیر، و اگر چنین است، سرآغاز این فرایند تحول نظام دو قطبی به نظام چند قطبی چه زمانی بوده است.

---

7. micro - studies

8. CONCEPTUAL ISSUES AND POSTULATES

9. Oran Young

ب ـ در مورد متغیرهای اساسی یعنی واحدها (یا بازیگران)، ساختارها، فرایندها، و بافت، توافقی عمومی وجود دارد.

ج ـ نظام جهانی به نظامهایی فرعی تقسیم می‌گردد که این تقسیم‌بندی یا براساس خطوط جغرافیایی به صورت گروه‌بندی‌های منطقه‌ای، و یا براساس ویژگی‌های کارکردی است.

د ـ در ساخت‌های عینی به اجزای فیزیکی پدیده‌ها توجه می‌شود امّا در ساخت‌های تحلیلی به جوانب معینی از این پدیده‌ها. اوّلی به مفروضات چندانی نیاز ندارد ولی به درد تعمیمات گسترده هم نمی‌خورد و دوّمی نیز با خطر دوری کامل از واقعیت روبروست.

هـ ـ در مطالعه نظام سیاسی بین‌المللی جهانی، عوامل اقتصادی، اجتماعی، تکنولوژیکی، و فرهنگی مصداق «بافت» محسوب می‌شوند، امّا در مطالعه نظامهای منطقه‌ای، سایر نظامهای فرعی منطقه‌ای و نظام جهانی را می‌توان «محیط» تلقی کرد.

و ـ عموم نظریه‌پردازان از خطر کاربرد «قیاس‌های آلی» بخوبی آگاهند و چنین اظهارات پیش پا افتاده‌ای در مورد کشورها یا حکومت‌های آنها را بوضوح ساده‌سازی فرایندهایی پیچیده می‌دانند تا توصیف واقعیات.

۳ـ متغیرهای مستقل

کلیه تحلیل‌گران نظام‌گرا واحدها (یا بازیگران)، ساختارها، فرایندها، وبافت (یا محیط) را عناصر اصلی هر نظامی می‌دانند. این عناصر را می‌توان عوامل اصلی یا متغیرهای «مستقل» دانست که همه پدیده‌های اساسی با توجه به آنها تبیین می‌گردند. این متغیرها عبارتند از:

الف ـ واحد یا بازیگر نظام بین‌الملل عنصر مستقلی است که دارای سازمانی رسمی، متشکل از افراد انسانی (حداقل به طور غیرمستقیم)، و در زمینه‌های مهم نیز فاقد وابستگی کامل به سایر بازیگران است. این عنصر می‌تواند به طور مستقلی موضوع تحلیل سیستم‌ها قرار گیرد. دولت‌ها و در قرن حاضر دولت‌های ملّی[۱۰] برجسته‌ترین بازیگران نظامهای بین‌المللی معاصر را تشکیل می‌دهند. براین اساس برای مدتی عمدتاً تنها دولت‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفتند. حتی مقوله واحد یا بازیگر نظام بین‌الملل هم می‌تواند ابهام برانگیز باشد و آن

---

10. nation - states

هنگامی است که با واحدهای تحت سلطهٔ سایر دولت‌ها (نظیر جمهوری خلق مغولستان) و یا واحدهایی جدایی‌طلب و در حال مبارزه (مانند «بیافرا»[۱۱]) روبرو هستیم. سازمانهای بین‌المللی نیز گروه مهم دیگری بشمار می‌روند. جایگاه آنها غالباً باز هم مبهم‌تر است، کمااینکه بوضوح در روند آشفته دیپلماسی جامعه اقتصادی اروپا، مستقیماً به عنوان یك سازمان، دیده می‌شود. مجامع سیاسی، اتحادیه‌های صنفی، هیأتهای مذهبی، و کنسرسیومهای بین‌المللی نیز سایر گروههای بازیگری هستند که تشخیص قطعی میزان وابستگی آنها به هر یك از دولت‌ها و در نتیجه شناسایی آنها به عنوان یك بازیگر غالباً دشوار است.

صرف نظر از تعریف سایر بازیگران بجز دولت‌ها، کوشش‌های صورت گرفته در زمینه طبقه‌بندی دولت‌ها بر اساس پاره‌ای ویژگی‌های مهم و ارائه تعمیماتی دربارهٔ آن طبقات، حوزه تحلیلی ثمربخشی را تشکیل می‌دهد. طبقه‌بندی معاصر بر اساس قدرت ـ یعنی ابرقدرتها، قدرتهای متوسط، و قدرتهای کوچك ـ بروشنی برای بریتانیا جهت دستیابی به قیاس‌هایی در رابطه با رفتار سایر «قدرتهای متوسط» سودمند است. تفکیك دولت‌ها به توسعه یافته و درحال توسعه، و یا طرفدار وضع موجود و تجدیدنظرطلب نیز مبنای مناسبی برای تجزیه و تحلیل است.

ب ـ اصطلاح «ساختارها» به روابط مشخصه بازیگران در طول زمان دلالت می‌کند. مجامع گوناگون ـ از اتحادهای رسمی تا گروه‌بندی‌های غیررسمی ـ و انواع کنش‌های متقابل خصمانه که موجب پیدایش نظامهای دو قطبی و چند قطبی، گروه‌بندی‌ها، و غیره می‌گردند، در این مقوله قرار می‌گیرند. ساختارهای نظام بین‌الملل بیشتر غیررسمی‌اند و مسائل بسیاری را مطرح می‌سازند که هنوز کاملاً مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، مانند جایگاه و منزلت، «فاصله اجتماعی»، و غیره.

ج ـ فرایندها به دو وسیله از ساختارها متمایز می‌گردند: یکی ویژگی‌های تحلیلی و دیگری مقیاس زمانی. فرایندها به جای روابط مشخصه به اشکال و شیوه‌های کنش متقابل دلالت دارد و علاوه براین، به رغم ساختارها که تنها متوجه قانونمندیها در طول زمان است، کنش‌های متقابل منفرد را در برمی‌گیرد. شیوه‌های عمدهٔ تحلیل فرایندها بدین قرارند: از طریق ابزارهای آنها (نظامی، دیپلماتیکی، اقتصادی، و غیره)، اشکال (دوجانبه و چند جانبه) و میزان رسمیّت آنها، براساس جایگاه آنها در طیف‌های منازعه تا همکاری و یا قهر تا ترغیب، و غیره. عوامل فیزیکی که تعیین کننده عوامل کنش هستند، «محدودیّت‌ها» خوانده می‌شوند، حال

11. Biafra

آنکه سایر عواملی که بر فرایندها تأثیر می‌گذارند غالباً «قواعد بازی» شناخته می‌شوند.

د ـ بافت نظام سیاسی بین‌المللی معمولاً به جوانب علمی ـ تکنولوژیکی، اقتصادی، فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی تقسیم می‌شود.

تجزیه و تحلیل منظم کلّ نظام پیچیده بین‌المللی و یا حداقل بخشی اساسی از آن همواره مورد توجه بوده است. در اینجا به دلیل بهم پیوستگی کامل کلیه عناصر، در تجزیه و تحلیل نظام‌گرایانه مسائل سیاسی روش‌های صوری و ریاضی کاربرد محدودی دارند. برای کاربرد متغیرها (غالباً براساس الگوی اقتصادی «اگر... آنگاه») باید آنها را به تعداد قابل کنترلی کاهش دهیم. این امر به ایجاد مفروضاتی می‌انجامد که ما را از عالم واقعیت کاملاً دور می‌سازد.

۴ـ متغیرهای وابسته

دیدگاه سیستم‌ها را می‌توان برای تبیین هر پدیده بین‌المللی که به لحاظ تحلیلی «متغیر وابسته» قلمداد می‌شود، به کار برد. غالب تحلیل‌ها حول پنج مقوله کمابیش متداخل زیر می‌گردند که در درون هر کدام هم تنوع بسیاری وجود دارد:

الف ـ قدرت: هرچند تعاریف مختلفی دربارهٔ این پدیده سیاسی اساسی ارائه می‌شود، امّا همه آنها برتوانایی واداشتن دیگران به انجام رفتار مطلوب ما دلالت می‌کنند. اهمیت و فراگیری این مقوله چنان است که عده‌ای از آن به «پول سیاسی» تعبیر، و عدهٔ بسیاری هم تحلیل‌های خویش را حول این مقوله متمرکز کرده‌اند. متأسفانه مفهوم «قدرت» را نمی‌توان بدقت تجزیه و تحلیل کرد. سه تصور متمایز درباره این مفهوم رایج است: اوّل، به عنوان تملّك و دارایی؛ دوّم به منزلهٔ نیرویی متحرك شبیه جریان برق در یك مدار الکتریکی؛ و سوّم، به مثابه ویژگی مشخصه روابط انسانی. در بسیاری از نوشته‌ها مرز میان این سه تصور تیره و آشفته است.

محققین به کوشش‌هایی برای تعیین و تعریف ابعاد اصلی قدرت (مانند دامنه، گستره، وزن و میزان، و قهریت) دست زده‌اند [۲] و عمدتاً به تفکیك عناصر مختلف قدرت می‌پردازند: «قدرت بالقوه» و «قدرت بالفعل»، همان‌گونه که در شرایط خاصی اعمال گردیده‌اند، و «قدرت فرضی» یعنی قدرت یك بازیگر در نظر دیگران (که جایگاه قدرت بازیگر را مشخص می‌سازد). تفکیك قدرت بالفعل و قدرت فرضی به تجزیه و تحلیل موقعیت بریتانیا در زمان بروز «جنگ

بوئرها»[12] و یا مقایسه تحول سیاست خارجی پس از جنگ بریتانیا از یکسو و آلمان و ژاپن از سوی دیگر کمك کرد. تجزیه و تحلیل ابزارهای گوناگون قدرت، قابلیت کاربرد آنها در شرایط منازعه و همکاری، و کارآیی آنها در نظامهای مختلف بین المللی (هم اکنون در بافت هسته ای) و در شبکه‌های ارتباطی متفاوت نیز توجه زیادی را به خود اختصاص داده است. همچنین فرضیه های خاصی در مورد اشکال خاص قدرت در یکایك نظامهای بین المللی ارائه شده اند و خوشبختانه احتمال آن می‌رود که تا حدودی به قدرت پیش‌بینی دست یابیم.

ب ـ **مدیریت قدرت:** این مفهوم به مسألهٔ محوری تنظیم قدرت دلالت می کند و غالباً برای توصیف و طبقه‌بندی نظامهای بین‌المللی به کار می‌رود. بر این اساس، در نظامهای امپراتوری و استعماری، کنترل مستقیم؛ در نظامهای برتری‌جویانه[13]، کنترل غیرمستقیم با حوزه های نفوذی کاملاً مشخص؛ و به هنگام همکاری بازیگران برجسته در کنترل مسائل عمده کارکردی براساس بنیادی نظام شمول (مثل «شورای هماهنگی اروپا»[14] در رابطه با کشورهای کوچکتر)، یك الگوی حاکمیّت مشترك[15] را می توان به چشم دید. مدیریت قدرت به دو طریق می تواند صورت پذیرد، یکی توازن بخشیدن به آن از طریق کاربرد اشکال مختلف توازن قدرت و دیگری ایجاد ترتیباتی اجتماعی که فاقد روابط صریح قدرتی باشد (مانند تحول نگرش فرانسه نسبت به کنترل قدرت آلمان در دورهٔ پس از جنگ). در مورد جوانب اساسی الگوهای مختلف مدیریت قدرت بویژه در رابطه با منشأ، ثبات، آثار سیاسی و اقتصادی، و روابط متقابل آنها با یکدیگر، فرضیه هایی آزمایشی ارائه گردیده اند که برخی از آنها ممکن است مستقیماً در تحلیل مسائل مربوط به بریتانیا در سازمان آتی امنیت اروپای غربی کارساز باشند.

ج ـ **ثبات:** این مقوله بیانگر جنبه‌ای از نظام‌های بین‌المللی است که بکرات مورد بررسی قرار گرفته است. این اصطلاح به طور آشفته‌ای گاه به جای «ثبات ساختاری» (یعنی تداوم متغیرهای اساسی نظام بدون تغییری عمده) و یا به جای «ثبات پویا» (که حاکی از گرایشی برای حصول به تعادل پس از بروز اختلال است) به کار می‌رود. اصطلاح مقابل ثبات، «بی‌ثباتی» است که باید میان اشکال نهان و بالقوه و اشکال بالفعل آن تمایز قائل شد. راجع به ارتباط «ثبات» با سایر مفاهیم باید گفت که میان ثبات و مدیریت قدرت نوعی پیوند وجود دارد،

---

12. Boer War
13. hegemonial
14. the Concert of Europe
15. condominium pattern

چرا که ثبات دست کم مستلزم وجود حداقل ترتیبات لازم برای مدیریت قدرت است، گو اینکه این دو مفهوم در همه زمینه‌ها نیز با یکدیگر مرتبط نیستند. بروز تحول و دگرگونی، که در سطور بعد به آن می‌پردازیم [۳]، می‌تواند ثبات را چه در شکل ایستا یا پویایش برهم زند، هرچند لزوماً هم به چنین امری منتهی نمی‌شود. در واقع، دگرگونی با کاهش عناصر بی‌ثباتی و در عین حال عدم ایجاد دگرگونی‌هایی کیفی در متغیرهای اساسی نظام می‌تواند به تقویت ثبات بینجامد.

و امّا در مورد مسألهٔ ثبات نظام کنونی، پاره‌ای نویسندگان برآنند که دولت‌ها اوّلاً فاقد تجانسی هستند که گاه به عنوان پیش شرط تلقی شده است (کانت[16] به عنوان پیش‌شرط بر جمهوریها تصریح می کرد و «مترنیخ»[17] بر رژیم‌های سلطنتی)، و ثانیاً از نظر ایدئولوژیکی هم دچار تفرقه‌اند؛ بعلاوه، با وجود تنها دو ابرقدرت، دیگر الگوی توازن قدرت قرن نوزدهم کارگر نیست؛ در بافت تکنولوژیکی کنونی هم که در آن هیچ بازیگری ـ حتی ابرقدرتها ـ ایمن نیست (نفی «فنا ناپذیری مطلق»)، نظام بین‌الملل لزوماً دچار بی‌ثباتی آشکاری خواهد بود. با اینحال، سایر نویسندگان معتقدند که هرچند همه این مسائل منبع مهمی برای بی‌ثباتی پنهان هستند، امّا الزاماً به بی‌ثباتی آشکار نمی‌انجامند؛ حتی برخی از این نویسندگان می‌کوشند تا ثابت کنند که بافت تکنولوژیکی جدید و پیدایی «قواعد بازی» نوین ثبات بیشتری به نظام بین‌الملل بخشیده، نسبت به نظام قرن نوزدهم امکان بقای واحدهای شناخته شده و حتی واحدهای بی‌نهایت ضعیف («بقا ناپذیر») نظام بین‌الملل را بسیار افزایش می‌دهد.

د ـ **تحول و دگرگونی** در نظامهای بین‌المللی پدیده پیچیده‌ای است که عموماً در الگوهای به هم پیوسته هر دو گروه متغیرهای مستقل و وابسته حادث می‌شود. نظریه‌پردازان به طور گسترده‌ای کوشیده‌اند تا ابعاد تحلیلی و مهم «دگرگونی» را مشخص سازند، ابعادی نظیر: وسعت یا گستره، شدّت و ضعف، درجه الگوپذیری، میزان «تسری»[18]، سرعت، «جهت گیری» (تصاعدی یا غیر تصاعدی)، و ماهیت و درجهٔ همبستگی عوامل موجده آن.

فرضیه‌های بسیاری در مورد عوامل مربوطه گوناگون ارائه شده‌اند، از قبیل اینکه در نظامهای دو قطبی، دگرگونی‌ها احتمالاً بیشتر گسترده، ناگهانی و مستقل بوده، حال آنکه در نظامهای چند قطبی احتمالاً بیشتر تدریجی، همبسته و تصاعدی‌اند.

16. Kant
17. Metternich
18. spill - over

هـ ـ استحاله یا تغییر شکل نظام بر دگرگونی کیفی یك یا چند متغیر اساسی دلالت می کند. در اینجا باید میان «فروپاشی» و مسألهٔ «گذار» به نظامی دیگر تمایز قائل شد. پاره ای از فرضیه های برجسته به میزان وابستگی متقابل واحدها به عنوان عامل تقویت کننده احتمال استحالهٔ نظام می‌پردازند و برخی هم به نقش «بازیگر مرکزی»[19] یا مسلط در تکامل نظام گسترده ای که پیوندهای آن توسعه چندانی نیافته اند.

مسلماً هیچ برهان ذاتی وجود ندارد که براساس آن برخی از عوامل و پدیده ها (متغیرهای مستقل) را توجیه کننده سایرین، و یا سایرین (متغیرهای وابسته) را توجیه شده توسط دسته اوّل بدانیم، بلکه این امر کاملاً به منافع ما و راحتی کار[20] بستگی دارد. از آنجا که هر طرح جزمی و خشکی می تواند ما را بسادگی از واقعیت دور سازد، برخی از نظریه‌پردازان متغیرهای واسطه یا دخیلی[21] را مطرح می سازند که به نظر آنها هرچند به موضوع مربوطند امّا نباید آنها را به طور کامل در طبقه علّت‌ها یا معلول‌ها قرار داد. برای مثال، به جای تجزیه و تحلیل تأثیر وضعیت دو قطبی و چند قطبی بر ثبات نظام بین‌الملل، می توان با مطرح ساختن عامل تکنولوژی هسته‌ای پرسید که آیا این مسئله عامل تعیین کننده ای در تقسیم نظامها به طبقاتی دوگانه نیست؟ ظاهراً می‌توان پذیرفت که وجود تکنولوژی هسته‌ای موجب ثبات نظامهای دو قطبی و تضعیف ثبات نظامهای چند قطبی می گردد، گو اینکه بظاهر عکس این قضیه در دوره غیرهسته‌ای گذشته صادق بوده است.

۵ـ ارزشیابی کلّی

بزرگترین امتیاز دیدگاه سیستم‌ها ماهیت جامع آن است. کانون توجه و مناسب ترین فن تحلیلی ما هرچه باشد، باز هم به طور مطلوبی با یکی از انواع نظریه سیستم‌ها ارتباط می یابد. هرچند نظریه سیستم‌ها قدرت تبیینی محدودی دارد، ولی کلاً به دو دلیل سودمند است، یکی توانایی گسترده اش در سازماندهی عناصر منفصل و دیگری ممکن ساختن دستیابی به فرضیه‌هایی جالب توجه. این نظریه غالباً در مورد نظام جهانی به کار می‌رود، ولی در عین حال در تجزیه و تحلیل جایگاه مناطق و یکایك کشورها در این نظام هم ثمربخش است. بدین‌سان می‌توان سه سطح تحلیل قائل شد: اوّل نظام غالب جهانی؛ دوّم، نظامهای فرعی (منطقه ای)؛ و

19. core actor
20. convenience
21. intervening variable factors

سوّم، نظامهای داخلی (دولت‌ها). در داخل هر نظام فرعی (منطقه‌ای) هم یك بخش مرکزی[۲۲]، یك بخش پیرامونی[۲۳]، و یك نظام نفوذی[۲۴] را می‌توان تشخیص داد.

همچون اکثر مکاتب رفتاری نظریه روابط بین‌الملل، دیدگاه سیستم‌ها نیز از نارسایی‌های چندی برخوردار است:

الف ـ نظریه‌پردازان دربارهٔ تعداد و انواع بازیگران، متغیرهای اصلی، و عوامل کنش اختلاف‌نظر داشته و آنها را به طور مطلوبی تعریف نکرده‌اند. در اکثر کتب مربوطه شیوه طبقه‌بندی و روش شخصی نویسنده به کار گرفته می‌شود، به طوری که ترکیب و مقایسه برداشت‌های آنها غالباً دشوار است. با این وجود، در سالهای اخیر شاهد پیشرفت‌هایی در زمینه یکسان سازی مفاهیم و روش‌ها بوده‌ایم.

ب ـ به طور کلّی پرداختن به نظامهای بین‌المللی مانع توجه کافی به جوانب ارادی و تجویزی رفتار دولت‌ها و روابط متقابل نظام می‌گردد.

ج ـ به علت «کلان»[۲۵] پردازی یعنی تمرکز بر نظام جهانی، این نظریه در تبیین مسائل سیاست خارجی کاربرد مستقیمی ندارد.

د ـ در مطالعات مختلف به تجزیه و تحلیل پدیده «دگرگونی» توجه بسیاری می‌شود، امّا پیچیدگی این مفهوم تاکنون تجزیه و تحلیل شایسته آن را مانع شده است.

۶ـ دیدگاه پیوند[۲۶]

این دیدگاه یکی از جدیدترین دیدگاههای نظری است [۴] که هنوز کاملاً تکامل نیافته است، ولی مانند دیدگاه تحلیل سیستم‌ها زمینه مشترکی برای پیدایش انواع زیادی می‌باشد و نظر بسیاری از محققین را به خود جلب کرده است. این دیدگاه با تحلیل سیستم‌ها شروع می‌کند، چرا که «پیوند» بر هر رشته مکرری از رفتارها دلالت می‌کند که از نظامی سرچشمه گرفته و از سوی نظامی دیگر مورد واکنش قرار می‌گیرد. براین اساس، این دیدگاه محیط سیاسی داخلی و بین‌المللی را دو نظام متعامل دانسته، از این‌رو برای بررسی ارتباط دائمی

22. core sector
23. peripheral sector
24. intrusive system
25. macro
26. **THE LINKAGE APPROACH**

سیاست‌های داخلی و خارجی ابزارهای تحلیلی منظم‌تری را فراهم می‌سازد. مراحل اوّلیه و نهایی پیوند به ترتیب به «دروندادها» و «بروندادها» موسومند و براساس منشأ آنها در داخل کشور و یا محیط خارجی آن از یکدیگر متمایز می‌گردند. دروندادها و بروندادها در صورت عمدی بودن الگوهای رفتاری، «مستقیم» و در صورت غیرمنتظره بودن این الگوها، «غیرمستقیم» هستند.

ارتباط دروندادها با بروندادها از طریق سه پیوند عمده صورت می‌پذیرد: نفوذی، واکنشی، و رقابتی. پیوند «نفوذی» آن است که حکومتی در فرایندهای سیاسی حکومت دیگری شریك و در قدرت تخصیص ارزش‌ها در داخل واحد تحت نفوذ سهیم گردد. این مقوله نه تنها نفوذ سیاسی و نظامی بلکه نفوذ اقتصادی را هم در برمی گیرد و درتحلیل سلطه سرمایه گذاریهای انبوه خارجی بر صنایع و اقتصاد کشورها می تواند مفید باشد. پیوند «واکنشی» کاملاً متفاوت است و ناشی از واکنش‌های فرامرزی و بدون مشارکت مستقیم خارجی در تصمیم گیریهای داخلی واحد مربوطه می باشد. آنهایی که مسئول دروندادهایند به واحد دیگر نفوذ نمی کنند، ولی آنهایی که مسئول بروندادهایند در برابر واحد به واکنش می پردازند. برای مثال، در صورت وجود رابطه‌ای تخاصمی، افزایش توان تهاجمی یك طرف بروشنی به افزایش تلاش تدافعی طرف مقابل می انجامد. در پیوند «رقابتی» که تنوع خاصی دارد، واکنش‌ها اساساً به همان شکل کنش مسبّب خود می باشند. دراینجا می توان تأثیر انتشار[27] یا نمایش[28] را دید که طی آن دولتی اقدامات سیاسی دولتی دیگر را ملاحظه و با آن رقابت می کند. مفهوم پیوند «رقابتی» را در مورد کلیه دولت‌هایی که در زمینه توسعه سلاحهای هسته‌ای از ایالات متحده پیروی کرده‌اند، در مورد گسترش اقدامات رفاهی درغرب، افزایش تقاضای ایجاد نظامهای سیاسی لیبرال و مطالبه استقلال ملّی بیشتر در اروپای شرقی، شیوع موج استقلال طلبی مستعمرات، و غیره می توان به کار برد. «روز نو»[29] با ظرافت بیشتری این نوع پیوند را به دو دسته تقسیم می کند: یکی «رقابتی» که در آن حکومت رقابت کننده می تواند انتظار کسب برابری با طرف مقابل را داشته باشد، و دیگری «تقلیدی» یعنی هنگامی که اقدامی بدون انتظار کسب برابری، تقلید می شود. بدین سان پیداست که تصمیم فرانسه مبنی بر توسعه سلاحهای هسته‌ای در رابطه با

27. diffusion
28. demonstration
29. Rosenau

ابرقدرتها تقلیدی ولی در رابطه با بریتانیا رقابتی است.

مزیت دیدگاه «پیوند» در این است که اعتبار مرزهای ملّی را نه مورد نفی قرار می‌دهد و نه مورد اغراق، و بدین‌سان محققین را از خطرات ناشی از این دو بینش افراطی مصون می‌دارد. درحال حاضر غالب نظریه‌پردازان به محدودیّت‌های مطالعه جداگانه یکایك دولت‌ها بخوبی واقفند. برخی از آنان هم به طور افراطی معتقدند که وابستگی متقابل در نظام بین‌الملل (مثلاً در ارتباطات اجتماعی) به حدّی رسیده است که شناسایی مرزها و تفکیك مسائل درون مرزی و برون مرزی بی‌فایده است: پیداست که این نظریه‌پردازان دربارهٔ تأثیرات متفاوت نظامهای مختلف ملّی و یا در مورد منابع، موقعیت مکانی و تأثیر نسبی پدیده‌های بین‌المللی هیچ آگاهی به ما نمی‌دهند.

طرح پیوند نه به پدیده‌های منفرد بلکه به الگوهای رفتاری مکرّر مربوط می‌شود و «روزنو» یك چارچوب تحلیلی کلّی را به شکل جدول مختصاتی (نمودار ۲) ارائه داده است که در یك سو ویژگی‌های مختلف نظام حکومتی و در سوی دیگر انواع محیط‌های خارجی را نشان می‌دهد. یکی از محورها، انواع گوناگون بازیگران، گرایشات، نهادها، و فرایندها را شامل می‌شود که مبین ویژگی‌های محوری نظام حکومتی دراین نوع چارچوب تحلیلی است؛ محور دیگر هم محیط‌های مجاور، منطقه‌ای، جنگ سرد، نژادی، منابع، و سازمانی را مشخص می‌سازد. حاصل این جدول، ۱۴۴ وضعیت است که پیوندهای ملّی ـ بین‌المللی در آنها شکل می‌گیرند.

نمودار ۲ـ چارچوبی پیشنهادی برای پیوند

دروندادها وبروندادهای محیطی نظام حکومتی		محیط مجاور	محیط منطقه‌ای	محیط جنگ سرد	محیط نژادی	محیط منابع	محیط سازمانی
بازیگران	۱ـ مقامات اجرایی						
	۲ـ مقامات قانونگذار						
	۳ـ کارمندان کشوری						
	۴ـ کارمندان لشکری						
	۵ـ احزاب سیاسی						
	۶ـ گروههای ذینفع						
	۷ـ گروههای نخبگان						
گرایشات	۸ـ ایدئولوژی						
	۹ـ فرهنگ سیاسی						
	۱۰ـ افکار عمومی						
نهادها	۱۱ـ نهادهای اجرایی						
	۱۲ـ نهادهای قانون‌گذاری						
	۱۳ـ نهادهای اداری						

ادامه نمودار از صفحه قبل

نمودار ۲ـ چارچوبی پیشنهادی برای پیوند

دروندادها وبروندادهای محیطی نظام حکومتی		محیط مجاور	محیط منطقه‌ای	محیط جنگ سرد	محیط نژادی	محیط منابع	محیط سازمانی
نهادها	۱۴ـ تأسیسات نظامی						
	۱۵ـ انتخابات						
	۱۶ـ نظامهای حزبی						
	۱۷ـ نظامهای ارتباطی						
	۱۸ـ نهادهای اجتماعی						
فرایندها	۱۹ـ جامعه پذیری و استخدام						
	۲۰ـ بیان منافع*						
	۲۱ـ تجمع منافع**						
	۲۲ـ سیاست گذاری						
	۲۳ـ اجرای سیاست‌ها						
	۲۴ـ همگرایی ـ واگرایی***						

[منبع: روزنو، جی. ان. مطالعه علمی سیاست خارجی (۱۹۷۱)، صفحه ۳۲۵]

---

* Interest Articulation

** Interest Aggregation

*** Disintegrative

بدون شك این طرح پیچیده و مبسوط شدیداً قابل انتقاد است، برای نمونه، تفکیك محیط‌های گوناگون آن‌طور که باید و شاید کامل نیست. بعلاوه، کاربرد این طرح در عالم واقعیت بی‌نهایت دشوار است. در کتاب «روزنو» یازده مطالعه موردی دیده می‌شود که بجز یکی از آنها در بقیه آنها این طرح به کار بسته نشده است و این امر در مورد بسیاری از مقالاتی هم که متعاقباً به «پانزدهمین کنگره بین‌المللی علم سیاست»[30] برای جلسه مربوط به این دیدگاه ارائه شد، صادق است. با این وجود، براساس این دیدگاه بررسی‌های واقعاً جالبی صورت گرفته است که احتمالاً بدون وجود آن غیرممکن بود، بویژه مقالاتی که به مقایسه عنصر «جزیرگی»[31] به عنوان عامل مشترکی در سیاست خارجی بریتانیا، ژاپن، و سریلانکا و عنصر وحدت گریزی در سیاست خارجی چین و فرانسه می‌پردازند.

۷ـ رفتار انطباقی

با کاربرد طرح اساسی کتاب «طرحی برای مغز»[32] نوشته «دبلیو.راس اشبی»[33] در مورد رفتار دولت‌ها و با تجزیه و تحلیل «سیاست خارجی به عنوان رفتاری انطباقی»[34] [۵]، بانی دیدگاه پیوند حاصل جالب توجه این دیدگاه را در رابطه با ماهیت مبهم پدیده دگرگونی تحت عنوان «رفتار انطباقی» ارائه کرده است. به گفته «روزنو»:

«.... پیش فرض اساسی بینش انطباقی عبارت است از تلقی ملّت‌ها به عنوان واحدهای انطباق یابنده‌ای که دارای مسائل مشابهی ناشی از ضرورت غلبه بر محیط هستند. بینش انطباقی به عوامل منحصر بفرد، مطالعات موردی، و یا تحقیقات کاربردی در خور مسائل عاجل توجهی ندارد، بلکه به ترتیب به عوامل مشترك، ارزیابی‌های تطبیقی، و دستیابی به قواعدی نظری برای آزمایش فرضیه‌ها و اقامه اصولی عام نظر دارد.» (صفحه ۳۶۶)

تعریف مفهوم کلیدی رفتار انطباقی ساده است، امّا عناصر آن کاملاً مشخص نشده و به تعریف تجربی موکول شده‌اند. «رفتار سیاست خارجی حکومت‌ها هنگامی انطباقی است که چنان از عهدهٔ تحولات محیط خارجی برآمده یا آنها را دامن زند که به حفظ ساختارهای

30. Fifteenth International Political Science Congress
31. insularity
32. **Design for a Brain**
33. W. Ross Ashby
34. Foreign Policy as Adaptive Behaviour

اساسی جامعه در چارچوبی مقبول کمك کند.» برعکس، رفتار غیرانطباقی به تحولاتی در ساختارهای اساسی کمك می‌کند که در چارچوب مقبول سایرین است. حکومت‌ها در مقابل جریان مداوم مبادلات فرامرزی گاه سیاست‌هایی انطباقی و گاه غیر انطباقی در پیش می‌گیرند. میزان انطباق دولت‌ها را از روی نسبت این دو نوع سیاست به یکدیگر و اهمیت نسبی مسائل درگیر می‌توان دریافت. رفتارهای کاملاً انطباقی یا کاملاً غیرانطباقی کمتر به چشم می‌خورند. نمونه عدم انطباق کامل، دولت‌هایی هستند که در جنگ شکست خورده و استقلال خود را از دست داده‌اند و انطباق کامل هم به معنی حفظ کاملاً ایستای ساختارهای اساسی است. با افزایش میزان و سرعت تحولات، افزایش ظرفیت انطباق‌پذیری جوامع نیز ضرورت بیشتری می‌یابد و می‌توان بروز نوسانات شدیدتری را در طیف انطباق و عدم انطباق کامل انتظار داشت.

انطباق همواره با دگرگونی همراه است و براساس میزان دگرگونی می‌توان آن را در هر دو بخش داخلی و خارجی به دگرگونی کارمندان، دگرگونی سیاسی، و دگرگونی اجتماعی ـ اقتصادی طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی دستیابی به فرضیه‌هایی دربارهٔ ماهیت و گستره انطباقهای مطلوب احتمالی را تسهیل می‌کند. برای مثال، روشن است که بروز دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی اساسی و سریعی در داخل کشور، انطباق‌های اجتماعی ـ اقتصادی مشابهی را در محیط برجسته[35] خارجی طلب می‌کند (ر.ك. مورد کوبای کاسترو) و به همین ترتیب نیز دگرگونی‌هایی اساسی در محیط سیاسی و اجتماعی ـ اقتصادی خارجی مستلزم انطباق اساسی در زمینه‌های مشابه داخلی است (ر.ك. مورد بریتانیا و رشد اتحادیه‌های اروپای غربی). و بالاخره، اشکال مختلف دگرگونی را براساس شدّت و ضعف آنها برروی محور داخلی و خارجی می‌توان طبقه‌بندی نمود.

مجدداً باید گفت که طرح مذکور به تکرار چیزی می‌پردازد که دست‌اندرکاران و نظریه‌پردازان سیاست خارجی [قاعدتاً] باید آن را بخوبی بدانند. همان‌طور که «روزنو» شخصاً می‌پذیرد، در حال حاضر ارزش این دیدگاه برای مطالعات تجربی جای تردید دارد، زیرا ظاهراً هیچ روش مشخصی برای تعیین مصادیق «اساسی» یا «مقبول» وجود ندارد. این مفاهیم هیچگاه روشن نبوده و بعلاوه دائماً درحال تغییرند (ر.ك. اختلاف شدیدی که در تقاضاهای سه‌گانه بریتانیا جهت ورود به جامعه اقتصادی اروپا درباره تعیین مقررات مقبول این جامعه

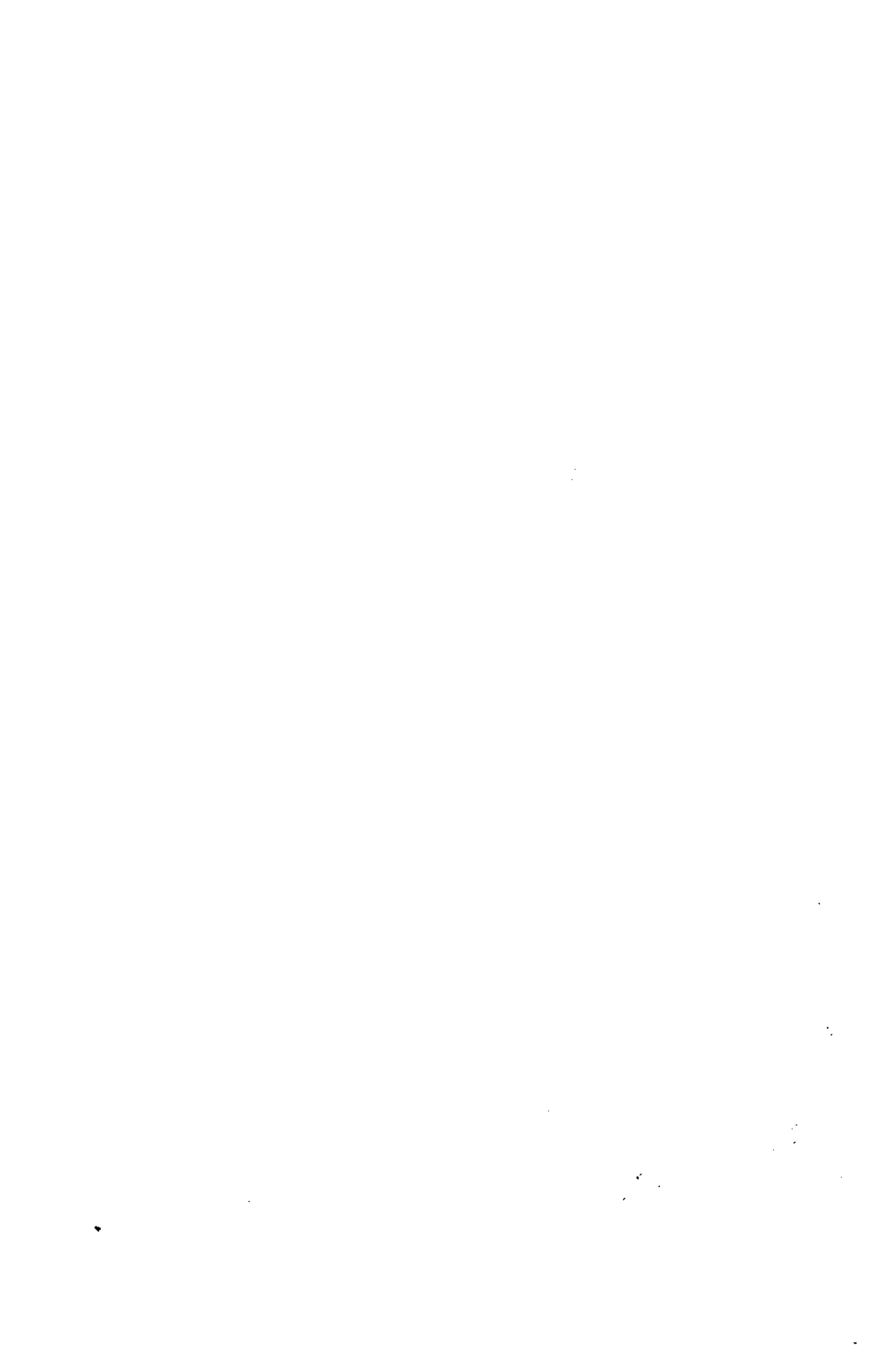
---

35. salient

برای بریتانیا وجود دارد). گذشته از این، پیداست که مفهوم رفتار انطباقی معطوف به تحولات گذشته و حال بوده ولی در عین حال خصلتی پیش‌بینی کننده نیز دارد که مبتنی بر پاره‌ای «تصورات استراتژیک» از محیط است [۶] که هرگز صریحاً قابل تشخیص نیستند. سرانجام، چنین به نظر می‌رسد که هیچ معیاری ـ حتی گذشته گرا[۳۶] ـ وجود ندارد که بتوان سیاست‌ها را با توجه به نتایج حاصله آنها براساس مقیاس انطباق ـ عدم انطباق ارزشیابی کرد. به طور نمونه، تداوم ثبات فیزیکی کشورهای اروپای غربی پس از گذشت بیش از بیست سال از حیات ناتو نمی‌تواند دلیلی بر این باشد که «رفتار انطباقی» حفظ ناتو به این امر کمك کرده است، کما اینکه نمی‌توان مطمئن بود که در صورت فقدان ناتو، تهدید حمله شوروی ـ که مسلّم پنداشته می‌شد ـ تحققی عینی می‌یافت.

با این وجود هر چند تحلیل «احتمالات گذشته»[۳۷] غیرممکن است، با اینحال «رفتار انطباق یابنده»[۳۸] به بررسی منظم روند کامل سیاست خارجی ـ ازمنابع تا عواقب آن ـ کمك می‌کند. این امر زمانی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد که انطباقی سریع در مهم‌ترین حوزه‌های زندگی ضرورت می‌یابد. مسائل پیچیدهٔ مربوط به میزان مقبولیت وابستگی اقتصادی یا استراتژیکی به کشوری دیگر و یا تحدید حاکمیت به نفع سازمانی بین‌المللی را احتمالاً براساس مفاهیم انطباق و استحالهٔ نظام ملّی به طور روشن‌تری می‌توان تجزیه و تحلیل نمود.

36. ex - post
37. «what - may - have - beens»
38. adapting behaviour



نظریه همگرایی و تز کارکردگرایی

۱ـ جایگاه محوری آنها در نظریه معاصر روابط بین‌الملل

دیدگاه تحلیل سیستم‌ها به شیوه‌های اساسی بررسی نظام بین‌الملل می‌پردازد و بآسانی تن به کار تجربی نمی‌دهد. دیدگاههایی که بر دولت‌ها متمرکزند (و در دو فصل آینده به آنها می‌پردازیم) به عالم واقعیت نزدیکترند امّا با نظریه عمومی سازگاری ندارند. نظریه همگرایی و تز کارکردگرایی جایگاهی بینابینی دارند و در این حیطه شماری از نظریه‌های همگرایی با تحقیقات تجربی وسیع و فزاینده‌ای در می‌آمیزند.

صرف نظر از ایالات متحده، هیچ ناحیه‌ای از جهان به اندازهٔ شش عضو جامعه اروپا[1] مورد تجزیه و تحلیل دقیق سیاسی قرار نگرفته است. جامعه اقتصادی اروپا[2] آزمایشگاه زنده‌ای برای نظریه همگرایی است. باز هم بجز ایالات متحده، در هیچ جای دیگری پیوند نظریه با واقعیت اینچنین محکم نیست. نظریه‌های همگرایی بویژه نظریه‌های «ارنست هاس»[3] بی‌تردید در تکامل اتحادیه‌های اروپایی مؤثر بوده‌اند. فرایندهای متحول درون این اتحادیه‌ها پیوسته مورد تحلیل نظری قرار گرفته و این تحلیل‌ها نیز به نوبهٔ خود به تکامل نظریه و حتی بازنگری آن انجامیده‌اند. همان‌طور که انتظار می‌رود، توافقی بین نظریه‌پردازان وجود ندارد و پیش‌بینی‌های آنها با یکدیگر متفاوت است. ولی با این وجود، آنها حداقل بنیاد تحلیلی کاملاً

---

1. European Community
2. European Economic Community (E. E. C.)
3. Ernst Haas

محکمی برای تفکر در مورد آینده به وجود می آورند. نهایتاً، ذکر این نکته حائز اهمیت است که در وضعیت سیاسی بی سابقه و آشفته اروپای غربی، تحلیل‌ها و پیش‌بینی‌ها با شکل دادن به انتظارات بازیگران اصلی و ارائه استدلالهایی به نفع یا علیه سیاست‌هایی معین، می توانند عملاً تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر پیامدهای آینده داشته باشند. نویسندگان با تکیه بر اروپای غربی و اخیراً هم با توجهی فزاینده به سایر مناطق، فنون و دیدگاههای مختلفی ـ بویژه تحلیل سیستم‌ها، مطالعه سیبرنتیکی فرایندهای فراگیری، و نظریه‌های تصمیم گیری و چانه‌زنی ـ را در این زمینه به کار برده اند. آنان همچنین انبوهی از داده‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی را گردآوری کرده اند.

بدین ترتیب، نظریه همگرایی دیدگاههای گوناگون بسیاری را شامل می‌شود، ولی درعین حال جان کلام نظریه اصلی را هم حفظ نموده است. و بعلاوه، به طور بی‌نظیری با واقعیت پیوند داشته، همگام با رشد و تکامل اتحادیه‌های منطقه‌ای سریعاً تکامل یافته است. در حال حاضر کارکردگرایی در شکل نوکارکردگرایی معاصرش تنها یکی از معدود نظریه‌های برجسته همگرایی است. با اینحال، از آنجا که کارکردگرایی قبل از نظریه همگرایی ظهور کرد، ابتدا به بررسی آن می‌پردازیم. به خاطر آنکه کارکردگرایی هم نسبتاً مانند دیدگاه تحقیقات صلح صبغه تجویزی شدیدی دارد، به جای دیدگاه، آن را مشخصاً «تز کارکردگرایی» می نامیم.

۲ـ تز کارکردگرایی [۱]

نکته آغازین تز کارکردگرایی آن است که واحد سازمانی حاکم در نظام بین‌الملل یعنی دولت ملّی به طور فزاینده ای کارآیی خود را برای ارضای نیازهای بشری از دست می‌دهد، زیرا به سرزمین محصوری محدود است، حال آنکه نیازهای بشری مرزها را در می نوردد. «آینیس کلود»[4] شارح و نقّاد برجسته این مکتب چنین می گوید (صفحه ۳۴۸):

«نظام متشکل از دولت‌ها با تحمیل نظام تقسیم عمودیِ اختیاری و جامدی بر جامعه جهانی، وحدت کلّی جهان را گسیخته، آن را به بخش‌هایی تفکیك می کند که جدایی آنها توسط حاکمّیت‌هایی مستقل به طور رشك‌آمیزی حفظ می گردد، حاکمّیت‌هایی که نه خود قادرند مسائل اساسی را حلّ کنند و نه به سایر مراجع مجال حلّ آنها را می‌دهند.»

کارکردگرایی نه صرفاً یك نظریه، بلکه در واقع فلسفه‌ای است که به دو طریق در پی

---

4. Inis Claude

زدودن اصطکاکهای ذاتی موجود در روابط بین دولتی از جمله جنگ است: یکی تکیه بر رفاه اقتصادی و اجتماعی جهانیان و نادیده گرفتن مرزهای کشورها، و دیگری تأسیس سازمانهایی بین المللی که با فعالیت ها و کارکردهای مختلفی در پی برآوردن نیازهای اجتماعی ـ اقتصادی بشر باشند.

قاعده پردازی اوّلیه میترانی[5] تأکید مارکسیسم بر تفوق اقتصاد را منعکس می سازد (البته به علاوه نیازهای اجتماعی). طبق این قاعده پردازی، سیاست پایه‌ای اجتماعی ـ اقتصادی دارد و زمانی که جامعه بین المللی به طور کارکردگرایانه و با شبکه‌ای از سازمانها جهت ارضای نیازهای گوناگون آن سازماندهی می گردد، تمایل به جنگ و سرانجام احتمال وقوع آن از بین رفته، بشر به مسیر صلحی پایدار پا می نهد. کارکردگرایان اوّلیه تصور می کردند که جنگ ریشه در تمایلات پرخاشگرانه ذات بشر ندارد، بلکه با شیوه تعیّن‌پذیری سرشت انسان توسط نظام موجود ارتباط دارد؛ نهادها، سنن و باورهای نو الگوهای رفتاری نوین و صلح جویانه تری را به ارمغان می آورند. در یك ارزشیابی گذشته گرا[6]، تز کارکردگرایی دربارهٔ جنگها تعدیل بیشتری یافت: «... تجربه موفق همکاری در طیف گسترده ای از زمینه های رفاهی به دنبال مدیریت بین‌المللی کنونی در کشورهای صنعتی جدید، بتدریج احتمال بروز خشونت هایی به خاطر اهداف ملّی را تضعیف و سنّت همکاری را تقویت خواهد کرد.» [۲]

فرض دیگر این تز این است که فرایند کارکردگرایی تصاعدی است و تکامل کارکردی در یك زمینه به پیدایش و تقویت انواع مشابه همکاری در سایر زمینه‌ها می انجامد و بعلاوه، این خصلت «تسری میان کارکردی» از لحاظ گستره محدود نبوده، «روند فراگیری و اقتباس»[7] سرانجام بر مرکز ثقل نظام بین الملل کنونی، یعنی حاکمیت دولت ها تأثیر می گذارد. از آنجا که سازمانها ابتدا در زمینه های اجتماعی ـ اقتصادی نسبتاً بی اهمیت و غیر مجادله انگیز به وجود می آیند، بی تردید شمار معدودی از آنها قادر به تغییر جامعه بین المللی نبوده امّا شمار کثیری از آنها به لحاظ سیاسی اهمیت تعیین کننده ای خواهد داشت.

تابعیّت های ذهنی تفرقه افکن نسبت به یکایك دولت ها که موجد جنگ است، بتدریج جای خود را به وفاداریهای جدیدی می‌دهد که از واحدهای بین المللی[8] نوین جان می گیرد و

5. Mitrany
6. retrospective
7. learning process
8. cross - national

بدین ترتیب بینش‌های زیانبار ملّی‌گرایانه تضعیف می‌گردد. کارکردگرایان معتقدند که این سازمانهای جدید با برآوردن کلیه نیازهایی که دولت‌ها خود را از تأمین آنها عاجز یافته‌اند ـ از جمله مسائل طاقت‌فرسای توسعه نیافتگی، فقر و نابرابری ـ بتدریج ارزش خود را برای بشریت آشکار ساخته، مردم مشتاقانه تابعیت و وفاداری خود را انتقال می‌دهند و جامعه بین‌المللی «کارکردی» جدیدی به وجود خواهد آمد که واحدهای اصلی آن براساس «کارکرد» و نه «سرزمین» مبتنی خواهد بود. بدین‌سان به گفته میترانی، کارکردگرایی «تقسیمات سیاسی را با رشته گسترده‌ای از روابط و مؤسسات بین‌المللی خواهد پوشاند و بدین‌گونه منافع و زندگی کلیه ملّت‌ها بتدریج با یکدیگر عجین خواهد شد».

به آیین کارکردگرایی انتقادات آشکار و بسیاری وارد است که اساسی‌ترین آنها به این فرض آن مربوط می‌شود که پیوند افراد با دولت‌های ملّی خویش اساساً عقلایی است. کلود قویاً به ضعفهای دیگری اشاره می‌کند: اوّل، اعتبار تردیدآمیز این فرض که توسعه نیافتگی، فقر، و نابرابری مسبّب جنگ می‌باشند؛ دوّم، «تسرّی میان کارکردی» از بخشی به بخش دیگر؛ سوم، امکان تفکیك مسائل اجتماعی ـ اقتصادی از مسائل سیاسی؛ چهارم، امکان تکامل همگرایی کارکردی به رغم بحرانهای سیاسی احتمالی؛ و بالاخره، توانایی افراد در انتقال وفاداری خویش از دولت‌ها به سازمانهای بین‌المللی.

این امر بیشتر به چالش طلبیدن یك جهان‌بینی است تا ردّ یك نظریه. کارکردگرایان و منتقدین آنها هیچیك قادر به ارائه شواهد تجربی روشنی در تأیید دیدگاههای خویش نیستند. پاره‌ای از فرضیه‌های جالب توجه و قابل آزمایشی که همگام با این بحث پدید آمده‌اند، مشخصاً به جایگاه کارمندان بین‌المللی مربوط می‌شوند:

۱ـ نهادهای بین‌المللی، وفاداری‌های ملّی مقامات رسمی خود را تضعیف و وفاداری به آن نهادها را جایگزین آن می‌سازند. این فرضیه آشکارا بر نگرش دولت‌های کمونیستی نسبت به نمایندگان خود در چنین نهادهایی حاکم بوده است. این دولت‌ها مکرراً نمایندگان خود را تعویض می‌کنند و در بدو امر هم با انتصاب تعدادی بیش از ارقام اسمی مخالفت می‌ورزیدند. ازسوی دیگر نظریه روانشناختی که برخی ازپژوهشات کنونی «پروفسور گتزکف» آن را تأیید می‌کند، به هیچ تعارض اساسی در این زمینه دست نیافته است، بلکه بر عکس به نظر می‌رسد که افراد نوعی میل باطنی نسبت به خوی وفاداری داشته آن را گسترش می‌دهند، و بهترین کارمندان بین‌المللی هم از میان افراد وفادار به کشورهای خود برگزیده می‌شوند و نه از میان «انترناسیونالیست‌های» قانعی که بی‌وطن و فاقد خوی وفاداری‌اند.

فرضیه‌های محدودتر زیر نیز رابطه نزدیکی با فرضیه فوق دارند:

۲ـ به علت تفاوت برداشت مقامات بین‌المللی و مقامات دولتی از منافع ملّی خویش، گروه اوّل به تقویت وحدت بین‌المللی تمایل دارد؛

۳ـ دراین مورد گروههای غیردولتی از مقامات بین‌المللی حمایت می‌کنند؛ و

۴ـ اتفاق نظر کارشناسان دربارهٔ پاره‌ای مسائل کارکردی، به اتفاق نظر سیاست‌مداران می‌انجامد، حال آنکه فقدان اتفاق نظر گروه اوّل به طور مشابهی منجر به فقدان اتفاق نظر سیاسی می‌گردد.

کارکردگرایی به نظریه‌پردازی محض یا قواعدی تجویزی محدود نبود و از رشد سریع سازمانهای بین‌المللی از اواسط قرن نوزدهم مایه می‌گرفت. زمینه‌های این رشد عبارت بودند از ارتباطات (پست و ارتباطات راه دور)، رودهای بین‌المللی (راین[۹] و دانوب[۱۰])، و پاره‌ای مؤسسات علمی (اتحادیه نقشه‌برداری[۱۱]). تکامل موفقیت‌آمیز این «دوایر» بین‌المللی تأثیر بسیاری بر «یان اسماتس»[۱۲] نهاده، به مفاد مشخصاً کارکردگرایانه مواد ۲۳ الی ۲۵ میثاق جامعه ملل منتهی شد. سازمان بین‌المللی کار تأسیس گردید و فعالیت کارکردگرایانه جامعه ملل ـ بویژه اقدامات «نانسن»[۱۳] برای پناهندگان یا اقدامات «راچمن»[۱۴] در زمینه بهداشت جهانی ـ چنان موفقیت‌آمیز بود که پس از شکست سیاسی این جامعه، پیشنهاداتی جدّی جهت اصلاح و تبدیل آن به واحدی عمدتاً کارکردی ارائه گردید. مؤسسات کارکردی بیشتری در طول جنگ جهانی دوم تأسیس شد و سازمانهای موجود نیز به عنوان «مؤسسات تخصصی» به طور نه چندان محکمی به سازمان ملل متحد پیوستند. سازمانهای بین‌المللی غیردولتی هم بسرعت گسترش یافتند. «سالنامه اتحادیه مجامع بین‌المللی»[۱۵]، که البته چندان در خور اطمینان نیست، سیر صعودی ارقام را چنین نشان می‌دهد:

---

9. Rhine
10. Danube
11. Geodetic Union
12. Jan Smuts
13. Nansen
14. Rajchman
15. **Yearbook of the Union of International Associations**

مقوله‌ها	۱۹۵۶/۷	۱۹۶۶/۷	۱۹۶۸/۹
دولتی			
خانواده ملل متحد	۱۷	۲۵	۲۸
اتحادیه‌های اروپایی	۱	۹	۱۰
سایر سازمانهای بین دولتی	۱۱۴	۱۶۵	۱۹۱
حاصل جمع	۱۳۲	۱۹۹	۲۲۹
کلّ سازمانهای غیردولتی	۹۸۵	۱،۹۳۵	۲،۱۸۸
کلّ سازمانهای بین‌المللی	۱،۱۱۷	۲،۱۳۴	۲،۴۱۷

روشن است که برآوردن کامل بسیاری از نیازهای اجتماعی در چارچوب محدود ملّی غیرممکن بوده، سازمانی فرامرزی را می‌طلبد. احساس هر نیازی، چه در رابطه با مسأله اساسی آلودگی هوا یا در رابطه با سرگرمی‌های جانبی نظیر جمع‌آوری تمبر، سرانجام به ایجاد نهادی فراخور آن می‌انجامد. با رشد سریع سازمانهای بین‌المللی در حال حاضر، این فرضیه را می‌توان مطرح ساخت که فرایند کارکردگرایی در حال دوری شدن است و سازمانها در بدو تأسیس صرفاً کارکردهای تعیین شده را ایفا می‌کنند، ولی هرچه رشد می‌یابند کارکردهای جدیدتری از خود نشان می‌دهند.

اساسی‌ترین مسألهٔ کارکردگرایان این است که آیا همگرایی اقتصادی و اجتماعی لزوماً به وحدت سیاسی می‌انجامد یا خیر. دراینجاست که دیدگاه کارکردگرایی به نظریه همگرایی منتهی می‌شود [۳].

۳ـ تکامل نظریه همگرایی

نظریه همگرایی بیشتر به سمت تکامل اتحادیه‌های اروپای غربی معطوف بوده و برای بریتانیای آمادهٔ ورود به این اتحادیه‌ها بروشنی ثمربخش است. به جای جزئیاتی که تاکنون به آنها پرداخته‌ایم، مسأله‌ای که می‌توانست کانون توجه مباحثات سیاسی داخلی در رابطه با ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا قرار گیرد، همان مسألهٔ اختلاف برانگیز نظریه‌پردازان است و آن اینکه، آیا وحدت اقتصادی قهراً وحدت سیاسی را به دنبال خواهد داشت یا خیر. متأسفانه نظریه‌پردازان اساساً با پرداختن به این مسأله مخالفند، گواینکه در مباحثات خود مسائل مربوط به آن را تا حدودی روشن ساخته‌اند.

نظریه همگرایی به تجزیه و تحلیل گسترده ارتباطات اجتماعی مربوط می‌شود و پروفسور «کی. دبیلو. دویچ» آغازگر آن است. وی با اثر پیشتازش به نام «جامعه سیاسی در سطحی بین‌المللی»[16] در سال ۱۹۵۴ مکتب خلّاقی را دربارهٔ «مبادلات بین‌المللی» بنیان نهاد. طبق استدلال وی جامعه بین‌المللی را از طریق حجم، محتوا، و گسترهٔ مبادلات بین‌المللی اعضای فرضی آن می‌توان مورد شناسایی و سنجش قرار داد. تحقیقات تجربی بعدی در «پرینستون»[17] که به «جامعه سیاسی و منطقه آتلانتیك شمالی»[18] (۱۹۵۷) منتهی شد، تز «دویچ» را تأیید کرد. بزودی برخی از فرضیه‌های نسبتاً خام اوّلیه‌ای که در مورد اجتناب ناپذیری همگرایی به دلیل گسترش مبادلات بین‌المللی بودند، کنار نهاده شدند. خود دویچ هم بدبین کشته ادعا نمود که با گسترش ارتباطات اجتماعی، مبادلات داخلی کشورها با آهنگی مریع‌تر از مبادلات بین‌المللی رشد می‌کند، و بدین ترتیب جهان به جای نزدیکی، به همگرایی بین‌المللی، از آن دور می‌شود. تحلیل سنجیدهٔ «دونالد پوچالا»[19] نیز فرایندهای دگرگونی مبادلات را به لحاظ نظری و تجربی کاملاً روشن نمی‌سازد [۴]. تجزیه و تحلیل این دگرگونی‌ها ـ که روش آن سریعاً رو به پیشرفت است ـ تنها به توصیف همگرایی منطقه‌ای یاری می‌رساند و نه به تبیین آن؛ جریان مبادلات به همگرایی منجر نمی‌گردد.

فرایند وحدت کشورها مسلماً موضوع تازه‌ای نیست و کلیه متون مربوط به اتحادیه‌ها، فدراسیونها، و سازمانهای «فراملی» به مسائلی کاملاً مرتبط با «همگرایی» اشاره دارند. با اینحال، تاکنون تعریف مطلوبی از مفهوم همگرایی ارائه نشده است [۵]. به طور کلّی همه توافق دارند که «همگرایی» به وحدت مشارکتی و نه قهرآمیز دلالت می‌کند. اساسی‌ترین تشویش معنایی از آنجا ناشی می‌گردد که اصطلاح «همگرایی» هم به «فرایند» همگرایی و هم به «فرجام»[20] این فرایند اطلاق می‌گردد. بدین‌سان ممکن است از همگرایی دو تعبیر شود یکی«... فرایندی که طی آن ملّت‌ها از تمایل و توانایی خویش نسبت به تدبیر مستقل سیاست خارجی و سیاست‌های اساسی داخلی خود صرفنظر کرده، درعوض در پی تصمیم‌گیری مشترك و یا تفویض روند تصمیم‌گیری به سازمانهای ناظر جدیدی هستند» و دیگری «تکامل تدریجی

---

16. **Political Community at the International Level**
17. Princeton
18. **Political Community and the North Atlantic Area**
19. Donald J. Puchala
20. outcome

یك نظام تصمیم‌گیری جمعی در میان ملّت‌ها». [۶] از طرف دیگر، برای تمایز نهادن بین مفهوم «همگرایی منطقه‌ای» و مفاهیم متداخل «منطقه‌گرایی»، «مشارکت منطقه‌ای»، «سازمان منطقه‌ای»، «جنبش‌های منطقه‌ای»، «نظامهای منطقه‌ای»، و غیره منحصر دانستن اصطلاح همگرایی به مرحله نهایی این روند دقیق‌تر به نظر می‌رسد. این همان معنایی است که «امیتای اتزیونی»[۲۱] یکی از نخستین نظریه‌پردازان همگرایی همواره پیشنهاد کرده واکنون هم ارنست هاس به‌ان روی آورده است.

بخش اعظم تحلیل همگرایی به کوشش‌هایی اختصاص یافته که در آغاز عمدتاً در اروپای غربی و اخیراً هم در سایر مناطق در جهت همگرایی منطقه‌ای صورت گرفته است. ارنست هاس بزرگترین نظریه پرداز این حوزه است. وی با نفوذش برافکار مقامات جامعه اقتصادی اروپا و اعضای کمیسیون آن به تکامل این جامعه بی نهایت کمك کرده است. «هاس» را می‌توان یك «نوکارکردگرا» دانست. روش نوکارکردگرایی از روش عمدتاً فلسفی کارکردگرایان اوّلیه به روش «علمی»تر امروز روی آورده است. از این گذشته، نوکارکردگرایی به جای تکیه بر توافق عام یا وحدت منافع که تقریباً غیرواقع بینانه است، رقابت منافعی متفاوت را اساسی‌تر می‌داند و در اینجاست که این نظریه با نظریه جدید منازعات پیوند می‌یابد [۷]. نوکارکردگرایی بر این ادعاست که به علت عدم امکان دستیابی به وحدت منافع، تأمین ثبات تنها با مدیریت کارآمد منازعات در جامعه‌ای کثرت‌گرا امکان‌پذیر است. نوکارکردگرایان عموماً بر این باورند که همگرایی اقتصادی به وحدت سیاسی منجر خواهد شد. به گفته ارنست هاس: «در شرایط جدید، رابطه میان وحدت اقتصادی و سیاسی بیشتر به صورت یك پیوستار یا زنجیره است.» افرادی چون استنلی هوفمان که با چنین استنتاجاتی مخالفند، نسبتاً خارج از جرگهٔ اصلی نوکارکردگرایی قرار می‌گیرند.

به رغم وقایع و گرایشات واگرایانه تصور می‌شود که این فرایند به سوی همگرایی سیاسی پیش برود. قدمهای اوّلیه همگرایی، اقتصادی‌اند امّا این امر در تصمیم‌گیری راجع به میزان تفویض استقلال یا حاکمیت ملّی به اتحادیه جدید آثار سیاسی مهمی در بر دارد. از آنجا که همه گروههای ذینفع منافعی در فرایند همگرایی می‌بینند، همگرایی تحقق خواهد یافت، گواینکه شاهد بحرانهایی ناشی از ضرورت اتخاذ تصمیماتی سیاسی خواهیم بود. غالب گروههای ذینفع از وحدت رویه برخوردارند و انتظارات و تقاضاهای آنها در مسیر همگرایی

---

21. Amitai Etzioni

قرار دارد. این امر با وجود کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا و فعالیت‌های آن تقویت می گردد؛ این کمیسیون یك هیأت هماهنگ کننده مرکزی است و گروههای ذینفوذ تمایلی به تخطی از آن ندارند، ولو گاه نگرش آنها نسبت به آن منفی باشد. براین اساس، کلّ دستگاه تصمیم گیری به سوی همگرایی تمایل دارد. به گفته هاس: «روند تصمیم گیری در محیط نهادینه‌اش گروههای ذینفع را به مطرح ساختن نظرات خویش و احزاب سیاسی رابه اتخاذ مواضعی مشترك برمی‌انگیزد؛ این روند اولاً کارمندان عالی‌رتبه ملّی را وادار می سازد تا همتایان[22] خویش را شناخته روابط نزدیکی با آنها برقرار کنند و ثانیاً ظرافت و حساسیّت‌های حرفه قضا را افزایش می‌دهد.» [۸]

تحلیل همگرایی به طور معقولی براین فرض مبتنی است که گروههای ذینفوذ با سود بردن از فرایند همگرایی به تسریع آن گرایش می‌یابند. به طور مستدلتری می‌توان گفت که براساس این تحلیل، گروههای مزبور قدرتی دارند که می‌توانند دولت‌های ملّی خود را به همگرایی بیشتر وادار سازند [۹]. هاس احتمالاً به دو امر توجهی کافی نمی کند، یکی منافع ملّی که ذاتاً به دولت‌های ملّی و دستگاههای اداری محول شده است، و دیگر این حقیقت که ارزش‌های ملّی را در فرایند همگرایی نمی‌توان عامل ثابتی دانست؛ این ارزش‌ها می‌توانند تغییر یافته، نقش قاطعی در وارونه ساختن فرایند همگرایی بازی کنند، کما اینکه در سال ۱۹۶۵ شاهد این امر بودیم. با این وجود، هاس که فعالیّت نهادها و گروههای ذینفوذ را متغیری واسطه بین همگرایی اقتصادی و سیاسی می‌داند، ادعا می کند که فرایند «سیاسی شدن»[23] لزوماً به وحدت کامل فراملّی می‌انجامد: «گذار از بازار مشترکی با انگیزه‌ای سیاسی به اتحادیه‌ای اقتصادی و سرانجام وحدت سیاسی کشورها فرایندی خود به خودی است.» [۱۰]

«استنلی هوفمان» کیش جزمی اوّلیه هاس [۱۱] را مورد انتقاد قرار داده به توسعه و موشکافی بیشتر تحلیل همگرایی می‌پردازد. وی در ابتدا سیاست «عالی»[24] و «عادی»[25] را از یکدیگر جدا ساخته، ادعا می کند که فرایندهای تصمیم‌گیری و در نتیجه همگرایی دراین دو قلمرو اساساً با یکدیگر تفاوت دارند. در حوزه سیاست عادی که عمدتاً به مسائل اقتصادی و رفاهی مربوط می شود (مانند لغو موانع گمرکی، ارتقای سطح زندگی، و غیره)، سود همگرایی

22. opposite numbers
23. politicization
24. high politics
25. low politics

احتمالاً بیش از زیان آن است و دولت‌ها افزایش همگرایی و حتی دگرگونی کانون وفاداریها [ی ملّی] را تشویق خواهند کرد. ولی در قلمرو سیاست عالی که به طرق وحدت بخشیدن به برداشت‌های مختلف ملّی در مورد دفاع فیزیکی و طرق تعیین نقش جهانی گروه همگرای نوپا می‌پردازد، احتمالاً اختلافات ظاهر شده مانع وحدت سیاسی می گردند. بحث و جدل در این مورد همچنان ادامه دارد، کما اینکه نمونه بارز نگرش دوگل[26] هنوز در پرده ابهام است. هوفمان نشان داد که گرایشات متضاد در حوزه های سیاست عادی و عالی به رغم دشواریهای احتمالی می‌توانند با یکدیگر همزیستی داشته باشند و وجود اختلافی در زمینه تصمیمات سیاسی می‌تواند مانع پیشرفت همگرایی در سطح سیاست عالی شود، بدون آنکه مانع تداوم همگرایی در سطح سیاست عادی گردد. راه حلّ این تعارض روشن نیست، امّا به نظر می‌رسد فرایند همگرایی تا مرحله نامعینی کمابیش به طور خود به خودی پیش خواهد رفت، گواینکه وقفه‌هایی تصادفی را هم باید انتظار داشت. احتمالاً عبور از این مرحله مستلزم تصمیم سیاسی آگاهانه‌ای خواهد بود. نظریه قادر به تعیین این مرحله و اینکه برای عبور از آن تصمیمی اتخاذ خواهد شد یا خیر نیست، ولی می‌تواند عوامل بر جسته‌ای را که احتمالاً در تعیین این دو مسأله مؤثرند، روشن سازد.

اصلاح دیگری که هوفمان درمورد الگوی ساده انگارانه هاس انجام داده بدین‌وسیله آن را گسترش بخشید، اشاره به محیط جهانی است که همگرایی منطقه‌ای در آن صورت می‌پذیرد. همان طور که از اختلافات فرانسه و بریتانیا در بارهٔ تقاضاهای بریتانیا جهت ورود به جامعه اقتصادی اروپا پیداست، علاوه بر اختلاف تجارب، سوابق، ارزش‌ها، و منافع تاریخی که باید رفع گردد، ارتباط با جهان خارج هم عنصری تعیین کننده است. از اینجاست که پس از پیوستن بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا دستیابی به توافقی پیرامون نقش جهانی این جامعه و بویژه رابطه‌اش با ایالات متحده بوضوح دشوار خواهد بود.

در خاتمه باید گفت که نظریه همگرایی به جایی رسیده است که تصریح می‌دارد شرایط مناطق درگیر با مسأله همگرایی ممکن است چنان با یکدیگر متفاوت باشد که در هر مورد نیازمند مدل تحلیلی متفاوتی باشیم. برای مثال، هرچند تفکیک سیاست «عالی» و «عادی» در مورد اروپای غربی سودمند است، امّا طبق تحلیل «گانارمیردال» [۱۲] به دو دلیل غالباً مسائل رفاهی که در شرایط اروپا سیاستی «عادی» محسوب می شود در مناطقی همچون شرق آفریقا یا

---

26. de Gaulle

امریکای لاتین که همگرایی با مانعی جدّی روبروست، به سیاستی «عالی» تبدیل می گردد: یکی تفاوتهای زیاد مناطق دیگر از نظر توسعه اقتصادی که منافع سرشاری برای کشورهای توسعه یافته در بردارد، و دیگری اولویت اوّل رشد اقتصادی در این مناطق.

۴ـ جایگاه کنونی نظریه همگرایی

جایگاه کنونی نظریه همگرایی را ارنست هاس بانی اصلی این نظریه در مقاله بازنگرانه‌اش تحت عنوان «مطالعه همگرایی منطقه‌ای: تأملاتی در درد و لذّت ماقبل نظریه‌پردازی»[27] (۱۹۶۹) بیان کرده است. بخش حاضر بر اساس این مقاله مبتنی است و علاوه بر آن به بعضی از مقالات نُه گانه‌ای اشاره دارد که به بسط پاره‌ای موضوعات کلی پرداخته و زمینه‌های مطالعاتی نوینی را مطرح ساخته‌اند. این مقالات در پاییز سال ۱۹۷۰ در ویژه‌نامه نشریه ادواری «سازمان بین‌المللی»[28] منتشر شده‌اند. مسلماً تحقیقات درحال گسترش است. مقاله «هاس» مراحل بزرگ نظریه همگرایی در طی ۱۵ سال اخیر را کاملاً نشان می‌دهد. نظریه‌پردازان هنوز درمورد تعریف مفهوم همگرایی دچار اختلافند و غالباً هم درک روشنی از مفروضات خود ندارند، با اینحال آنها به مجموعه کاملی از تعمیمات تجربی دربارهٔ همگرایی به طور کلّی و یا در گروه بندی‌های سوسیالیستی، در اروپای غربی، و در کشورهای جدید دست یافته‌اند. از تعمیمات مربوط به اروپای غربی بوضوح پیداست که تا چه حدّ نظرات ما واقعگرایانه بوده و نظریه همگرایی تا چه میزان از نظریه نسبتاً خام کارکردگرایان اوّلیه پیشی گرفته است. این تعمیمات در مورد اروپای غربی کنونی‌اند و در آنها عقب‌گردهای فرایند همگرایی توسط دوگل کاملاً مورد توجه قرار گرفته است.

الف ـ منافع جداگانه دولت‌ها و گروههای خصوصی خود منجر به ایجاد شبکه‌ای از وابستگی‌ها و منافع متقابل به همراه انتظاراتی در این باره گشته است. با اینحال، با دگرگونی شرایط اقتصادی و فضای سیاسی، این انتظارات ممکن است توسط بازیگران مورد تغییر و ارزشیابی مجدد قرار گیرند. در جامعه اقتصادی اروپا انگیزه‌های ابزاری[29] لزوماً محکم و پایدار نمی‌باشند.

---

27. «The Study of Regional Integration : Reflections on the Joy and Anguish of Pretheorizing»
28. **International Organization**
29. instrumental

ب ـ تصمیمات جمعی به طور تدریجی افزایش یافته‌اند: از ذغال سنگ گرفته تا فولاد، عوارض گمرکی برای یخچالها، جوجه‌ها، و پنیر به علاوه زمینه‌هایی مانند حقوق شرکت‌ها، مالیات عمومی فروش[30]، و کنترل دور اقتصادی یا تجاری. این تصمیمات نه براساس قصد قبلی بازیگران ـ دولت‌ها و گروههای مهم ذینفع ـ بلکه غالباً تابع پیامدهای بعدی خودشان بودند. این گرایش در عبارت «تسری میان کارکردی در گسترهٔ کنش جمعی» خلاصه می‌گردد[۱۳].

ج ـ تسری میان کارکردی در گستره، به تصمیمات و اهدافی محدود می‌گردد که در رابطه با کسب بیشترین منافع از یك بازار مشترك موجود، می‌باشند. این نوع تسری به طور برجسته در مناطق آزاد تجاری تحقق یافته و در مورد کلیه بخش‌های سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در بازارهای مشترك (مثل سیاست انرژی و حمل و نقل) صادق نبوده است.

د ـ در سطح کنش یا عمل، تسری میان کارکردی بسیار کمی وجود داشته است، بدین مفهوم که بجز در بخش‌های معدن و کشاورزی، نهادهای فراملّی در حوزه‌های پایین‌تر تصمیم‌گیری در سطوح ملّی و محلی تأثیر اندکی داشته‌اند.

هـ ـ با این وجود گروهها، روابط، و سازمانها (اتحادیه‌های صنفی، احزاب فعّال کارمندان دولت، نمایندگان پارلمان، دانشجویان، و گروههای شغلی) رشد نموده، مرزها را درمی‌نوردند.

و ـ شیوه چانه‌زنی تدریجی[31]، بطیء[32]، غیرهیجانی، و در پی منافع متقابل، توافق عام، و معاملات کلّی[33] در عرصه‌های مورد نظر می‌باشد. مشروعیت رفتار معارض فرانسه مورد پذیرش قرار نگرفته و این رفتار ثابت و قطعی نبوده است.

ز ـ تصمیمات جمعی که دارای ماهیتی اقتصادی‌اند، در صورت اتخاذ توسط بازیگرانی که دارای اهداف فدرالیستی صریح یا ضمنی‌اند، از خود بیشترین ظرفیت تسری را نشان می‌دهند. در صورت فقدان این گروه، روند همگرایی کند می‌گردد ـ مانند جامعه اقتصادی اروپا پس از سال ۱۹۶۳ و اتحادیه تجارت آزاد اروپا یا «افتا»[34].

---

30. turnover taxes
31. incremental
32. subdued
33. packege deals
34. European Free Trade Association (EFTA)

ح ـ در اروپا جوانان پیوسته بیش از سالمندان با تسریع فرایند همگرایی موافقند و علت این امر هم تا حدودی این است که آنها به طور آگاهانه‌ای فاقد احساسات ملّی گرایانه‌اند.

ط ـ اقشاری از مردم که از تخصص و تحصیلات بیشتری برخوردارند، در هر سنی همواره طرفدار تشدید همگرایی هستند. افراد برخوردار از سطح زندگی بالا نیز با همگرایی همراهی می‌کنند. کوتاه سخن اینکه، گرایشات طرفدار همگرایی مشخصه موفق‌ترین و «نواندیش»ترین گروههای اجتماعی است [۱۴].

ی ـ ممکن است منطقه‌ای تجانس فرهنگی ـ زبانی زیادی داشته و حتی برقراری روابط جدیدی میان اعضای آن بسیار آسان باشد، با اینحال هنگامی که مسائل عمده بازیگران با کشورهایی خارج از منطقه وابستگی متقابل دارد، اتخاذ تصمیمات جمعی همگرایانه الزاماً آسان نخواهد بود. از اینجاست که اقدامات و سازمانهای قبلی بسادگی به خود محصوری می‌انجامند (مانند «شورای اسکاندیناوی»[35] و شبکه همکاری اسکاندیناوی).

مرحله نهایی یا فرجام همگرایی هنوز روشن نیست و در مورد تعریفْ متغیرهای مستقل و ارتباط آنها با یکدیگر اتفاق نظر کاملی وجود ندارد و این امر عمدتاً به چارچوب نظری اتخاذ شده بستگی دارد. «هاس» سه مکتب برجسته را مورد بحث قرار می‌دهد: فدرالیسم، نظریه ارتباطات، و نوکارکردگرایی. هر یك از این دیدگاهها مبتنی بر مفروضات و روش‌های متفاوتی هستند. «دیدگاه فدرالیسم بر پایه این فرض استوار است که اصل موضوع‌های سیاسی مربوط به اهداف و نیازهای مشترك بازیگران یکسانند، بدون آنکه به سطح کنش یا عمل توجهی شود. این دیدگاه براساس همین فرض، انتقال از سطح ملّی به سطح منطقه‌ای را نیز امکان‌پذیر می‌دانند». «دیدگاه ارتباطات برپایه منطق همشکلی[36] مبتنی است». این دیدگاه حجم مبادلات را شاخص عمده دانسته، بشدّت بر داده‌های انبوهشی و ممیزی[37] تکیه می‌کند. «دیدگاه نوکارکردگرایی به جای تکیه بر همشکلی یا یکسانی پدیده ها، به قیاسی گسترده دست می‌زند». این دیدگاه براین فرض استوار است که آن دسته از اصل موضوع‌های مربوط به برداشت و رفتار بازیگران را که در سطح ملّی جوامع کثرت‌گرای غربی به آنها دست می‌یابیم، در سطح منطقه‌ای نیز می‌توان به کار برد. این دیدگاه روی مطالعات موردی تکیه زیادی دارد. دو مکتب نظریه ارتباطات و نوکارکردگرایی در یکدیگر تداخل دارند. دیدگاههای فوق «پیش نظریه»

35. the Nordic Council
36. logic of isomorphisms
37. survey data

خوانده می‌شوند، زیرا فاقد نظریه‌های عمومی کارآمدی در مورد همگرایی‌اند و صرفاً به تحلیل منظم‌تر واقعیات و گزینش و طبقه‌بندی شواهد موجود کمك می‌کنند.

پژوهشهای مبتنی بر این «پیش نظریه‌ها»، «غیرجمعی یا غیرافزودنی»[۳۸] هستند و تلفیق یافته‌های آنها غالباً مانند جمع کردن سیب با پرتقال بی‌ثمر است. از این گذشته، از نظر انتزاعی مطالعات تجربی آنها در سطوح مختلفی قرار داشته، این امر ارزشیابی و مقایسه را دشوار می‌سازد. یکی از مشکلات عمده، عدم وجود توافق دربارهٔ ماهیت مرحله نهایی یا «متغیر وابسته»ای است که نظریه‌پردازان درصدد تبیین یا پیش‌بینی آنند. موضع فدرالیست‌ها روشن است و تنها اتحادیه‌ای فدرالی را مسلّم می‌دانند. نظریه‌پردازان دیدگاه ارتباطات نیز «جامعه‌ای امنیتی» را فرجام یا مرحله نهایی دانسته، احتمال می‌دهند که این جامعه «ادغام شده»[۳۹] و یا «کثرت‌گرا» باشد. نوکارکردگرایان هم اندیشه جامعه یا اتحادیه‌ای سیاسی را در سرمی‌پرورانند. از اختلاط ویژگی‌های اسنادی متغیرهای وابستهٔ فرض شده با ویژگیهای اسنادی متغیرهای مستقل یا واسطه تشویشی برمی‌خیزد که نظریه‌پردازان اکنون بدان واقفند.

هرچند فرجامهای همگرایی که بدواً در کوشش‌های گوناگونی در قالب سازمانهای منطقه‌ای تجلّی یافتند، در بیشتر موارد کاملاً روشن بودند، امّا این فرجامها عمدتاً به ایجاد نهادهای موجود تقلیل یافته، تحلیل‌های مبتنی بر «انواع آرمانی» اوّلیه را نسبتاً غیرواقعی ساختند. راهی که باقی می‌ماند، رها نمودن اندیشه تعیین یك فرجام معین برای همگرایی و در عوض مشخص کردن ابعاد و شرایط مرحله بعدی همگرایی در مقایسه با مرحله پیش از آن است. در چنین تحلیلی «فرجام» عبارت است از یك نقطه مشخص کمّی بر روی یك مقیاس؛ در صورتی که ابعاد برجسته متعددی براساس مقیاس‌های متفاوتی مطرح باشد، فرجام عبارت است از نقطه تقارب[۴۰] یا تلاقی معینی از منحنی‌های جداگانه. با اینحال، به لحاظ صرفاً نظری، وجود درجه بالایی برروی ابعادی متعدد، خودگویای چیزی نیست مگر آنکه با وظیفه یا هدف تعیین شده در پیوند باشد. براین اساس، هاس مقوله‌های «لئون لینبرگ»[۴۱] و «استوارت شاین گولد»[۴۲] را کاملاً تأیید کرده، عواقب سه گانه زیر را محتمل می‌داند: ایفای وظیفه تعیین شده،

38. non - additive
39. amalgamated
40. convergence
41. Leon Lindberg
42. Stuart Scheingold

عقب‌نشینی (یا واگرایی)، و گسترش. کلیه متغیرهای مستقل را می‌توان در قالب الگوهای مکرری در جهت یکی از این عواقب درآورد.

از آنجا که سازمانهای گوناگون وظایف مشخص متفاوتی دارند، به مفهومی کلّی نیازمندیم که به طور جامع و موجزی تمام این وظایف را در برگرفته، در عین حال ما را قادر سازد تا با تعیین درجاتی جهت‌گیری سازمان را مشخص کنیم. هم‌اکنون هاس بر مفهوم «انتقال اقتدار ـ مشروعیت» تکیه می‌کند، حال آنکه تحلیل‌های پیشین غالباً به وفاداری نخبگان توجه داشتند. برای هر دو مفهوم «اقتدار» و «مشروعیت» می‌توان شاخص‌های مشخصی یافت که اعتباری جهانی داشته باشند، مثل مفهوم «نهادینه‌سازی».

این مفاهیم در مجموع تعریف جدیدی از متغیر وابسته به دست نمی‌دهند، ولی برای ارزشیابی انتزاعی‌تر فرایند همگرایی نسبت به فرضیه‌های کاملاً منزوی[۴۳] مفیدند. از سوی دیگر، این مفاهیم جامع نیستند و می‌توان عواقب دیگری هم متصور شد که متضمن وحدت بیشتری میان واحدهای شرکت کننده باشند. هاس در این راستا سه گرایش احتمالی معاصر را با درجات متفاوتی از تقسیم اقتدار مشروع مطرح می‌سازد: «دولت منطقه‌ای»، «شورای منطقه‌ای»، و «تداخل منطقه‌ای نامتقارن»[۴۴]

دولت منطقه‌ای نوعی نظام سلسله مراتبی مانند نظام رایج کشورهاست که با اقتدار متمرکزی به منابع انتظام داده، آنها را توزیع می‌کند و مشروعیت این دولت در نظر افراد و ساختارهای تابعه براساس نوعی «ملّی‌گرایی منطقه‌ای» استوار است. نامأنوس‌تر از آن، شورای منطقه‌ای است که از واحدهایی دارای وابستگی متقابل تشکیل می‌شود. این شورا فاقد کانون اقتدار کاملاً معینی است و اقتداری که از کانونهای قبلی گرفته شده، کانون واحد جدیدی نیافته است. با اینحال، مشروعیت این شورا احتمالاً صورت وفاداری ملّی را به خود نخواهد گرفت. حالت تداخل نامتقارن از این هم پیچیده‌تر است، زیرا الگوی وابستگی متقابل، نامتقارن است، یعنی اقتدار از واحدهای اوّلیه گرفته می‌شود ولی به گونه‌ای متناسب و متقارن به مرکز جدیدی تفویض نمی‌شود، بلکه به طور نامتقارن میان چند مرکز توزیع می‌گردد. هرچند اتباع برای مجموعهٔ این مراکز مشروعیت قائل می‌شوند، امّا این مشروعیت کانون واحدی ندارد. تصور تعداد بیشماری از وفاداریهای چندگانه می‌تواند مناسب باشد. این تصور

43. isolated
44. asymmetrical regional overlap

مبتنی بر الگوهای متحول اروپای غربی است.

اعتبار این نظرپردازیها هنگامی آشکار می‌گردد که به مسائل تحقیقات تجربی باز گردیم. بدیهی است که باید از شمار متغیرهای مستقل یا «واقعیات» کاسته، به کار خویش نظام بخشیم. برای این منظور فنونی مانند تحلیل «عوامل» یا «خوشه‌ها»[۴۵] را براحتی می‌توان به کار برد و در واقع طرحهای جامع و پیشرفته‌ای هم از گذشته در اختیار داریم. این امر تنها براساس پیش‌نظریه‌ها می‌تواند صورت گیرد، زیرا پیش‌نظریه‌ها ما را قادر می‌سازند تا از یك سو متغیرهای مستقل را در قالب نوعی طرح تبیینی به یکدیگر پیوند دهیم و از سوی دیگر مفاهیمی را که به فراخور تبیین هر یك از عواقب تعیین شده ایجاد شده اند، برای تعیین خط‌مشی رسیدن به آن عواقب به کار بریم. بدیهی است که دراین رابطه باید به متغیرهایی همچون تکمیلی بودن نخبگان[۴۶]، منافع متصور در مبادلات، نقش فشارهای خارجی، تغییر رهبری، و پیدایش گروههای بازیگر جدید توجه داشت. از ارزشیابی‌های اساساً تجربی نظیر تسری میان کارکردی[۴۷]، توسعه یا گسترش کارکردی[۴۸]، نهادینه‌سازی، پاسخگویی نخبگان، فراگیری، و جامعه‌پذیری هم به تجارب خاصی می‌توان دست یافت. بدین ترتیب ارزشیابی فرایندهای پیچیده میسر می‌گردد.

نظریه همگرایی هنوز باید روش‌های مناسبی برای بررسی پاره‌ای مسائل محوری ابداع کند: اولاً، آیا نیروهایی که آغازگر همگرایی هستند، قادر به حفظ آن هم می‌باشند یاخیر؛ ثانیاً، فقدان ظاهری تجانس شیوه‌های ملّی و منطقه‌ای را چگونه باید تحلیل کرد؛ ثالثاً، میزان انحراف کشورهای درحال توسعه از مدل‌های برخاسته از بافت صنعتی اروپای غربی تا چه حدّ است؛ و سرانجام، رابطه تحوّل مبادلات با تغییر گرایشات را چگونه باید ارزشیابی نمود و این مدل ساده که فرایند حصول به اعتماد نهایی از طریق افزایش تجارب ثمربخش را مسلّم می‌انگارد، تا چه میزان اعتبار دارد.

به لحاظ روش شناختی، درحال حاضر پیچیدگی نظریه همگرایی به اندازه سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل است. به طور مثال، در شماره مذکور نشریه «سازمان بین‌المللی» لئون لینبرگ به تجزیه و تحلیل «همگرایی سیاسی به عنوان پدیده‌ای چند بعدی و مستلزم

---

45. «cluster» analysis
46. élites complementarity
47. spillover
48. spill - around

سنجشی چند متغیره»[49] می‌پردازد. این تحلیل گسترده و دقیق دربارهٔ تکامل تصمیم‌گیری جمعی پیشرفت بزرگی نسبت به تحلیل‌های کهنه پیرامون «قدرت‌های فراملّی» است، زیرا این قدرتها مطمئناً به قدرت و اعتبار اسنادی[50]، «قدرت» معاهده ساز ابتکاری[51] و تخصص فنّی تقسیم می‌شوند. «دونالد پوچالا» استدلال سنجیده ای در مورد اعتبار مبادلات بین‌المللی برای همگرایی منطقه‌ای ارائه داده، ادعا می‌کند که هرچند این مبادلات حائز اهمیت است، امّا اهمیت آن به حوزه‌های معینی محدود می‌شود. وی روش‌های مقبولی برای سنجش جریان مبادلات پیشنهاد می‌کند. «جی.اس. نای»[52] در «مقایسه بازارهای مشترك: مدلی نوکارکردی و بازنگری شده»[53] پیشرفت گسترده و پیچیدگی فزاینده این دیدگاه را با نمودار نشان می‌دهد. روش اساسی معاصر را «فیلیپ اشمیتر»[54] در «نظریه بازنگری شدهٔ همگرایی منطقه‌ای»[55] به بهترین نحو جمع‌بندی نموده است. نظریه‌پردازان جدید وقت خود را روی منزوی نمودن روابط دو متغیره و بحث در مورد ارزش نسبی اقدامات گوناگون ـ و غالباً به یك میزان اختیاری ـ صرف نمی‌کنند. آنان نظریه‌های کلانی را که مبتنی بر مطالعات موردی منفرد و یا متغیرهای دلبخواه شخصی‌اند، ردّ می‌کنند. در خاتمه، «استوارت شاین گولد» در نوشته کوتاه خود «عواقب داخلی و بین‌المللی همگرایی منطقه‌ای»[56] نشان می‌دهد که چگونه تحلیلی نظری به یك ارزشیابی جامع سهولت و روشنی می‌بخشد، و این درحالی است که چنین ارزشیابی در مذاکرات مربوط به جامعه اقتصادی اروپا در بریتانیا، حداقل تا به امروز کاملاً نارسا بوده است.

49. Political Integration as a Multidimentional Phenomenon Requiring Multivariate Measurement

50. attributed power and prestige

51. treaty - granting «power» of initiative

52. J. S. Nye

53. Comparing Common Markets: a Revised Neo - Functionalist Model

54. Philippe C. Schmitter

55. A Revised Theory of Regional Integration

56. Domestic and International Consequences of Regional Integration

کنش دولت‌ها

۱ـ دیدگاه تصمیم‌گیری

تحلیل کاملاً نظری تصمیمات تنها برپایه نظریه‌ای عمومی در مورد رفتارهای سیاسی میسر است. برای این منظور سه مسأله را باید مشخص کرد: اوّل، قواعد حاکم بر تحول و یا تداوم میزان اهمیت مسائل خاصی از حوزه سیاست (که اغلب به «برجستگی»[1] تعبیر می‌گردد)؛ دوّم، اصول حاکم بر تدبیر یا طرّاحی خط‌مشی‌های سیاسی بالقوه؛ و سوّم، قواعدی که برگزینش کنش‌هایی معین حاکمند. به رغم کوشش‌های بسیاری از دانشمندان این حوزه، در راه دستیابی به نظریه‌ای عمومی، پیشرفت چندانی صورت نگرفته است.

دیدگاه تصمیم‌گیری برای تحلیل سیاست خارجی اوّلین بار از سوی پروفسور «آر.سی.اسنایدر»[2] و همکارانش در سال ۱۹۵۴ مطرح شد [۱]. فرض اساسی این دیدگاه این است که اولاً کنش بین المللی عبارت است از مجموعه‌هایی از تصمیمات اتخاذ شده از سوی واحدهای قابل شناسایی، ثانیاً دولت‌ها به عنوان «بازیگران صحنه» عمل می‌کنند، و سرانجام آنکه در درون کشورها «تصمیم‌گیرانی» وجود دارند که «اقدامات آمرانه آنان، با هر قصد و هدفی، اقدامات دولت مربوطه محسوب می‌شوند». نویسندگان با طبقه‌بندی دامنه وسیعی از عوامل خارجی و داخلی، نیروهای عمده مؤثر بر تصمیم‌گیران رامشخص می‌سازند. روند

1. salience
2. R. C. Snyder

تصمیم‌گیری شامل سه مقوله فرعی می‌گردد:

۱ـ حوزه‌های صلاحیّت[۳]: آن دسته از فعالیت‌های تصمیم‌گیران که برای نیل به اهداف واحد مربوطه ضروری است؛

۲ـ ارتباطات و اطلاعات: معانی، ارزش‌ها، و اولویت‌های موجود در زمان تصمیم‌گیری؛ و

۳ـ انگیزش: عوامل روانی، شخصیتی، و ارزشی که بر بازیگران، روند تصمیم‌گیری، وسرانجام این روند تأثیر می‌گذارد. کلیه نقش‌ها، هنجارها، اهداف، کارکردها، و ادراکات یا برداشت‌های سازمان حکومتی و بویژه واحد تصمیم‌گیری را ـ که موضوع تحلیل ماست ـ می‌توان به طور منظمی در قالب طرح صفحهٔ بعد طبقه‌بندی کرد (به نمودار شماره ۳ نگاه کنید). این طرح به عنوان پیشرفت عمده‌ای در دستیابی به مجموعه منظّمی از داده‌ها و نیز به عنوان بنیادی برای قیاس‌ها به طور موجهی مورد تأیید قرار گرفته است. این نویسندگان کاملاً در حوزه مکتب «رفتارگرایان شناختی»[۴] قرار می‌گیرند. اینان با بکارگیری دریافت‌های روان‌شناسی فردی و اجتماعی از یك سو و جامعه‌شناسی از سوی دیگر، شناخت عمیق و نسبتاً دقیق کلّ روند تصمیم‌گیری را میسر می‌سازند.

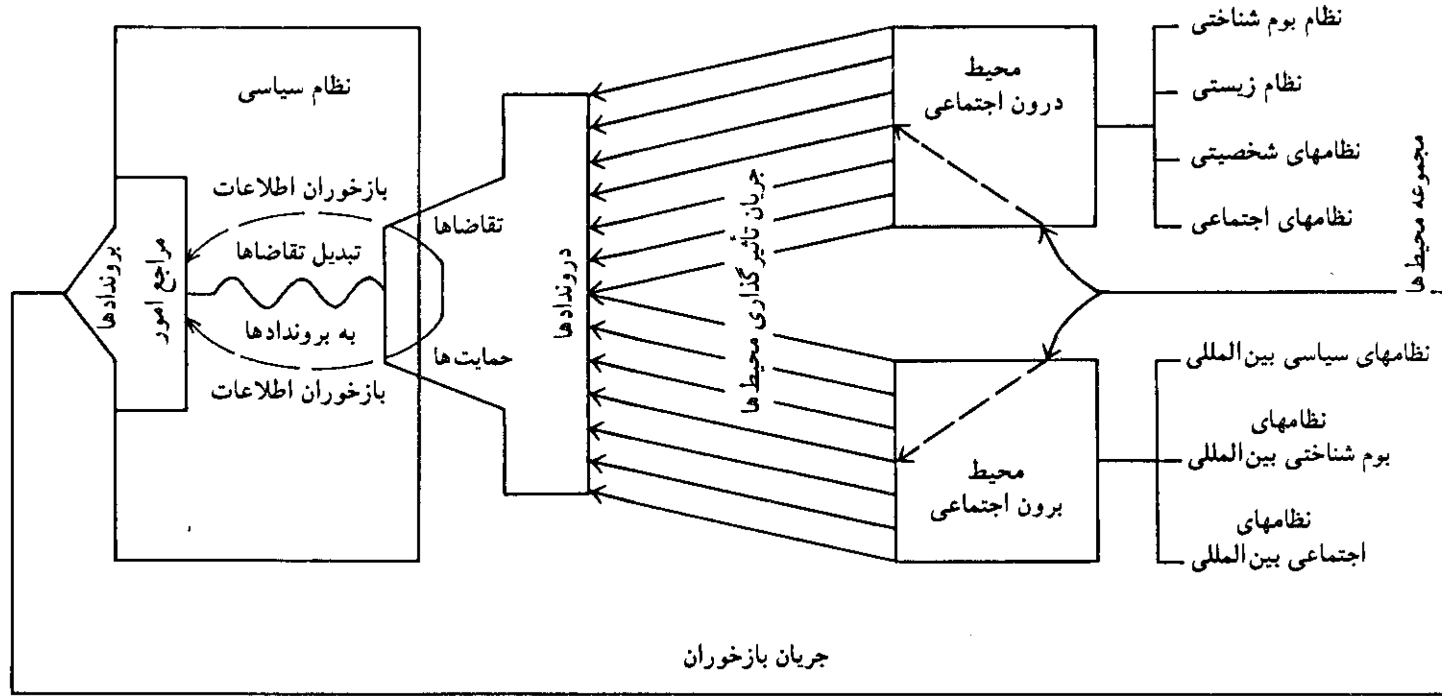
ضعف عمده این دیدگاه این است که منحصراً روی تصورات و برداشت‌های ذهنی تکیه می‌کند و به واقعیت عینی که این تصورات و برداشت‌ها انعکاس آنند، توجهی ندارد، حال آنکه تصمیمات در محیط واقعی اجرا می‌شوند و نه در محیط ذهنی و ادراکی. از فرایند «بازخوران» نباید غافل شد. این فرایند در سنجش میزان تجانس واقعیت و برداشت‌های نخبگان حائز اهمیت است و از همینجا می‌توان دو مفهوم موازی را مطرح نمود: مفهوم «محیط روانی» (تصورات، برداشت‌ها) که تصمیم‌گیری در قالب آن صورت می‌گیرد، و مفهوم «محیط عملیاتی یا اجرایی» که سیاست خارجی در آن اجرا می‌گردد [۲]. محیط روانی حدود تصمیمات ممکن، و محیط اجرایی حدود کنش‌های ممکن را تعیین می‌کند. این دو محیط لزوماً بریکدیگر منطبق نیستند. گاه تصمیم‌گیران تصور می‌کنند کنشی امکان‌پذیر است، حال آنکه واقعاً چنین نیست؛ در این موارد محیط روانی آنان از محیط اجرایی‌شان گسترده‌تر است. به همین نحو گاه آنها از امکانات موجود غفلت می‌ورزند که دراین صورت محیط روانی آنان از محیط اجرایی‌شان

---

3. spheres of competence

4. cognitive behaviourists

نمودار ۳ـ الگوی پاسخ پویای نظامهای سیاسی



محدودتر می گردد. ممکن است آنان به طور متوالی ـ در پی موفقیت های غیرمنتظره یا آرزوهای برباد رفته ـ و یا حتی همزمان (در حوزه های مختلف) به هر دو حالت مذکور دچار شوند. هر یك از این دو محیط را باید به طور جداگانه مطالعه کرد و بعلاوه باید آنها را با محیط های روانی سایر دولت‌هایی که با ما در کنش متقابلند، مقایسه نمود. روشن است که اختلافات این دو محیط از اهمیت تعیین کننده ای برخوردار است. به طور نمونه می توان به مقایسه کابوس های اولین استراتژیست‌های هسته‌ای پرداخت که از حمله‌ای غافلگیرانه وحشت داشتند، یعنی شرایطی که موشك‌های واقعاً در حال پرواز در محیط عملیاتی، هنوز به محیط روانی تصمیم‌گیران نرسیده بودند. چند مثال تاریخی بزنیم: براساس محتویات آرشیوهای دولتی سال ۱۹۴۰ که در ژانویه ۱۹۷۱ منتشر شد، تهدید غیرموجود شوروی عاملی مسلط بر محیط روانی دولت [بریتانیا] در سال ۱۹۴۰ بود؛ به همین ترتیب، این دولت در حالی که تأثیر «نبرد بریتانیا»[5] در اواسط سپتامبر را کاملاً در نیافته بود، حتی پس از به تعویق افتادن «عملیات شیر دریایی»[6] توسط هیتلر نیز همچنان شدیداً نگران تهاجم آلمان بود.

غالباً تفاوتهایی جدّی میان محیط های روانی دولت ها وجود دارد که این امر به تفاوتهای مشابهی در سیاست خارجی آنها می انجامد. رهبران بریتانیا و حتی بیش از آنها رهبران فرانسه اغلب تهدید دولت های کمونیستی را به اندازهٔ همتایان آمریکایی خود احساس نمی کنند. اکثر رهبران فرانسه با برآوردهای بریتانیا از میزان سلطه اقتصادی و استراتژیکی ایالات متحده بر اروپا بشدّت مخالفند. در تمام این کشورها احتمالاً شیوه درك واقعیات یکسان ولی شیوه تفسیر و تعبیر آنها متفاوت است. این امر ما را متوجه عنصر ارزش ها در نظریه روابط بین‌الملل می سازد. این جنبه از نظریه روابط بین‌الملل چندان تکامل نیافته ولی به نظر من جنبه‌ای بنیادی، و اساس تعابیر گوناگون می باشد ـ به این عنصر در بخش پنجم خواهیم پرداخت.

مسأله‌ای که تا حدودی به این بحث مربوط می شود، این است که نظریه‌پردازان تنها به یکی از بازیگران توجه می کنند. حال آنکه در واقع تصمیمات این بازیگر همواره در تعامل با سایر بازیگران اتخاذ می شوند. بنابرین به نظر می رسد که رابطه تحلیل تصمیم گیری با جریان تصمیمات در عالم واقعیت ـ که موضوع دیدگاههای مطرح شده در فصل های بعدی است ـ

5. Battle of Britain

برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این نبرد به منبع زیر مراجعه کنید ـ م:

The New Encyclopaedia Britanica, 1986, volume 2, P. 526.

6. Operation Sea Lion

مانند رابطه عکس‌های یك فیلم با کلّ آن فیلم است. هر چند عکس‌ها ما را قادر به قضاوت در مورد کلّ جریان فیلم نمی‌سازند، ولی در تحلیل جزئیات بازیگری و صحنه‌پردازی مفیدند.

اصطلاح «تصمیم‌گیری» نه تنها به واژگان سیاسی محققین بلکه به واژگان سیاستمداران و روزنامه‌نگاران نیز راه یافته است [۳]. آثار بسیاری به بررسی جوانب مختلفی از مسأله تصمیم‌گیری پرداخته‌اند، گواینکه غالباً چارچوب مبسوط «اسنایدر» و مقوله‌های گستردهٔ وی را به کار نگرفته‌اند. البته این امر قابل درك است، زیرا شمار متغیرهای «اسنایدر» بسیار زیاد و کاربرد این چارچوب مستلزم پردازش کمیّت عظیمی از داده‌هاست که تازه بازهم داده‌های غیرقابل پژوهش را در برنمی‌گیرد. گرچه پیچیدگی شدید این چارچوب دلسرد کننده است، ولی در عین حال باید توجه داشت که در کلیه نظریه‌های تصمیم‌گیری، ارتباط متغیرهای بسیار آنها با یکدیگر روشن است. در واقع، این نظریه بیشتر متضمن مقوله‌هایی است که نشان می‌دهند چه داده‌هایی را جمع‌آوری و چگونه آنها را طبقه‌بندی کنیم و نه آنکه چگونه از آنها استفاده کنیم. به رغم کوشش‌های بسیاری که صورت گرفته، فرضیه‌های آزمون پذیر اندکی ارائه شده است. ظاهراً علت اصلی این امر آن است که چارچوب مذکور هرچند متغیرهای سازمانی را بسط می‌دهد ولی صرفاً به مشخص کردن این متغیرها در محیط‌های خارجی و داخلی می‌پردازد، حال آنکه پیداست انگیزه‌ها و محرکهایی که از این محیط‌ها ریشه می‌گیرند، عنصری اساسی در کلیه نظریه‌های تصمیم‌گیری‌اند. برای پیش‌بینی جهت‌گیری، زمان‌بندی، و ماهیت تصمیمات سیاسی باید میان متغیرهای مربوط به سه عنصر پیوند برقرار نمود: بازیگران، اهداف تصمیمات، و رابطه اهداف با کنش‌ها. براساس این چارچوب تنها یك مطالعه موردی برجسته صورت گرفته است: منازعه کره [۴].

جوهره سیاست خارجی کنترل محیط خارجی است، چه به صورت حفظ امور مطلوب یا تغییر امور نامطلوب در این محیط و یا به صورت حفظ انطباق ضروری کشور در حدودی مقبول. بر این اساس، تمرکز بر فرایندهای تصمیم‌گیری ما را صرفاً در شناخت ساخت و کار[7] امور یاری می‌رساند، امّا به تبیین رضایت‌بخش جوانب گسترده‌تر سیاست خارجی کمکی نمی‌کند؛ این جوانب را عموماً شامل رشته‌ای از پاسخ‌ها در مقابل تحولات محیط می‌دانند. هر چند کوششی براساس مفهوم «آثار جنبی» یا عواقب غیرمترقبهٔ تصمیمات صورت گرفته است، ولی هنوز کسی نکوشیده است تا با کاربرد مفهوم «بازخوران»، چگونگی تأثیر گذاری این آثار

7. mechanics

جنبی را بر فرایند سیاست خارجی نشان دهد؛ «بازخوران» صرفاً اصطلاحی تحلیلی برای تجزیه و تحلیل مسائل پس از وقوع آنهاست و برای تصمیمات بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

دیدگاه تصمیم‌گیری واقعاً به شناخت فرایندهای سیاست خارجی کمك کرده است، زیرا کانون توجه جدیدی به وجود آورد که جایگزین و مکمّل دیدگاههای سنّتی گردید. دیدگاههای سنّتی بویژه آنهایی که بر قدرت، تعادل یا توازن، و یا سیاست جغرافیایی تأکید داشتند، به طور فزاینده ای مطلوبیت خود را از دست داده و بی ثمر گشته بودند. متأسفانه دیدگاه تصمیم‌گیری تمایز سنّتی میان سیاست داخلی و بین‌المللی را برجسته‌تر ساخته و با تکیهٔ بی‌مورد بر سیاست خارجی دولت‌های منفرد اغلب مانع از انجام کوششی پیگیرانه برای شناخت فرایندهای گسترده‌تر تعامل بین‌المللی گردیده است.

نوشته‌های بسیاری دربارهٔ «نظریه تصمیم‌گیری» وجود دارد که خیلی از آنها به تصمیمات تجاری پرداخته و تعدادی هم به قاعده‌پردازی ریاضی دست زده‌اند. در عالم تجارت، تصمیمات در قالب منطق «بیشینه سازی»[8] و یا دست کم «بسندگی»[9] (یعنی تأمین حداقل لازم) منافع می باشد که این منافع هم براساس مسائل پولی قابل محاسبه است؛ برپایه همین امر در عالم تجارت دستیابی به قواعد کاملاً مقبولی در مورد تصمیم‌گیری امکان پذیر، حال آنکه چنین محاسباتی در سیاست خارجی غیرممکن است. در سیاست خارجی عوامل روانی و عاطفی حاکمند و به لحاظ عدم قطعیت اطلاعات، حتی برآورد روشن عناصر کمیّت‌پذیر نیز غالباً غیرممکن و یا تردیدآمیز است. از این‌رو فرض عقلانیّت را که لازمه نظریه‌ای ناب و در واقع هر تصمیم آگاهانه و صریحی است، نمی‌توان مسلّم دانست و برای هر نظریه یا مدلی مسأله امکان فرض گرفتن عقلانیت اهمیتی اساسی دارد [۵].

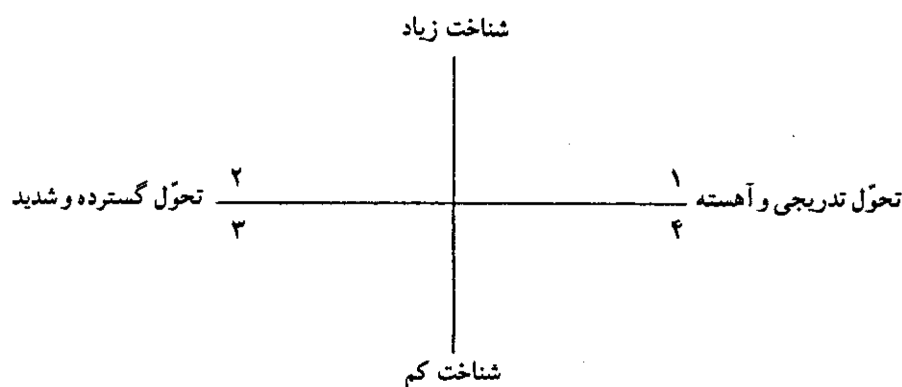
۲ـ انواع دیدگاههای تصمیم‌گیری

بخش عمده‌ای از هر نظریه‌ای به طبقه‌بندی روشن مضمون آن به طبقاتی فرعی اختصاص دارد، زیرا دربارهٔ این طبقات فرعی بهتر از طبقات کلّی می‌توان به گزاره‌های دقیق‌تری دست یافت. از این‌رو هر چند روند تصمیم‌گیری پیوسته و غالباً آشفته است، امّا به

8. maximizing
9. satisficing

لحاظ تحلیلی می توان مراحل آن را تفکیك نمود: مرحله ماقبل تصمیم گیری، مرحله گزینش، و مرحله مابعد تصمیم گیری [۶]. تصمیمات را هم می توان چنین تقسیم بندی کرد: تصمیماتی که به کنش منتهی می شوند و آنهایی که چنین نیستند؛ تصمیمات اولیّه و متعاقب؛ طبق مرجع مسئول («اجرایی»، «قانونگذاری»، و یا «قضایی»)؛ طبق میزان تأثیرپذیری آنها از عوامل داخلی یا خارجی؛ و شاید از همه مهم‌تر، طبق ماهیت بحرانی یا عادی آنها و یا براساس اهمیت و ضرورت آنها.

در اینجا از تلاش های بسیاری که برای تجزیه و تحلیل انواع تصمیمات صورت گرفته است، تنها دو مورد را بررسی می کنیم. نخستین تحلیل که به وسیلهٔ «دیوید بری بروك»[10] و «چارلز لیندبلوم»[11] انجام شده است، تحلیلی ماهرانه بوده و توجه بسیاری را به خود جلب کرده است [۷]. طبق این تحلیل، تصمیمات براساس دو پیوستار طبقه بندی می شود: یکی براساس میزان تحوّل مطلوب و دیگری براساس میزان اطلاعات. براین اساس دو حدّ نهایی وجود دارد: یکی وضعیتی که حاکی از شناختی کامل است و دیگری وضعیتی که نشانگر فقدان اطلاعات، عدم درك روشن ارزش های مربوطه، و عدم ایجاد سازگاری میان این ارزش هاست. حاصل این طبقه بندی، نمودار مرتب زیر است که ما را قادر می سازد تا تصمیمات را در یکی از چهار مربع آن قرار دهیم:



10. David Braybrooke
11. Charles E. Lindblom

هیچ نمونه تاریخی برای مربع اوّل نمی‌توان یافت، زیرا تلاش‌هایی که برای نیل به تحولات گسترده اجتماعی صورت می‌گیرد همواره بر شناخت کمی استوار است؛ ظاهراً شناخت زیاد هم از حیطه توان ذهنی ما خارج است. «لیندبلوم» و «بری بروك» نمونه‌هایی مثل تصمیم ایالات جنوبی امریکا برای انفصال و تصمیم رهبران شوروی جهت اشتراکی کردن کشاورزی را ذکر نموده‌اند که به آنها می‌توان تصمیم بریتانیا جهت پیوستن به اتحادیه‌های اروپایی را هم اضافه کرد، امّا باید گفت که هر چند تصمیم اخیر بر روی محور شناخت در جایگاه بالاتری قرار می‌گیرد ولی باز هم درمربع چهارم و نه اول خواهد بود.

تاکنون به بررسی «تصمیمات بزرگ» پرداخته‌ایم، حال آنکه دو مربع باقیمانده به «سیاست معمولی»[12] اختصاص دارد. غالباً شناخت زیاد را به گروههای «کارشناسی» نسبت می‌دهیم که صلاحیّت حرفه‌ای مشخصی دارند، مانند مدیران، نظامیان، اقتصاددانان، روان‌شناسان، و غیره. اساساً در علوم اجتماعی به طور سنّتی مسائل بغرنج اجتماعی به اجزای کوچکتر و کنترل پذیرتری تجزیه می‌شود تا «کارشناسان» مربوطه بتوانند هر یك از این اجزاء را بررسی کرده تصمیماتی «عقلانی» اتخاذ کنند. در این روش‌ها منافع گسترده و گاه حیاتی که در حیطه صلاحیت محدود کارشناسان قرار نمی‌گیرد، مورد غفلت قرار می‌گیرد و از این رو اخیراً در کلیه نظامهای سیاسی تردیدهایی جدّی نسبت به آنها به وجود آمده است. وجود گرایشی فزاینده نسبت به کنار نهادن نظامیان از تصمیمات مربوط به تدارکات نظامی و یا ردّ توصیه‌های «کمیته راسکیل»[13] در مورد فرودگاه سوّم لندن نشانگر این چرخش است.

تحلیل دیگری که جدیدتر است به مدل‌های مفهومی و تأثیر احتمالی آنها بر تحلیل گران و دست اندرکاران می‌پردازد. پروفسور «جی.تی.الیسون»[14] طرحی را ارائه داد که براساس بررسی مفصل دوران بحران موشکی کوبا مبتنی بود [۸]. وی مدل‌ها را به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱ـ **«مدل سیاست عقلانی»**[15] براین فرض استوار است که دولت‌ها بازیگران صحنه سیاست خارجی‌اند و کلیه اقدامات و کنشهای آنها دارای هدفی کاملاً سنجیده و در پی برآوردن تقاضایی مشخص بوده، پاسخی حساب شده به مسأله‌ای استراتژیك می‌باشند. دولتی

---

12. politics as usual
13. Roskill Committee
14. G. T. Allison
15. **the rational Policy model**

که به کنشی دست می‌زند در پی مقصودی است که این کنش بهترین وسیله نیل به آن است. از میان جایگزین‌ها، آن یکی که انتظار می‌رود با کمترین هزینه به مطلوبترین نتیجه منجر شود ـ یعنی در چارچوب محاسبه «تأثیر بخشی هزینه‌ها»[۱۶] ـ برگزیده می‌گردد. «قرنطینه» کوبا حاصل چنین محاسباتی بود.

۲ـ مدل فرایند سازمانی[۱۷]، «حکومت» را نه به عنوان یك واحد بلکه به عنوان گروهی از سازمانهای نیمه وابسته و اداری هماهنگی ضعیفی می‌داند که رهبر آن تنها کنترل محدودی بر آن دارد. هر کنشی تنها براساس رویه‌های اجرایی معیاربندی شده باید صورت پذیرد. بنابراین رفتار دولت‌ها فقط حاصل انتخاب کاملاً آزاد رهبران نیست، بلکه بیشتر تابع گروههای بزرگی است که براساس الگوهای رفتاری معیاربندی شده خود عمل می‌کنند و در واقع در هر موقعیتی، عوامل شکل دهندهٔ تصمیمات رهبران همین الگوهایند. از این‌رو اتخاذ روش مناسبی برای برخورد با حوادث منحصر بفرد احتمالاً دشوار است. کاربرد این مدل در مورد کوبا سه مسأله را قابل تبیین می‌سازد: اختلافات نیروی هوایی با سازمان سیا دربارهٔ تعیین خلبان هواپیمای «یو ـ ۲» که به تأخیر در کشف موشك‌ها انجامید؛ نافرمانی نیروی دریایی از دستورات رئیس جمهور در مورد محل خط محاصره دریایی؛ اختلاف نیروی دریایی با رئیس جمهور پیرامون علت از حرکت بازداشتن کشتی‌های شوروی.

۳ـ مدل سیاسی بوروکراتیك[۱۸] رفتار حکومت‌ها را حاصل نمایش سیاسی می‌داند. حکومت‌ها از افرادی تشکیل می‌شوند که هر یك نظر مستقلی دارند؛ قدرت در کشور تقسیم می‌شود و تصمیمات در واقع به قدرت، مهارت، و موقعیت سیاست مردان مربوطه بستگی دارند. بنابرین کنش‌ها لزوماً نه حاصل منطقی مقاصد، بلکه بیشتر نتیجه تلفیق نظرات مختلف هستند، کما اینکه در واقع هر یك از افراد نظرات و مقاصد متفاوتی دارند. این امر در قضیه کوبا، اختلافات موجود میان اعضای نهاد ریاست جمهوری، فرماندهان نیروهای مسلّح، و سازمان سیا را نشان می‌دهد و اینکه این اختلافات با چه دشواری حل و فصل گردید.

ویژگی جالب تحلیل فوق این است که سه مدل یا شیوه تحلیلی بالا را نه جایگزین

16. cost effectiveness
17. the organizational process model
18. the bureaucratic political model

یکدیگر بلکه مکمّل هم می‌داند. با تکمیل خاطرات «مك میلان» و «ویلسون» به وسیله سایر اطلاعات محرمانه قادر خواهیم بود تا هر سه مدل را برای تحلیل تصمیمات متوالی دولت‌های آنها در زمینه تقاضای عضویت در جامعه اقتصادی اروپا به کار بریم.

۳ـ تصور استراتژیك

هر تحلیلی از تصمیم‌گیری جوانب شناختی و عاطفی را از یکدیگر متمایز می‌سازد. جنبه شناختی حاکی از اطلاعاتی است که از محیط می‌گیریم، امّا به دلیل محدود بودن قدرت شناخت ما، دانش ما از محیط چنان ناقص و شخصی است که به جای کاربرد واژه «دانش» کلاً اصطلاحات «تصور» یا «تعریف وضعیت» را به کار می‌بریم.

این مفاهیم صرفاً در مورد تصمیم‌گیران و یا افراد آگاه و «هوشیار» به کار می‌روند. نظریه برای مفهوم‌سازی[۱۹] نقش افکار عمومی روش مشخصی ندارد، حال آنکه طبق نظر اکثر نویسندگان، افکار عمومی محدودیت‌هایی بر رفتار سیاست خارجی اعمال می‌کند؛ این امر مخصوصا درمورد نظامهای دموکراتیك که درآنها افکار عموی برنتایج انتخابات تأثیر می‌گذارد، صادق است. نخستین نظریه که توسط «گابریئل آلموند»[۲۰] درمورد ایالات متحده ارائه گردید، بر مفهوم «روحیّات»[۲۱] تکیه می‌کند. براساس این نظریه، حمایت روحیّات از تعهدات خارجی، ناپایدار و نوسانی و توجه مردم به امور خارجی، ناچیز و گذراست. با این وجود، منتقدین اخیر معتقدند که «روحیّات» کلاً پایدار و آسانگیر است. راهی که مردم امریکا در تحمل درگیری طولانی ویتنام و سپس مخالفت ناگهانی با آن پیمودند حاکی از ضرورت بازنگری در نظریه فوق است. اگر به الگوهای نگرش بریتانیا در مورد جامعه اقتصادی اروپا نیز از چشم‌انداز چندین سال پس ازتقاضای ورودش بنگریم، بازهم تکامل بیشتری به این نظریه می‌توان بخشید.

اگر درك نادرست یا کج فهمی مسائل و اقدامات ساده باشد، کج فهمی مقاصد و اهداف، از آن هم ساده‌تر خواهد بود. در واقع پاره‌ای از دانشمندان علم سیاست کوشیده‌اند تا فرضیه‌هایی دربارهٔ ادراکات و برداشت‌های نادرست اقامه کنند و برای مثال، «نظریه‌های

19. conceptualize
20. Gabriel Almond
21. moods

مارپیچی» را در مورد بروز جنگ جهانی اوّل (هالستی[22]، نورث[23]، و برودی) و همچنین جنگ سرد (آزگود[24]، اتزیونی، بولدینگ، وسینگر) ارائه کرده اند. شواهد تاریخی و روانی کاملاً مؤید آنند که تصمیم گیران نظریه ها و تصورات خویش را براطلاعات دریافتی تحمیل می کنند؛ این امر در علوم طبیعی نیز صادق است. تمایل ما نسبت به تشکیل ساختارهای شناختی سنجیده (که در بخش بعد بررسی می گردد) به طرز تفکری منجر می شود که بر پایه قواعدی منطقی استوار نیست. این امر همیشه به تحریف شناختی منتهی نمی گردد، زیرا عموماً شواهد کافی وجود ندارد و شاید تفکر آرزویی[25] هم آن قدر که گمان می بریم، رخ نمی‌دهد، امّا کلّ فرابند فاقد انسجام است و کج فهمی متقابل می تواند تأثیری تصاعدی داشته غالباً به منازعه بینجامد. تنها فرضیه های معدودی در مورد ادراکات نادرست ارائه شده اند [۹].

به طور کلّی تصوّرات، متغیرهایی وابسته محسوب می‌شوند، امّا گاه نیز متغیرهایی مستقل به حساب می آیند که نمونه آن تحلیل سیاست خارجی نروژ به وسیلهٔ «فیلیپ برجس»[26] است[۱۰] که مفهوم «تصور استراتژیك» وی را در اینجا پی می گیریم. جنبه شناختی تصور استراتژیك به نگرش و تعریف تصمیم گیران درمورد ویژگی های محوری محیط بین المللی ـ ویا به عبارتی ادراکات آنان ـ دلالت می کند. جنبه عاطفی (احساسی و ارادی) نیز نشانگر بُعد ارزشی ساختار تصورات ـ یعنی نحوه شکل گیری تمایلات و تنفرات تصمیم گیران و تأیید یا ردّ شرایط موجود از سوی آنان ـ است. جنبه عاطفی تا حدودی در جنبه شناختی تداخل دارد، چرا که در ارزشیابی اهمیت و اعتبار مسائل، جنبه عاطفی مانند نوعی صافی عمل می کند. بنابراین از جهتی می توان گفت که جنبه عاطفی هرگاه در تصور ما دخیل باشد، تعیین می کند چه مسائلی درك شوند و هرگاه در تصور ما نقشی نداشته باشد، تعیین می کند چه مسائلی نباید درك شوند.

بنابراین، اصطلاح «تصور استراتژیك» حاکی از شیوه سیاست گذار در سازماندهی و ارزشیابی محیط خویش و نحوه برقراری ارتباط با آن است. هرچند پاره‌ای تصورات، «باز»تر و به عبارتی بیشتر مستعد اصلاح و بازنگری از طریق بازخوران هستند، امّا یکی از

22. Holsti
23. North
24. Osgood
25. wishful thinking
26. Philip M. Burgess

ویژگی‌های عمده همه تصورات، ثبات نسبی آنها در طول زمان است. در تصورات استراتژیك، تغییرات عمده در پی تجارب ناگوار و یا تغییرات پرسنلی به وجود می‌آید؛ برای مثال، تصرف بقیه چکسلواکی توسط هیتلر موجب تغییر تصور چمبرلین دربارهٔ هیتلر شد، امّا تغییر بیشتر تصور ملّی بریتانیا دربارهٔ هیتلر دیرتر از آن حادث گشته، در تغییر پرسنلی تجلّی یافت، یعنی زمانی که چرچیل به نخست‌وزیری رسید.

تصور استراتژیك افراد، آنها را قادر می‌سازد تا اطلاعات دریافتی را درك نموده، به سازماندهی و ترکیب نمودن آنها بپردازند. بدین‌سان کارکرد تصور استراتژیك، ترکیب سازی است. این تصور دارای کارکردی جهت دهنده نیز هست، زیرا انتظارات مربوط به آینده را روشن می‌سازد. اگر تصورات استراتژیكِ سیاست‌گذاران اصلی ـ و نه مردم هوشیار و گویا ـ و پویایی این تصورات را در طول زمان بشناسیم، به ابزار سودمندی برای «پیش‌بینی سلبی»[۲۷] دست خواهیم یافت؛ پیش‌بینی سلبی یعنی پیش‌بینی خط‌مشی‌ها و جایگزین‌هایی که مورد انتخاب و یا حتی بررسی و توجه قرار نخواهند گرفت. به عنوان نمونه، «دوگل» بروشنی براین اعتقاد بود که تصور استراتژیك بریتانیا حول «روابط ویژه»[۲۸] [با امریکا] می‌گردد و بریتانیا به هیچ‌وجه آن را تغییر نخواهد داد. گرچه وی در این ادعای خویش محق بود که چرخش «مك میلان» به سوی اروپا واقعاً ناشی از تغییر تصور بریتانیا نبوده است، امّا به احتمال قوی در اسناد این مطلب به ویلسون راه خطا می‌پیمود. تردید اولیّه پمپیدو در مورد سوّمین تقاضای بریتانیا [برای ورود به جامعه اقتصادی اروپا] را به طور موجهی می‌توان معلول تردید وی در مورد میزان تغییرِ تصور استراتژیك بریتانیا دانست. البته این امر را نمی‌توان تبیین کاملی از تاکتیك‌های وی دانست.

از این گذشته، مفهوم تصور استراتژیك می‌تواند توان تبیینی خوبی داشته باشد، زیرا آنچه ذاتاً «غیرعقلانی» به نظر می‌رسد، ممکن است با تصور استراتژیك کاملاً سازگار و بنابرین درچارچوب آن عقلانی به نظر برسد. از این‌رو انباشت اطلاعاتی موثق از طریق تفصیل دقیق و مطمئن تصورات استراتژیك نخبگان سایر ملّت‌ها و نخبگان بلند پرواز می‌تواند ابزار سودمندی برای سیاست‌گذاری باشد. مسلماً پیوند تصورات استراتژیك با نتایج سیاست‌گذاری ممکن است درمورد دولت‌ها، ادوار، و احتمالاً زمینه‌های مختلف کاملاً متفاوت

27. negative prediction
28. special relationship

باشد؛ با اینحال شاید بتوان به گونه‌ای بسیار کلّی نحوه تأثیرگذاری تصورات استراتژیك را دریافت.

عقل سلیم حکم می کند که درك منظم تصوّرات استراتژیك دیگران تنها بنیاد صحیح دیپلماسی است. بعلاوه، اصلاح و مطلوبتر ساختن تصوراتی که سایرین از ما دارند، ابزار ثمربخشی برای اعمال نفوذ در جهان است. برخی از نظریه‌پردازان روانشناختی مدعی اند که بهبود بخشیدن به تصوری که دیگران از ما دارند، تنها شیوه ثمربخش نوین برای اعمال نفوذ است و بر شیوه های سنّتی اعمال قدرت اقتصادی و نظامی برتری دارد. هرچند این ادعا بسیار اغراق‌آمیز به نظر می رسد، امّا درحال حاضر نسبت به یك ربع قرن پیش از این، بار اغراق آن کمتر شده است. به هر حال، گواینکه به تأثیر تبلیغات و خدمات اطلاعاتی هرگز اطمینان کاملی نداریم، ولی برآورد این تأثیر آسانتر از برآورد تأثیر ابزارهای سنّتی اقتصادی و استراتژیکی است.

۴ـ نظریه سازگاری[29]

یکی از ویژگی‌های برجسته تصوّرات، گرایش به سازگاری و پایداری است. این ویژگی‌ها موضوع مجموعه کاملی از تبیین‌های بهم مرتبطی است که مسامحتاً «نظریه سازگاری» نامیده می شوند. براساس همه این تبیین ها، گرایشات یا مجموعه آنها دارای نوعی نظم درونی («توازن» یا «هماهنگی») و این نظم هم دارای قوه تعادل حیاتی یا تطبیق ذاتی است. بروز اختلالی عمده در این نظم، آن را بی‌ثبات ساخته، به بروز فعالیتی نمادی جهت اعادهٔ تعادل می انجامد. بنابراین، واقعیات را براساس تأثیرشان براین نظم ـ که در بخش قبل از آن به عنوان «تصور استراتژیك» یاد شد ـ می‌توان به مثبت، منفی، و یا خنثی تقسیم نمود.

در این دیدگاه سه مدل عمده مطرح شده که مشهورترین آنها نظریه ناهماهنگی شناختی «فستینگر»[30] است که مکتب نسبتاً سستی بدان وابسته است؛ این مکتب براساس این فرضیه استوار است که در صورت وجود ناهماهنگی میان شناخت‌های یك فرد، وی تلاش خواهد کرد تا این ناهماهنگی را رفع نماید. مدل دیگر، مدل تجانس است که به تأثیر انواع معینی از اطلاعات پرداخته و مدعی است که آنها به تغییرات معینی در گرایشات منجر می گردند. مدل سوّم یا مدل توازن هم شبیه مدل‌های مذکور ولی در زمینه پیش بینی، کلّی تر از آنهاست. مفهوم و کاربرد این

29. THE CONSISTENCY THEORY
30. Festinger

مدل‌ها را می‌توان با بکار بردن آنها در مطالعه پیرامون اعضای حزب کارگر بریتانیا روشن ساخت. برای مطالعه گرایشات آن دسته از اعضای حزب که عضو پارلمان نیستند، مدل مبهم‌تر توازن مناسب‌تر است، چه این گرایشات صراحت کمتری داشته، از این‌رو تجزیه و تحلیل دقیق آنها دشوارتر است. امّا در مقابل، برای مطالعه گرایشات گروه عضو پارلمان، می‌توان مدل تجانس را به کار برد.

عموماً طرفداران حزب کارگر را به «چپهای بنیادگرا» و «راستهای تجدید نظرطلب» دسته‌بندی می‌کنند و این دسته‌بندی با قطب‌بندی گرایشات مربوط به آلمان که شامل طیفی از نفرت بیمارگونه تا پذیرش کامل آلمان به عنوان شریکی بین‌المللی است، مطابقت بسیاری دارد. این گرایش ظاهراً اساسی‌ترین عنصری است که گرایشات مربوط به جامعه اقتصادی اروپا را تعیین می‌کند. انتخاب «هربرانت»[۳۱] به عنوان صدراعظم آلمان برای «بنیادگرایان» افراطی که نسبت به آلمان اساساً بدبین هستند، بروشنی «عنصری منفی» بود. بدبینی و مخالفت، استراتژی اصلی «بنیادگرایان» افراطی برای بازگرداندن تجانس است و براحتی ادعا می‌کنند که هربرانت تنها نام سوسیالیست را یدك می‌کشد. اینان ممکن است موضع خویش را تغییر دهند، امّا طبق مدل فوق به دلیل افراطی بودن آنها این تغییر، جزئی خواهد بود. در مقابل، برای «تجدید نظرطلبان» که ضدیت بسیار کمتری با آلمان دارند، بازنگری در ارزیابی خویش نسبت به آلمان بسیار آسانتر است. هرچند کوشش‌های انجام شده برای کمّی سازی گرایشات مذکور چندان کارساز نمی‌باشد، ولی تحلیل ترسیمی و کلامی این فرایند بسیار روشن است.

مدل توازن که بلندپروازی کمتری دارد، نه در پی کمّی سازی مواضع بلکه تنها در پی مشخص نمودن آنها با علامت مثبت، منفی، و یا خنثی است. براساس این مدل در صورتی تعادل برقرار می‌شود که مصادیق دارای علائمی مشابه با پیوندهایی مثبت یا خنثی، و یا مصادیق دارای علائمی متفاوت با پیوندهایی منفی یا خنثی به یکدیگر متصل شوند. در صورت برخورد ارزش‌ها، سه روش عمده برای تطبیق وجود دارد:

۱ـ تغییر علامت یك یا چند مصداق و یا تغییر علامت پیوند متصل کننده آنها.

۲ـ تفکیك[۳۲]، یعنی تجزیه مصداق مربوطه به بخش‌های مختلف و مشخص کردن بخشی

---

31. Herr Brandt

32. differentiate

که به توازن کمك می‌کند.

۳ـ بی‌توجهی نسبت به موضوع مربوطه.

اکنون باز گردیم به حزب کارگر و گرایشات اعضای آن در مورد «سه محفل بزرگ»[33] «بنیادگرایان» که گرایشی مثبت نسبت به جامعه مشترك المنافع جدید[34] و گرایشی منفی نسبت به جامعه اقتصادی اروپا دارند، از تعادل برخوردارند. «تجدیدنظرطلبان» ممکن است ابراز دارند که این گرایش منفی به دلیل رقابت مستعمرات وابستهٔ سابق فرانسه با جامعه مشترك المنافع به ضرر این جامعه است و بدین سان بکوشند تا تعادل «بنیادگرایان» را برهم زنند. در مقابل، «بنیادگرایان» ممکن است با نادیده گرفتن استدلال فوق و یا با تفکیك و تغییر علامت (یعنی اتخاذ گرایشی مثبت) نسبت به «کشورهای وابسته»[35] دوباره توازن را برقرار سازند و چنین ادعا کنند که «کشورهای وابسته» و جامعه مشترك المنافع دارای منافع مشترکی‌اند و تنها قدرتهای استعماری جامعه اقتصادی اروپا به زیان جامعه مشترك المنافع عمل می‌کنند. با اینحال «تجدید نظر طلبان» با ارزشیابی مجدد جامعه اقتصادی اروپا به عنوان عاملی تقویت کننده نه تنها برای «کشورهای وابسته» بلکه به طور بالقوه نیز برای جامعه مشترك المنافع، تلاش خواهند کرد تا «بنیادگرایان» را به تغییر علامت (یعنی اتخاذ گرایشی مثبت) نسبت به کلّ جامعه اقتصادی ترغیب کنند.

«تجدید نظر طلبان» با ارزشیابی مثبت هر سه محفل فوق می‌توانند به تعادل دست یابند، ولی بنیادگرایان که در صدد تغییر عقیده آنان هستند به این پیوند مثبت حمله و چنین ادعا خواهند نمود که بسیاری از رهبران جامعه مشترك المنافع هم با ایالات متحده و هم با جامعه اقتصادی اروپا شدیداً مخالفند. تعادل مطلوب و نهایی «بنیادگرایان» با این اعتقاد حاصل می‌شود که ایالات متحده از جامعه اقتصادی در راه مقاصد جنگ سرد استفاده می‌کند. بدین سان «تجدید نظرطلبان» نوآیین از تعادل اولیّه که مبتنی بر سه گرایش مثبت با پیوندهای خنثی یا مثبت بود، تنها گرایش مثبت نسبت به جامعه مشترك المنافع را حفظ کرده، امّا نسبت به ایالات متحده و جامعه اقتصادی گرایش منفی اتخاذ می‌نمایند، به طوری که پیوندهای مثبت عناصر معارض از بین می‌رود.

33. three grand circles
34. the New Commonwealth
35. the Associated States

۵ـ ارزش‌ها، و منافع ملّی [۱۱]

هرچند همه نقش محوری ارزش‌ها و منافع را در سیاست خارجی تأیید می‌کنند، امّا تعریف این مفاهیم اساسی با استفاده از سایر اصطلاحات میسر نیست. ارزش‌ها عنصری درونی‌اند که از طریق تصمیم‌گیران بر فرایندهای تصمیم‌گیری تأثیر می‌گذارند. مسأله‌ای که تشخیص آن به لحاظ تجربی تقریباً غیرممکن ولی از نظر تحلیلی سودمند است، این است که آیا ارزش‌های حاکم بر تنظیم منافعی خاص، ذاتی تصمیم‌گیران می‌باشند یا تنها پاسخی هستند در مقابل فشارهای محیطی ـ معمولاً داخلی و گاه نیز بین‌المللی.

دربارهٔ ماهیت و اهمیت عنصر ارزش‌ها توافق چندانی وجود ندارد و اصطلاحات متداخل و مبهم بسیاری به عنوان مترادف آن به کار می‌رود، مانند ایدئولوژی‌ها، آیین‌ها، ارزش‌ها و ارزش‌گذاری‌ها، آرزوها، مطلوبیت‌ها، سیاست‌ها، تعهدات، اهداف، مقاصد، غایت‌ها، برنامه‌ها، خلقیّات، شیوه زندگی، و غیره. روی‌هم‌رفته تمایزهای مطرح شده قانع کننده نیستند. شناخت ما با دو مانع روبروست: یکی مُحّرمات یا تابوهای اجتماعی و دیگری مشکلات تحلیلی؛ محرّمات اجتماعی ناشی از تمایل حفظ نظام ارزش‌های ملّی در مقابل عنصر عقلانیت خشك است، عقلانیتی که ضعف‌های این نظام را آشکار ساخته تاثیر عاطفی‌اش را می‌کاهد. عامل دیگری که موجب آشفتگی بحث می‌گردد، پیچیدگی رابطهٔ میان هدف و وسیله است، چه ارزش‌ها را هم می‌توان هدف دانست و هم وسیله‌ای برای نیل به سایر ارزش‌ها. براین اساس، «گرانت هوگو»[۳۶] در اثر اخیرش «بریتانیا در جهان فردا»[۳۷] (۱۹۶۹) بین «آرزوها»[۳۸] و «منافع» تمایز گذارده، ادعا می‌کند که دوّمی پیوستن به اروپا را تجویز ولی اوّلی آن را رد می‌کند. ظاهراً باید عمیق‌تر شویم و با تمایل اساسی بریتانیا نسبت به حفظ حداکثر استقلال و اعمال بیشترین نفوذ در جهان امروز یا فردا، بررسی خود را شروع کنیم. بروشنی پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا وسیله‌ای ـ و به نظر عده بسیاری، تنها وسیله ثمربخش ـ برای نیل به این آرزوهای اساسی است. از این‌رو ادعای تعارض اروپا با آرزوهای بریتانیا نه روشنگرانه که گمراه کننده است. این امر تنها نشانگر اکراه ما در استفاده از وسایل کاملاً غیر سنّتی است.

هرچند اصطلاح «منافع ملّی» درکاربرد سیاسی آن مبهم، بحث‌انگیز، و مورد سوء

36. Grant Hugo

37. **Britain in Tomorrow's World**

38. aspirations

استفاده بوده است، امّا بیش از هر اصطلاح دیگری به عنوان توصیف مختصر و روشن کلّیه عناصر هدفدار سیاست خارجی به کار رفته است. در غرب ظاهراً مفاهیم «منافع ملّی» و «ملّت» درحال افول از جایگاه عالی خویش در سیاست هستند و بویژه در بافت جامعه اقتصادی اروپا می‌تواند مانعی منسوخ در راه همگرایی تلقی شوند. البته این مفهوم هنوز هم در مورد بسیاری از سیاست‌های اعضای این جامعه و بویژه فرانسه کاملاً قابل اعمال است. با اینحال اگر قرار است بریتانیا به این جامعه بپیوندد، مطمئناً شناخت کامل منافع ملّی اش مانعی در راه همگرایی این کشور ایجاد نمی کند، گواینکه تعصبات بسیاری از منتقدین مفهوم منافع ملّی مغایر این امر است. برعکس، این امر تنها بنیاد مطمئن و ممکن برای این همگرایی است. به هنگام تحلیل «منافع ملّی»، اشاره به مسائل بریتانیا سودمند به نظر می‌رسد، مخصوصاً که «هیث»[39] بکرّات به «منافع ملّی» بریتانیا اشاره داشته است.

هرچند مفهوم آشفته فوق در کاربرد سیاسی اینچنین مورد سوءاستفاده قرار گرفته ولی فایده آشکارش در ارتباط آن با رفتارهای سیاسی بالفعل نهفته است. سه سطح کاربرد این مفهوم عبارتند از سطح آرزویی یا آرمانی[40]، اجرایی یا عملیاتی، و جدلی[41]. تمایز این سه سطح یکی از تمایزات تحلیلی عمده ای است که به بحث ما مربوط می‌شود. این طبقه بندی از نظر منطقی ناقص است، زیرا مقوله سوّم با دو مقوله اوّل تداخل دارد؛ از این گذشته، مقولات مذکور از خصلتی آرمانی برخوردارند. با این وجود، از آنجا که هریك از کاربردهای «منافع ملّی» عمدتاً ـ هرچند بندرت منحصراً ـ در داخل یکی از مقولات بالا قرار می‌گیرد، این طبقه‌بندی به لحاظ عملیاتی سودمند است.

«منافع ملّی» در سطح آرزویی نشانگر رؤیای زندگی خوب یا به عبارتی مجموعه‌ای از اهداف آرمانی است که دولت‌ها در صورت امکان خواستار تحقق بخشیدن به آنهایند. عدم تعقیب فعّال این «منافع ملّی» نباید موجب انکار اهمیت سیاسی آنها شود، زیرا با بروز تحولات مطلوبی در محیط یا قدرت دولت مربوطه، این منافع ممکن است به سطح عملیاتی راه یابند. بدین ترتیب، همان‌طور که خطاست اگر برای آرزوی مورد ادعای شوروی مبنی بر اشتراکی کردن جهان اهمیتی عملیاتی درحال حاضر قائل شویم، به همین نحو بیهوده و غیرقابل اجرا دانستن این آرزو در شرایطی مطلوب نیز اشتباه خواهد بود. منافع ملّی در سطح اجرایی حاکی

39. Heath
40. aspirational
41. polemical

از مجموع منافع و سیاست‌هایی است که به‌طور بالفعل تعقیب می‌گردند. تمایز اصلی این دو سطح آن است که منافع آرزویی معمولاً بلندمدت بوده، ریشه در تاریخ و ایدئولوژی دارند و لازم هم نیست کاملاً صریح یا هماهنگ باشند، بلکه می‌توانند متناقض نیز باشند. این منافع بیشتر تابع خواستهای سیاسی‌اند تا توانایی‌ها. امّا منافع اجرایی غالباً برعکس می‌باشند. در تشخیص پویایی سیاسی، ارتباط متقابل این دو سطح حائز اهمیت است. این پویایی در دو وضعیت افراطی به چشم نمی‌خورد، یکی زمانی که آرزوها بروشنی غیر قابل حصولند و دیگری هنگامی که این آرزوها تا سطح سیاست‌های بالفعل تنزل می‌کنند. تحولاتی که در قدرت دولت یا محیط بین‌المللی رخ داده بر «توانایی توفیق خالص»[۴۲] دولت ـ یعنی توانایی آن در نیل به اهدافش ـ تأثیر گذارد، می‌تواند شکاف میان آرزوها و سیاست‌ها را نیز قویاً تحت تأثیر قرار دهد، زیرا هرگونه تجدیدنظر در مضمون منافع ملّی لازم نیست که در هر دو سطح به طور همزمان صورت پذیرد.

در حالی که دو مقوله اوّل صرفاً تحلیلی‌اند، مقوله سوّم یعنی سطح تبیینی و جدلی بر کاربرد مفهوم «منافع ملّی» در مباحثات سیاسی جهت تبیین، ارزشیابی، توجیه، و یا نقد رفتارهای بین‌المللی دلالت می‌کند. این سطح به جای توصیف یا تجویز، بیشتر به اثبات صحت و سقم نظرات افراد می‌پردازد. از آنجا که بخش اعظم رفتارهای سیاسی، شفاهی است، مباحثه و استدلال مهم‌ترین منبع اطلاعات است، امّا ارتباط آن با رفتارهای غیرشفاهی مشکلات بزرگی در تجزیه و تحلیل ایجاد می‌کند. با اینحال تفکیك سه سطح مذکور به حلّ پاره‌ای از این مشکلات کمك می‌کند. اختلاف میان گفتار و کردار سیاستمداران همواره ناشی از ریاکاری و به معنی یاوه‌گویی نیست. برعکس، این اظهارات همواره بنوعی از یك سو با آرزوها و از سوی دیگر با سیاست‌های مورد تعقیب رابطه داشته، تحلیل آنها می‌تواند برای تبیین رابطه این دو با یکدیگر مفید باشد.

به علت محدودیت این نوشته تنها به طرح مختصر برخی از مسائل عمده در رابطه با تحلیل منافع ملّی می‌پردازیم. در وهله اوّل، میان دو گروه اختلافی اساسی وجود دارد: یکی گروهی که تلقی آنها از منافع ملّی، وسیع‌تر و بنابرین مبهم‌تر است، و دیگر گروهی که می‌کوشند تا آن را در قالب شماری از عناصر، عوامل، ابعاد، و یا کارکردهای عینی در آورند. گروه اوّل معتقدند که هر کوششی به منظور تجزیه مفهوم منافع ملّی از یك سو به غفلت از عناصر اساسی

---

42. net achievement capability

آن می‌انجامد و از سوی دیگر در عمل، با از بین بردن کلیّت آن، باعث گسستگی آن می‌گردد؛ از این‌روست که حتی عمل‌گرایان افراطی هم بنوعی نظریه عمومی پایبندند، گواینکه این نظریه معمولاً بر منافع شخصی و خود خواهانه متکی بوده، نسبتاً نیز بی‌مایه است. از این گذشته، این گروه به تحلیل فلسفی و کلّی معتقدند و غالباً به شناخت مستقیم یاشهودی اهمیت بسیاری می‌دهند. گروه دوّم درپی ارائه روش علمی اند و می‌کوشند تا براساس گرایشات علوم اجتماعی معاصر، مفهوم پیچیدهٔ منافع ملّی را به عناصری با معنی و دارای تعریفی روشن تجزیه کنند.

پیداست که باید از هردو دیدگاه فوق دوری جسته، بدون بی‌توجهی به کلیّت منافع ملّی، تا حدّامکان به دیدگاهی علمی دست یابیم. ظاهراً راه حلّ احتمالی، کاربرد مدل‌های کاملاً صریحی است که بر ابعادی برگزیده به عنوان متغیرهای مستقل تکیه کرده، سایر ابعاد مهم را به عنوان عوامل ثابت می‌گیرند. مادامی که این مدل‌ها باوقوف کامل به محدودیت‌هایشان به کار می‌روند، موجب غفلت از کلیّت منافع ملّی نمی‌گردند. با اینحال، تکیه بریك چنین مدلی خطرات بزرگی در بر دارد. به عنوان مثال، در مباحثات دائمی کلیه نظامهای سیاسی پیرامون «توپ یا کره»[۴۳] ـ تسلیحات یا رفاه ـ مدل‌های منافع ملّی اعم از اقتصادی یا استراتژیکی به طور گسترده‌ای به کار گرفته می‌شوند، امّا این مدل‌ها حتی اگر حائز دقت علمی هم باشند، به لحاظ سیاسی قانع کننده نیستند. تنها براساس برداشت گسترده‌تری از منافع ملّی و با پیوند هر دو جنبه اقتصادی و استراتژیکی می‌توان این مدل‌ها را به یکدیگر پیوند داد. متأسفانه نظریه‌های عمومی روابط بین‌الملل روشی برای شناخت کلّ منافع ملّی نشان نمی‌دهند. تنها نظریه قدرت از صراحت برخوردار است، چه طبق آن منافع ملّی براساس قدرت تعریف می‌شود ـ قدرت یعنی توانایی حفظ حیات ملّی و تعقیب اهداف ملّی. با این وجود، از آنجا که قدرت صرفاً وسیله است، نظریه قدرت برای تشخیص مضمون نهایی منافع ملّی چندان سودمند نیست.

حتی در صورت فقدان چارچوب روشنی برای طبقه‌بندی ابعاد منافع ملّی، باز هم این طبقه‌بندی برای روشن ساختن هرچه بیشتر ابعاد مهمی از آن منافع بسیار سودمند است. برای مثال، تجزیه و تحلیل گسترهٔ منافع ملّی احتمالاً ثمربخش بوده، می‌تواند مطالعات وسیعی را که پیرامون پیوند سیاست‌های داخلی و خارجی با یکدیگر، انزواگرایی و درگیری در سیاست جهانی، و خودکفایی و وابستگی متقابل صورت گرفته است، در بر گرفته آنها را تلفیق نماید. مفهوم «منافع حیاتی» و ارتباط آن با تحولات محیط بین‌الملل نیز یکی دیگر از جوانب درخور

43. guns or butter

توجه است. و سرانجام، با توجه به مقولات اساسی کانت درمورد تفکر انسان، بررسی ابعاد مکانی[۴۴] و زمانی هم سودمندند.

در رابطه با سیاست خارجی بریتانیا در دوره پس از جنگ، برخی از مفاهیم مطرح شده در تحلیل منافع ملّی می‌توانند مفید باشند. مفهوم «برجستگی» می‌تواند مبین عامل مهم ولی ناشناخته‌ای برای بی‌توجهی بریتانیا نسبت به همگرایی اروپای غربی باشد، و آن عبارت است از درگیری با مسائل داخلی نظیر ایجاد دولت رفاهی و ملّی کردن مؤسسات به علاوهٔ توجه به الگوهای امپراتوری که بین حوزه‌های داخلی و خارجی قرار می‌گیرند. با تعیین گسترهٔ مکانی در خور منافع ملّی بریتانیا می‌توان به کلیه مباحثات پس از جنگ دربارهٔ جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی بریتانیا ـ که در استعارهٔ «سه محفل بزرگ» خلاصه شده است ـ نظام بخشید. دولت‌های متوالی بریتانیا بتدریج این توهم را که به رغم کاهش توانایی‌های دولتشان این گستره می‌تواند همچنان جهانی باقی بماند، کنار نهادند و به طرق مختلف به گزینش مناسب‌ترین بافت منطقه‌ای روی آوردند، که به دلایل دفاعی و سپس اقتصادی نیز این بافت منطقه‌ای چیزی بجز اروپای غربی نمی‌توانست باشد. محدودیت حاکمیت ملّی را هم که مسأله‌ای اساسی در پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا است، می‌توان با توجه به یکی از دوراهی‌های عمده کشورهای نوین یعنی دو راهی استقلال یا وابستگی متقابل، به طور «دیالکتیکی» تحلیل کرد.

سرانجام، درحال حاضر لازم است که منافع ملّی بریتانیا را کاملاً روشن سازیم، کمااینکه «هیث» نیز بکرّات به این نکته اشاره نموده است. بعلاوه، ارائه بنیادی عقلی برای ارزیابی مجدد سیاست خارجی بریتانیا نیز ضروری به نظر می‌رسد ـ این سیاست خارجی را به طور ساده می‌توان چرخشی ازجانب تلاش برای کنترل محیط بین‌المللی به سوی اتخاذ رفتاری انطباقی (که در بخش هفتم از فصل سوّم بررسی شد) توصیف نمود. همان طور که «سر ایرکرو»[۴۵] به طور کلاسیك بیان داشته و در بسیاری از اظهارات رسمی هم تکرار گشته است، اصل هماهنگی یکی از اصول اساسی است که به طور سنتی بر سیاست خارجی بریتانیا حاکم بوده است. آرمان سازش و مصالحه و اعتقاد به برتری این دو بر رویارویی، اساس قدرت دیپلماسی بریتانیا درگذشته بود. البته این روش برای قدرتهای مسلّط روش سودمندی بود.

---

44. spatial

45. Sir Eyre Crowe

برای مثال، اصل «تجارت آزاد» نه تنها پذیرش حاکمیت دریایی بریتانیا از سوی سایرین را تسهیل نمود، بلکه به لحاظ تجاری نیز برای بریتانیا که قبل از سایر کشورها صنعتی شده بود، سودمند می بود. این اصل در طی دوران «رکود بزرگ» به خاموشی گرایید و پس از جنگ جهانی دوّم هم نه بریتانیا که مشخصاً ایالات متحده طلایه‌دار اصلی آن گردید.

با اینحال، در مفهوم وسیع تری این اعتقاد همچنان باقی ماند که بریتانیا باید در پی بزرگترین «اهداف محیطی»[۴۶] بوده، نقش عمده ای در نظام جهانی بازی کند. ایفای نقش «ژاندارم» در مناطق حیاتی یکی از دلایل و بهانه‌های تحمل هزینه های نظامی سنگین «شرق سوئز» بود. تنها در اواخر دهه شصت بود که این هدف کنار نهاده شد.

به دلایل آشکاری، دولت بریتانیا در مذاکراتش برای ورود به جامعه اقتصادی اروپا باید «مقررات جامعه» را بپذیرد، گواینکه بسیاری از این مقررات بدون ملاحظهٔ منافع بریتانیا و حتی در تضاد با آن در زمینه‌های مختلف شکل گرفته اند؛ عملاً تنها در زمینه پاره ای معافیت های گمرکی و ترتیبات انتقالی مذاکره صورت می گیرد. پیداست که دولت بریتانیا در صورت عضویت دراین جامعه باید سیاست های خویش را باز هم بیشتر با سیاست های سایر اعضا هماهنگ سازد و این در حالی است که در بافت این جامعه نه تنها دیگر بریتانیا حاکم نیست بلکه این بافت بدون مشارکت بریتانیا و بدون ملاحظه‌ای برای ورود متعاقب آن، و عمدتاً مطابق منافع فرانسه شکل گرفته است. بریتانیا در صورت عضویت صریحاً خواهد کوشید تا سیاست‌های این جامعه را تا حدامکان با منافع خویش وفق دهد. هرچند سنّت همکاری، در مذاکره پیرامون هرگونه اصلاحات و پیشرفتی، برای مقامات و سیاستمداران سودمند خواهد بود، امّا در صورت تعارض منافع بریتانیا با منافع جامعه مذکور، آیا امکان ندارد مضمون و حاصل این مذاکرات چنان به نفع کلّ «جامعه» و نیز فرانسه ـ که از آن بیشترین سود را می برد ـ باشد که سازگاری چندانی با منافع بریتانیا نداشته باشد؟ شیوه سنتی دیپلماسی بریتانیا ممکن است با شرایط «جامعه» کاملاً سازگار بوده، حتی نسبت به شیوهٔ خصمانه‌تر فرانسه حمایت بیشتری را از جانب سایر اعضا جلب نماید، امّا آیا احتمال ندارد دراین بافت مأنوس و مطلوب فرانسه، منافع فرانسه در صورت تعارض با منافع بریتانیا غالب گردد؟ اصل هماهنگی برای دولت‌های فائق سودمندتر است تا برای دولت‌های غیرفائق، مگر آنکه دولت‌های اخیر به اندازهٔ سایرین منافع ملّی خویش را شناخته، عزم تعقیب آنها را نیز داشته باشند. گواینکه بدون

46. milieu goals

شك منافع «جامعه» ایجاب می کند که اعضا از گرایشات خودخواهانه اجتناب ورزند، ولی لازم هم نیست در این امر افراط کنند، کما اینکه آلمان در این اواخر ظاهراً این مسأله را درك کرده است.

هرچند این مسائل برای کلّیه کارمندان دیپلماتیك و سیاسی درگیر در این مسائل روشن است، با اینحال بسیار مردّدم که این آگاهی برای فائق آمدن بر مسأله کافی باشد، مگر آنکه تا حدّامکان به شناخت روشن هر یك از منافع ویژه و همچنین کلّ منافع ملّی بریتانیا دست یابیم. این سنّت قرن نوزدهم که تأمین کامل منافع بریتانیا در جهانی نظاممند میسر است، می تواند براحتی در قالب بافت محدودتر «جامعه» تعدیل شود، امّا در این صورت آن معادله دیگر برقرار نخواهد بود ـ در صورت عضویت بریتانیا، هرچند پیشرفت منظم «جامعه» آشکارا به نفع بریتانیا خواهد بود، بااینحال شناخت روشن و منظم منافع ملّی بریتانیا شالوده ای است اساسی برای جلوگیری از نادیده گرفته شدن ابعاد مهم این منافع در روند تکامل «جامعه». علاوه بر آنکه تحلیل منافع ملّی بریتانیا به عنوان بنیادی فلسفی ضرورت دارد، به فعالیّت‌های خویش در «جامعه» نیز می‌توان براساس نظریه‌های مربوط به تعامل دولت‌ها و با کاربرد مدل‌های ارتباطات اجتماعی و چانه‌زنی، سازمانی نظری بخشید. مدل‌های «بازی با حاصل جمع غیر صفر»[47] (که در آنها همکاری موجب افزایش کلّ منافع حاصله می گردد) و مدل‌های «چانه‌زنی» (که هدفشان تأمین سهم ملّی «منصفانه»ای در فعالیت‌های مشارکتی است) احتمالاً سودمندند. این مدل‌ها در فصل آینده بررسی خواهند شد.

۶ـ برداشت‌های گوناگون از «نقش»

درتحلیل «نقش‌های» ملّی می‌توان عناصر تصمیم‌گیری و ملاحظات اجتماعی رفتار دولت‌ها را با یکدیگر تلفیق کرد [۱۲]. در نظریه‌های سنّتی گاه نقش‌های بین‌المللی را به عنوان عوامل متغیر بررسی می کردند، کما اینکه نظریه توازن قدرت به نقش‌های دولت‌های متجاوز، گروههای مدافع وضع موجود، و نیروهای موازنه‌گر اینچنین پرداخته است. هر چند در جهان پس از جنگ، از نقش جهانی بریتانیا و یا عدم تعهد سخن می گوییم، امّا این مفاهیم چندان واقعیتی ندارند و مفهوم «نقش» بین‌المللی محتاج توضیح است.

مفهوم «نقش» کلاً در علوم اجتماعی و بویژه در جامعه‌شناسی از صراحت کافی برخوردار است. گرچه تعاریف گوناگونی از این اصطلاح ارائه شده است، ولی به طور کلّی بر

47. non - zero - sum - game

رفتارها ـ یعنی تصمیمات و کنش‌ها ـ اشاره می‌کند. تعاریف نقش، هم بر تعیین نقشی از جانب دیگران دلالت می‌کند و هم بر برداشت خود بازیگر از موقعیت و کارکرد خویش و رفتار درخور آن دو. گاه می‌توان مفهوم «منزلت و جایگاه» را به جای آن به کار برد. تعیین نقش در سیاست بین‌الملل اساساً در داخل سازمانهای بین‌المللی صورت می‌گیرد و می‌تواند اشکال متفاوتی داشته باشد. برای مثال، فرانسه و بریتانیا تعاریف کاملاً متفاوتی از رفتار در خور اعضای ناتو دارند و اعضای ضداستعماری سازمان ملل نیز در مورد وظایف اعضای اداره کننده سرزمین‌های غیر خود مختار، از برداشتی کاملاً مغایر با بریتانیا و فرانسه برخوردارند.

اصل حاکمیت دولت‌ها بدین مفهوم است که رفتار دولت‌ها را عمدتاً برداشت آنان از نقش خویش شکل می‌دهد و نه تعیین سایرین. این برداشت از یك سو تعاریف سیاست‌گذاران درمورد انواع کلّی تصمیمات، تعهدات، مقررات، واقدامات درخور دولتشان را شامل می‌شود، و از سوی دیگر تعاریف احتمالی آنها در مورد کارکردهای دائمی دولتشان در نظام بین‌الملل یا نظام‌های فرعی منطقه‌ای را در برمی‌گیرد. برداشت‌های مربوط به نقش ملّی اساساً از عوامل زیر ریشه می‌گیرند: موقعیت جغرافیایی، منابع، توانایی‌ها، سیاست‌های سنّتی، تقاضاهای اجتماعی ـ اقتصادی، نیازهای داخلی، گروههای ذینفع، ایدئولوژی‌های ملّی، روحیّات، و شخصیت‌ها. تعیین نقش از سوی عوامل خارجی ـ نظیر افکار عمومی جهان، معاهدات، تعهدات، توافقات، وغیره ـ تنها تأثیری غیرمستقیم در تعاریف دولت‌ها دارد.

در متون نظری توصیف انواع عمده نقش‌های ملّی کاملاً مبهم است. در تحلیل‌های بسیاری که پیرامون نظامهای توازن قدرت صورت گرفته است، نقش‌های ملّی ـ اعم از آنهایی که به طور عمدی اتخاذ شده‌اند یا به طور غیرعمدی ـ کاملاً ساده گشته‌اند. یکی از گونه‌شناسی‌های عمدهٔ متداول در سالهای اولیه پس از جنگ، گونه‌شناسی ابداعی پروفسور «هانس مورگنتا» بود. به نظر وی بسته به اینکه ملّت‌ها عمدتاً در پی کدامیك از موارد حفظ، افزایش، و یا نمایش قدرت باشند، نقش‌های ملّی به سه مقوله عمده تقسیم گشته، به سیاست‌های حفظ وضع موجود، امپریالیستی، و کسب اعتبار[48] منتهی می‌شوند. این اصطلاحات بر روابط قدرت تکیه دارند و از این‌رو «عدم تعهد» را در این میان جایی نیست. بسیاری از نویسندگان به گونه‌ای وسیع‌تر به تمایز سه پیوستار عمده و متقاطع پرداخته‌اند: راضی / ناراضی، فعّال / منفعل، و قوی / ضعیف. واضح است که ترکیبات مختلفی از این سه

48. prestige

جنبه، به انواع کاملاً متفاوتی از نقش‌های سیاست خارجی منجر می گردد.

سرانجام، تقسیم‌بندی دیگری که شایان ذکر است، تفکیك قدرتهای درجه اوّل از قدرتهای درجه دوّم می باشد. قدرتهای درجه اوّل قادرند نفوذی تعیین کننده برسیاست جهانی اعمال کنند و کلیه مقوله‌های فوق نیز کاملاً در مورد آنها صدق می کند. قدرتهای درجه دوّم نیز گرچه درگیر سیاست جهانی هستند، ولی قادر به اعمال نفوذ تعیین کننده ای نیستند و از این‌رو نقش‌های آنها عمدتاً به روابط آنها با قدرتهای درجه اوّل بستگی دارد. موارد برجسته نقش‌های درجه دوّم عبارتند از: متحد ـ میانجی، محرك، و مستقل [۱۳]. هرچند این طبقه‌بندی از ظرافت و دقت کافی برخوردار نیست، امّا تحلیل پروفسور «هالستی» دربارهٔ اظهارات رسمی ۷۱ کشور در اواخر دهه شصت، نقطه آغاز جالبی برای مقایسه انواع برداشت‌های ملّی از «نقش» است. به بریتانیا و فرانسه باز گردیم؛ در بریتانیا به نقش‌های «مستقل فعّال» و «رهبر منطقه‌ای» هیچ اشاره‌ای نمی‌شود، امّا مقوله «حامی منطقه‌ای» درمیان رهبران آن متداول است؛ برعکس، فرانسه هم به مقوله اخیر اشاره‌ای ندارد، در حالیکه مقوله اوّل ـ «مستقل فعّال» ـ در آنجا رواج دارد. در مقابلِ اشاره بریتانیا به نقش «همکاری در نظام فرعی منطقه‌ای»، فرانسه عمدتاً به نقش «میانجی / وحدت بخش» اشاره داشته است؛ از سوی دیگر، اشاره فرانسه به نقش «متحّد وفادار» بسیار کمتر از بریتانیا بوده است. گواینکه در رابطه با سیاست خارجی بریتانیا و فرانسه هیچیك از این مقوله‌ها اساساً گویای چیزی فراتر از منطق متعارف[۴۹] نمی باشند، امّا تجزیه و تحلیل مقوله‌های فوق به مقایسه منظم سیاست خارجی این دو کشور کمك می کند.

---

49. conventional wisdom

تعامل یا کنش متقابل دولت‌ها

۱ـ دیدگاه تحقیقات صلح

هرچند مطالعه رفتاری دولت‌ها از محدودیت‌های نظریه‌های سنّتی سیاست قدرت فاصله گرفته امّا از آن نظریه‌ها کاملاً نبریده است. از این‌رو کسانی که بر ضرورت تحلیل «منافع ملّی» تأکید می‌کنند با دو انتقاد روبرویند، یکی انتقادی موجه که مطالعه منافع ملّی را بی‌نهایت دشوار می‌داند و دیگری انتقادی ناموجه مبنی بر اینکه این امر لزوماً ما را به سوی اهداف تنگ نظرانه دولت‌ها براساس سیاست قدرت سوق می‌دهد. بعلاوه، درتجزیه و تحلیل تصمیم‌گیری روی یك دولت تکیه می‌شود و این امر شناخت کنش متقابل با محیط را مشکل می‌سازد. گرچه این مسائل برای نظریه‌پردازان آگاهتر کاملاً روشن است، ولی مکتب موسوم به «تحقیقات صلح» به آنها روشنی بیشتری می‌بخشد. محققین صلح می‌کوشند تا دولت‌ها را از یك سو به پیروی از دستاوردهای علوم طبیعی در زمینه «حلّ مسائل» و از سوی دیگر به کاربرد علوم اجتماعی جهت دستیابی به راه حلهای مشابهی ترغیب نمایند. با وجود انتقادات مکرر این محققین از دولت‌ها، همگام با تنش‌زدایی فزاینده، دولت‌ها نیز مانند محققین نسبت به پدیده‌هایی چون کنترل تسلیحات یا اجتناب از جنگ‌های تصادفی علاقه‌مند گشته‌اند.

دیدگاه «تحقیقات صلح» شدیداً مورد استقبال قرار گرفته و از آرمان امحاء منازعه و پیشگیری از جنگ و بویژه تلاش در جهت اشکال مختلف خلع‌سلاح، منسوخ نمودن سیستم‌های تسلیحاتی با قدرت تخریبی گسترده، منع جوانب غیرانسانی جنگ و غیره مایه

گرفته است. «تحقیقات صلح» بیشتر حاکی از هدفی مشترك است تا مکتبی مشترك که بر پایه یك یا چند روش مبتنی باشد. این دیدگاه، میان رشته‌ای است و مخصوصاً از طرف معدودی از دانشمندان علوم طبیعی که درصدد ایجاد نهضتی علیه جنگ و منازعه و منسوخ نمودن آنها بر آمده‌اند و نیز از طرف برخی از دانشمندان علوم اجتماعی مورد حمایت قرار می‌گیرد. این دیدگاه بویژه در کانادا، نروژ، هلند و نیز بریتانیا شکوفا شده است. این دیدگاه به رغم نفوذ گسترده‌اش در میان دانشگاهیان، آنها را نه در سمت‌های رسمی شان در دانشگاهها بلکه عموماً در مؤسسات ویژه تحقیقات صلح و منازعه به یکدیگر نزدیك می‌سازد. هرچند این جریان در واحدهای ملّی جداگانه‌ای سازماندهی شده، ولی پیوندهای بین‌المللی گسترده‌ای از جمله با کشورهای کمونیستی دارد که این پیوندها با «کنفرانس‌های پاگواش»[1] شروع شده است. روش این دیدگاه عمدتاً کمّی است و به یافته‌های گسترده آن که بیشتر در «مجلّه تحقیقات صلح» و «مجلّه حلّ و فصل منازعات» منتشر می‌شود، تحت سایر عناوین این فصل و بویژه تحت عناوین مربوط به نظریه‌های منازعات، بازیها، و چانه‌زنی می‌توان اشاره کرد.

۲ـ نظریه تحلیل منازعات [۱]

«نظریه منازعات» یا «تحلیل منازعات» مکاتب و دیدگاههای نامتجانس زیادی را در برمی‌گیرد که انگیزه پیدایی پاره‌ای از آنها صلح‌جویی، بعضی دیگر بهبود اجرای سیاست خارجی دولت‌ها، و برخی دیگر هم صرف آگاهی بوده است. این دیدگاهها و مکاتب از یك سو در برگیرنده تحلیل‌هایی جامعه‌شناختی، فلسفی و اخلاقی دربارهٔ ماهیت منازعه، منازعات خشونت‌آمیز و جنگ می‌باشند و از سوی دیگر مکاتب مدیریت منازعات و حلّ و فصل منازعات و همچنین مکاتب گوناگونی با مضامین و فنون ویژه‌ای را شامل می‌گردند که به برخی از آنها در بخشهای آینده خواهیم پرداخت. در این بخش تنها به پاره‌ای موضوعات کلّی اشاره می‌کنیم.

هر چند شماری از نویسندگان تنها به منازعات بین‌المللی و برخی از آنها نیز تنها به جنگ یعنی زیر طبقه خشونت‌آمیز منازعات توجه دارند، امّا غالب نویسندگان منازعات بین‌المللی را یکی از زیر طبقات منازعات انسانی می‌دانند و از این رو می‌کوشند تا به مقایسه

1. Pugwash Conferences

برای آشنایی با این کنفرانس‌ها به منبع زیر رجوع شود [م]:

Linus Pauling . World Encyclopedia of Peace.

این منازعات با منازعات موجود در محیط‌هایی غیر از محیط بین‌المللی دست بزنند.

به عبارت ساده، منازعه حاکی از وضعیتی است که دو ملّت ـ یا دولت ـ و یا دو گروه از آنها درصدد انجام کنش‌هایی برآیند که با یکدیگر ناسازگارند. غالباً طرفین منازعه در انتخاب منازعه یا جستجوی جایگزینی مشارکتی یعنی «حلّ و فصل منازعه» آزادی عمل دارند.

مسلماً منافع ملّی دولت‌ها کاملاً با یکدیگر متعارض نیستند، و به همین خاطر با حفظ منافع ملّی مناسب و رها ساختن سایر منافع، منازعه قابل اجتناب خواهد بود. بدین ترتیب اولّین سطحی که در آن مسأله حلّ و فصل منازعه مطرح می‌شود، سطح تعیین منافع و اهداف است. پروفسور «ا. ولفرز»[2] اهداف را به دو گروه دوگانه تقسیم می‌کند: «اهداف مالکانه» و «اهداف محیطی» [۲]. ماهیت اهداف گروه اوّل تقویت و حفظ مواردی است که کشور برای آنها ارزش قائل است. این گروه هر چیزی را ـ از کنترل ارضی یا تصاحب کرسی شورای امنیت گرفته تا ترجیحات تعرفه‌ای ـ شامل می‌شود. ویژگی اصلی این گروه ماهیت رقابتی آن است. عرضه ارزش‌ها محدود و هر کشوری خواهان سهمی از آنهاست که این امر لزوماً موجب محرومیت سایرین از این ارزش‌ها می‌گردد که البته این محرومیت قابل جبران است. در نظریه بازیها این وضعیت به «بازی با حاصل جمع صفر»[3] موسوم است. ماهیت «اهداف محیطی» را نه حفاظت از دارایی‌ها و یا افزایش آنها به زیان دیگران، بلکه تغییر شرایط محیط بین‌المللی تشکیل می‌دهد. ویژگی اصلی این اهداف این است که دستیابی به آنها نه به قیمت نابودی منافع دیگران بلکه متضمن منافع متقابل دولت‌هاست. این اهداف برپایه مدل «حاصل جمع غیرصفر» در سیاست بین‌الملل استوارند. در مباحثات سیاسی غالباً در مورد تضاد میان این دو گروه از اهداف مبالغه می‌گردد، مثلاً «شووینیست»ها طبعاً در پی دارایی‌های ملّی انحصاری‌اند، حال آنکه انترناسیونالیست‌ها این دارایی‌ها را حاکی از روح خودخواهی و زیاده طلبی ملّی می‌دانند. تقریباً دسته اوّل کلیه اهداف محیطی را رد می‌کند، در حالی که دسته دوّم آنها را می‌پذیرد.

پیداست که گزینش در این مرحله حائز اهمیت است. اگر دولتی اهداف مالکانه را برگزیند، قهراً به منازعه با سایر دولت‌ها کشیده خواهد شد، حال آنکه اگر اهداف محیطی را انتخاب کند، برای دستیابی به اهداف خویش باید همکاری سایر دولت‌ها را تأمین نماید. تردید در اهداف محیطی به تردید در همکاری می‌انجامد و این امر در رابطه با منافع حیاتی ممکن است

---

2. A. Wolfers

3. zero - sum - game

امنیت و آمادگی نظامی کشور را به مخاطره اندازد. مسأله گزینش با معضلات حادی روبروست، کما اینکه مشکلات خلع‌سلاح بهترین شاهد این امر است. هرچه دولت‌ها در روابط متقابل خود بر منازعه و انباشت تسلیحات بیشتر تکیه کنند، در پیشرفت مشترك به سوی خلع سلاح موفقیت کمتری خواهند داشت. از سوی دیگر، هرچه بیشتر برهمکاری تأکید کرده به خاطر تقویت آن، آمادگی نظامی خویش را کاهش دهند، از توان خود برای مواجهه با حوادث شوم احتمالی بیشتر می‌کاهند. در واقع هیچ سیاستمداری بین منازعه ـ که مشخصه نظامهای سیاست قدرت گذشته بود ـ و همکاری (که احتمالاً مشخصه دنیای پرامید آینده خواهد بود) نمی‌تواند قائل به تضاد کاملی باشد. سیاستمداران در انتخاب اهداف خود و وسایل نیل به آنها همواره باید ترکیبی از منازعه و همکاری را بر گزینند. این ترکیب می‌تواند از ملّتی به ملّتی دیگر، و در هر ملّتی از حکومتی به حکومتی دیگر، و از شخصی به شخصی دیگر کاملاً متفاوت باشد.

نگرش‌های کلّی تصمیم‌گیران نسبت به منازعه و همکاری، در انتخاب یکی از این دو در مواردی خاص، به آنان جهت‌گیری خاصی می‌بخشد. تصمیمات آنها به دو امر بستگی دارد، یکی اینکه تا چه میزان برای اصل همکاری و اشکال گوناگون آن ارزش قائلند، و دیگر آنکه تا چه حدّ حاضرند خطر ناشی از منازعه به طور کلّی و خطر اشکال مختلف آن را بپذیرند. بدیهی است که این جهت‌گیری کلّی نمی‌تواند در مورد تصمیماتی خاص، راهنمای کامل و قابل اتکایی باشد. برای اجتناب از مشکلات بارز تشخیص دقیق طرفداران و مخالفان هر مسأله‌ای، روش ساده‌تری که دائماً به کار رفته، ایجاد چارچوبهای آشکاری از روابط دوستانه و خصمانه است که تا حدّ زیادی شیوه تعامل در مسائل احتمالی را از قبل مشخص می‌سازد. این روش خطرات و معضلات خاصی به همراه دارد و صرفاً کار تصمیم‌گیران را ساده‌تر می‌سازد. فرض وحدت منافع اعضای اتحادیه‌ها و یا فرض تضاد منافع گروه بندیهای متعارض را بویژه در بلندمدت نمی‌توان کاملاً پذیرفت. تقسیم جهان به دوستان و دشمنان، یا قهرمانان و تبهکاران براحتی میسر نیست و تازه جهان همواره در حال تحول است. ارزشیابی مجدد بهترین شیوه‌های تعامل برای نیل به منافع کشور، فرایندی مستمر و دائمی است.

در تحلیل منازعات غالباً مسائل زیر مطرح می‌شود:

۱ـ فرض بر این است که طرفین منازعه، عقلانی و کاملاً آگاهانه عمل می‌کنند. هرچند همهٔ نظریه‌پردازان می‌دانند که این وضعیتی آرمانی است که هیچگاه کاملاً با واقعیت تطبیق نمی‌کند، با اینحال بدون این فرض انجام محاسبات غیرممکن می‌گردد. حتی در مدل‌های

ریاضی کامل نیز تا حدودی می‌توان عدم قطعیت اطلاعات و عناصر غیرطبیعی را منظور داشت، گواینکه به این امر بندرت توجه کافی می‌شود. یکی از محدودیّت‌های عمده کاربرد عملی مدل‌های حلّ و فصل منازعات، فقدان اطلاعات کامل و محدودیّت‌های عقلانیت در عالم واقعیت است.

۲ـ نظرات مختلفی در مورد نقش اجتماعی منازعات وجود دارد. پاره‌ای از نویسندگان آن را به عنوان نوعی انحراف، به رفتاری «انحرافی» یا «بدکارکردی» تعبیر می‌کنند، هر چند امحاء کامل آن ظاهراً غیرممکن است [۳].

سایر نویسندگان (بویژه گئورگ زیمل[۴] یا لوئیس کوزر[۵]) برنقش منازعات به عنوان شگرد اجتماعی مفیدی برای تضمین میزانی ازناسازگاری میان منافع درون یك نظام تأکید می‌ورزند. در اینجا می‌توان به مقایسه‌ای بین موجودات زنده و نظامهای اجتماعی دست زد که البته نباید به تعمیم گسترده آن پرداخت. موجودات زنده و جوامع هر دو به خاطر تضمین انعطاف پذیری و جلوگیری از خطر تطبیق افراطی، اتخاذ ترکیب انعطاف پذیری از اضداد را بر انتظامی ساده ترجیح می‌دهند ـ نظیر ژنهای نر و ماده یا هورمونها و ضدهورمونها از یك سو و تضادهای مشابهی مانند آزادی و اقتدار یا تمرکز و عدم تمرکز از سوی دیگر.

موارد زیر مشخصاً در مورد منازعات بین‌المللی مطرحند:

۳ـ برخی از طرفداران اندیشه سازمان بین‌المللی می‌کوشند تا منازعات را با رفتار دولت‌های خارج از این سازمانها و همکاری را با رفتار دولت‌های عضو این سازمانها و همچنین با فعالیتهای خود این سازمانها یکسان سازند. در مقابل، مسامحتاً می‌توان گفت که بعضی از رفتارهای سنّتی دولت‌ها مبتنی بر همکاری‌اند ـ مانند اتحادیه‌های قدیمی ـ و بعلاوه دولت‌ها در سازمانهای بین‌المللی لزوماً براساس همکاری عمل نکرده و فعالیت‌های این سازمانها نیز نسبتاً محدود بوده‌اند.

۴ـ غالباً منازعات بین‌المللی با خشونت و جنگ یکسان تلقی می‌شوند و به عنوان مقایسه، به مسأله ناموجه پیشرفت نظامهای سیاسی داخلی از مرحله خشونت به مرحله نظم از طریق تکامل شیوه‌های مصالحه و اجرای قانون اشاره می‌گردد. با این وجود، تحقق آرمان دستیابی به نظامی بین‌المللی بعید است، زیرا نه جایگزین‌هایی برای خشونت و نه مرجعی

---

4. Georg Simmel
5. Lewis Coser

اجرایی وجود دارد. به رغم وجود ظاهریِ توافقی قاطع و بین المللی دربارهٔ احتراز از جنگ هسته‌ای همه جانبه[6]، این امر اساساً وضعیت خشونت بار کنونی را تغییری نداده است.

۵ـ از آنجا که منازعات در اشکال مختلف و به دلایل متفاوتی صورت می گیرند، دست زدن به تعمیم دربارهٔ علل آنها کلاً گمراه کننده است. برای مثال، نسبت دادن کلیه منازعات به برداشت‌های نادرست و ارتباطات اجتماعی ناقص تنها در مورد برخی از آنها صادق است، حال آنکه سایر منازعات از اختلاف منافع ریشه می گیرند که البته این اختلاف هم صرفاً موجب تشدید منازعات می گردد [۴].

هر قدر هم که نسبت به احتمال حلّ و فصل منازعات خوش بین یا بدبین باشیم، باز هم جستجوی مناسب‌ترین روش‌های فکری برای تجزیه و تحلیل آنها ضروری است. یکی از قدمهای مهم اولیه، طبقه‌بندی شایسته وضعیتهای منازعه‌آمیز است. در این زمینه طرح قابل ستایش «آناتول راپوپورت» در «جنگ، بازیها و مذاکرات»[7] (۱۹۶۰) کاملاً رواج یافته است.

در وضعیت جنگ، حریف صرفاً عنصر مزاحمی است که باید دفع و مقهور گشته، احساس قدرت از وی سلب گردد. منازعات بنیادی مذهبی و ایدئولوژیکی ـ مانند موارد اعراب و اسرائیل، و هند و پاکستان ازدید بسیاری از اتباع آنها ـ از این مقوله‌اند.

در وضعیت بازی، گرچه هر یك از حریفان خواهان بردن بازی به زیان طرف مقابل است، امّا طرفین در محدوده قواعد بازی با یکدیگر همکاری می کنند چرا که در واقع وجودشان برای یکدیگر ضروری است و در صورت عدم وجود حریف، اصلاً هیچ بازی وجود نخواهد داشت. رابطه بازی بر این فرض مبتنی است که حریف دیوی نیست که آن را نابود کنیم، بلکه مانند خودمان احتمالاً موجود نامطلوب و حتی خطرناکی است که اساساً تحت تأثیر همان ملاحظات عقلانی است که ما هستیم. پیش‌بینی عقلانی حرکات متقابل و احتمالی حریف امکان‌پذیر است و به همین خاطر، حرکات خویش را باید براین اساس تنظیم کنیم. بسیاری از طرفداران «نظریه بازیها» پیوسته این نظریه را در روابط بین‌الملل به کار برده‌اند. حتی در «بازیهای با حاصل جمع صفر» نیز که حاصل بازی ثابت و سود یك طرف به مثابه زیان طرف دیگر است، گاه «نقطه‌ای زینی» وجود دارد که طبق فرض رفتار عقلانی طرفین، متضمن بیشترین سود و یا کمترین زیان ممکن برای هر دو طرف است. در «بازیهای با حاصل جمع

---

6. all - out nuclear war

7. **Fight , Games and Debates**

غیرصفر» که پیچیده‌ترند، حرکات هماهنگ و مشارکتی موجب افزایش حاصل نهایی بازی به نفع هر دو طرف می‌گردد. از آنجا که وضعیت واقعی منازعات به مراتب پیچیده‌تر از وضعیت بازیهاست، کاربرد مستقیم این نظریه در حلّ و فصل منازعات بی‌ثمر است، گواینکه معدودی از طرفداران نظریه بازیها به این امر مبادرت می‌کنند. با اینحال تردیدی نیست که نظریه بازیها درك ما را از منازعات واقعی دقیق‌تر ساخته، به ذهن ما چارچوبی آماده‌تر می‌بخشد تا در برخورد با آنها با یکدیگر همکاری کنیم.

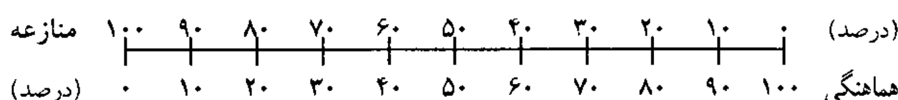
سرانجام، در وضعیت مذاکره هر یك از شرکت کنندگان نه تنها به استدلال کردن دربارهٔ حرکات متقابل و احتمالی حریف می‌پردازد بلکه می‌کوشد تا به منظور کسب توافق وی، او را متقاعد سازد. در سیاست بین‌الملل بکرّات شاهد این امر بوده‌ایم و مذاکرات دولت‌ها و پاره‌ای از مذاکرات مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز بر همین اساس استوارند. هر ساله هزاران موافقت‌نامه بین‌المللی منعقد می‌گردد. امّا این توافقات و نیز مذاکرات طولانی، طاقت‌فرسا و تند مجمع عمومی حتی در زمینه‌های گسترده و مجادله انگیزی چون خلع سلاح، حقوق بشر، و خودمختاری ملّی تنها به میزان محدودی دولت‌ها را به پیروی از مفاد توافقات و بیانیه‌های بین‌المللی واداشته است.

منازعات هیچ دو کشوری در همه عرصه‌های مختلف روابط آنها به یك شدّت نیست و بر همین اساس، کلّیه اقدامات آن دو کشور از یك مقوله نیستند. حتی در حالت نهایی «جنگ» و مثلاً جنگ جهانی دوم نیز همینکه طرفین می‌کوشیدند حرکات متقابل دشمن را پیش‌بینی کرده و یا از کاربرد گازهای سمّی و بدرفتاری فاحش با اسیران جنگی اجتناب ورزند، نشانگر آن است که آنها مشغول «بازی» بوده‌اند. ازسوی دیگر، متحدین وفاداری چون ایالات متحده و بریتانیای کبیر نیز در طی دوره آشکار «روابط ویژهٔ» زمان جنگ، کلاً بین خود درگیر مسائل منازعه آمیزی بودند که آنها را به عنوان مسائل «قابل مذاکره» تلقی می‌کردند. آنها به رغم شکست‌هایی گاه و بیگاه، درصدد ترغیب یکدیگر بودند و بروز «جنگ» میان آنها غیرقابل تصور بود. با این وجود، هرگاه شدّت تعارض منافع آنها به قدری بود که از ترغیب کاری ساخته نبود، به فنون «بازی» رومی‌آوردند. این مسأله درمورد استقلال یافتن مستعمرات بریتانیا، حوزه‌های منافع در اروپای شرقی، و یا مسأله تعیین مکان و زمان «جبهه دوّم»[8] نیز صادق بود. «کتزنباخ»[9]، معاون وزارت خارجه، در آوریل ۱۹۶۷ با بکار بردن اصطلاحات اندك

8. the Second Front
9. Katzenbach

متفاوت ولی مشابهی، اظهار داشت که روابط ایالات متحده و شوروی تنها شامل موارد بارز «رویارویی» نمی‌گردد بلکه زمینه‌های زیر را هم در برمی‌گیرد: منافع مشترك (مانند عدم گسترش سلاحهای اتمی، و مبادلات تجاری)، منافع تکمیلی (مثل اکتشافات فضایی، که برای امریکا تجربه روس‌ها در فرود آوردن وسایل فضایی و برای روس‌ها نیز سیستم ردیابی جهانی امریکا قابل استفاده بود)، و منافع سازگار (مثلاً سیاست خارجی اتخاذ شده در حوزه‌های منافع شناخته شده دو ابرقدرت).

روی هم رفته، هر چند تمایز نهادن میان هماهنگی و منازعه اهمیت تعیین کننده‌ای دارد امّا غالباً هیچ مسأله یا رابطه‌ای را نمی‌توان منحصراً در یکی از این دو مقوله قرار داد، کما اینکه افراد را هم نمی‌توان به دو دسته کاملاً خوب یا بد طبقه‌بندی نمود. تهیه نمودارهای مدّرجی مانند نمودار زیر می‌تواند به شناخت دقیق‌تر دامنه این دو عنصر در جوانب مختلف سیاست بین‌الملل کمك کند:



با این وجود، باید به خاطر سپرد که غالباً تنظیم شاخص‌هایی کمّی برای منازعه و هماهنگی به نوعی ساده سازی بی‌معنی می‌انجامد.

۳ـ نظریه بازیها

در طبقه‌بندی طرحمند[10] منازعات به جنگ، بازی، و مذاکره توجه ما طبعاً به سمت مقوله دوّم معطوف می‌گردد. اگر از جنگ باید اجتناب ورزید و از طرف دیگر پیشقدمی در مذاکره هم دشوار است، پس آیا پیشرفت در حلّ و فصل منازعات در گروی تنقیح مقوله بازی نیست؟ متأسفانه تجزیه و تحلیل چندان نویدبخش نیست. باید به خاطر داشت که نظریه «بازیها» به تحلیل وضعیت‌های منازعه‌آمیز نسبتاً طرحمند و غیرواقعی می‌پردازد که افرادی معقول در چارچوب آنها به گزینش‌هایی دست می‌زنند و این وضعیت‌ها شبیه بازیهای شانسی[11] و تفریحی چون پوکر، شطرنج، یا بریج بوده تنها شباهت اندکی با عالم واقعی تجارت

10. stylistic
11. games of chance

یا دیپلماسی دارند.

- نظریه بازیها مانند نظریه احتمالات در شکل خالص خود شاخه‌ای از ریاضیات است که ابتدا در بازیهای شانسی به کار رفته و تنها اخیراً به عرصه رفتارهای اجتماعی راه یافته است. براحتی می‌توان دریافت که چرا افراد اهل عمل اینچنین مجذوب سادگی و روشنی ساختار ریاضی بازیهای شانسی به عنوان راهنمایی برای شناخت واقعیات اجتماعی بسیار پیچیده‌تر می‌گردند. تبحر در این نظریه یا در واقع در یکی از بازیها، شیوه‌های تفکری به انسان می‌بخشد که برای درك روشن وضعیت‌های واقعی بسیار مفید است. این امر در کلّ درست است، امّا نتایج اخص آن چندان رضایت بخش نبوده است. اوّلین کاربرد گسترده این نظریه در اقتصاد که در «نظریه بازیها و رفتار اقتصادی»[۱۲] (۱۹۴۴) نوشته دو تن از ریاضیدانان به نام «جی.فون نویمان»[۱۳] و «اُ.مورگن اشتران»[۱۴] صورت گرفت، آشوبی فکری بپا کرد، حال آنکه نتایج عملی این نظریه که در «بازیها و تصمیمات»[۱۵] (۱۹۵۷) نوشته «دی.لوس»[۱۶] و «اچ.رایفا»[۱۷] انعکاس یافت، هنوز غالب نظریه‌های مشتق شده را تحت پوشش می‌گیرد. دیدگاه بازیها به لحاظ کلّی سودمند است، زیرا هنگامی که فردی وضعیتی را به عنوان یك «بازی» می‌سازد، باید معیار مطلوبیت، دامنه گزینش‌های ممکن و میزان احتمال وقوع نتایج را روشن سازد. وی باید خواسته‌های خویش، آگاهی خویش و نارسایی‌های آن در رابطه با خواسته‌های حریف، و دامنه گزینش خویش و محدودیّت‌های حاکم برآن را دقیقاً مشخص کند. در اکثر موارد، بازیگر نسبت به توانایی‌ها و حتی مقاصد حریف آگاهی کاملی ندارد. نظریه بازیها وی را در دستیابی به برآوردی عقلایی‌تر و انتخاب استراتژی‌هایی نویدبخش‌تر یاری می‌رساند. البته در مورد ادعای برخی از مدافعین نظریه بازیها مبنی بر ارائه الگویی کاملاً عقلانی در مورد تصمیمات ـ اعم از تجاری یا استراتژیکی ـ انتقادات موجهی صورت گرفته است و به آن نسبت غیرقطعی، غیرعملی، ایستا، و حتی نامربوط و مهمل بودن داده‌اند. با اینحال، این دیدگاه بر شیوه ساختن وضعیت‌های منازعه‌آمیز حتی توسط افرادی نه چندان

12. **The Theory of Games and Economic Behaviour**

13. J. Von Neumann

14. O. Morgenstern

15. **Games and Decisions**

16. D. Luce

17. H. Raiffa

آشنا با آن نیز تأثیر بسیاری نهاده و به جرأت می‌توان گفت که به اندیشه‌ها نیز روشنی بیشتری بخشیده است. با آنکه نظریه‌پردازان فعلی بازیها احتمالاً به تلاش‌های پرخرج و بیهوده بسیاری برای «کاربردی یا عملیاتی کردن»[18] قضایا و مدل‌های مبهم خویش دست می‌زنند، ولی به نظر می‌رسد این دیدگاه برای نظریه‌پردازان نه چندان متعهد به آن و همچنین دیپلماتهای امریکایی آشنا با آن هم سودمند است، زیرا به تفکر آنان نظم و روشنی می‌بخشد. احتمالاً حتی مقدمه ساده کنونی هم می‌تواند به این هدف کلّی مدد رساند.

در وضعیتی که «بازده» کلّ ثابت است، بوضوح سود هر بازیگر به منزله زیان بازیگر دیگر است. این وضعیت موسوم به «بازی با حاصل جمع ثابت»[19] است. وضعیتی مانند شطرنج و پوکر که در آن حاصل جمع سودها برابر حاصل جمع زیانهاست، «بازی با حاصل جمع صفر» نام دارد. اشکال حاد سیاست قدرت مانند اشکال ارائه شده توسط ماکیاولی و یا اشکال تعقیب شده از سوی امریکا و روسیه در مراحل اوّلیه جنگ سرد، دراین مقوله قرار می‌گیرند. در این بازی سود هر طرف به مثابه زیان طرف دیگر است. مصالحه و سازش تنها تسکینی بیهوده بوده، در نتیجه غیرممکن است. با وجود این، حتی در این منازعات حاد نیز عقلانیت وجود دارد، زیرا بازیگران می‌توانند سود و زیان احتمالی خویش را محاسبه و براساس این محاسبه حداقل در بلندمدت معقولترین استراتژی ممکن را انتخاب کنند. اساس این محاسبه را مفاهیم «کمترین بیشینه»[20] یا «بیشترین کمینه»[21] تشکیل می‌دهند. هر بازیگری خواهان بیشترین سود ممکن است (که این به قیمت بیشترین زیان ممکن برای حریف تمام می‌شود) امّا به کمترین سود ممکن نیز راضی می‌شود و این در صورتی است که بداند این احتمالاً حداکثر چیزی است که می‌تواند به دست آورد. برعکس اگر بازیگری نتواند جلوی زیان را بگیرد، طبعاً درپی کمترین زیان نسبی خواهد بود که در مقابل، حریف هم ناچار خواهد بود تا سهم مورد توقع خود را کاهش دهد. اگر دو بازیگر به ترتیب «بدترین بهینه»[22] و «بهترین کهینه»[23] را برگزینند. گهگاه به راه‌حلّ پایداری موسوم به «نقطه زینی» دست خواهند یافت. حتی اگر طبق معمول هیچ نقطه زینی هم نتوان یافت، «استراتژی‌های مختلط» می‌توانند مفید باشند. دراین استراتژیها هر

18. operationalizing
19. fixed - sum - game
20. MINIMAX
21. MAXIMIN
22. the worst of the best
23. the best of the worst

بازیگری به طور تصادفی دو یا سه استراتژی خود را به کار می بندد و در بلندمدت هر دو طرف به ترتیب به بیشترین حاصل ممکن برای خود می‌رسند. این تجزیه و تحلیل از یك سو نوعی استراتژی دفاعی احتیاطی برای سیاست خارجی عرضه می‌دارد و از سوی دیگر نشانگر بهترین حالت ممکن در مقابل حریفی ماهر و همچنین دافع خطرات اجتناب ناپذیر است، امّا در عین حال مستلزم استقامت و پایداری است و به هیچ‌وجه متضمن پیروزی سریع یا حتی بهره‌گیری از اشتباهات حریف نمی باشد. سیاست سدّ نفوذ امریکا و نیز سیاست بریتانیا در مقابل فرانسه در اواخر دهه شصت را می‌توان نمونه‌هایی از این مدل دانست.

کلّ این تحلیل قابل کاربرد در مورد بازی واحدی که به طور ترسیمی نام بازی «آخرالزّمان»[24] را گرفته است، نمی باشد و باید آن را در رشته‌ای از بازیها یا «اَبربازیها»[25] به کار برد. با توجه به این امر منازعات را نباید به طور مجزا بررسی کرد چرا که در درون مجموعه‌ای از فعالیتهای دائماً متعامل رخ می‌دهند. بنابرین استراتژیهای ما نباید تنها به یك مواجهه محدود گردند، بلکه باید به طور عقلانی و مفیدی جهت بهره برداری از کلّ مواجهات تدوین شوند. بازیهای با حاصل جمع صفر در عالم واقعیت چندان زیاد رخ نمی‌دهند. موفقیت بازیگران همیشه با رقابت به دست نمی آید، بلکه در اکثر موارد از طریق هماهنگی با یکدیگر نیز می توانند بازده بازی را تغییر دهند. این امر به علاوهٔ سایر مطالبی که درمورد ارتباط نظریه و واقعیت در کتاب حاضر و بیشتر متون مربوط به نظریه بازیها آمده است، تنها اشاره مختصری به شیوه تعبیر وساخت یك وضعیت توسط عاملان آن و ما به عنوان تماشاگران خارجی آنهاست. نوع تعبیر و ساخت هر وضعیتی همواره می‌تواند متفاوت باشد و با گذشت زمان هم به احتمال زیاد ساختار وضعیت‌ها تغییر می یابد. برای مثال، در اوایل دوره پس از جنگ، روابط فرانسه و آلمان نشانگر بازی با حاصل جمع صفر بود و فرانسه درصدد جلوگیری از رشد آلمان بوده ، تصور می کرد توان چنین کاری را دارد. ولی روابط این دو کشور در داخل اتحادیه‌های اروپایی به بازی با حاصل جمع متغیر[26] تبدیل شد و همکاری دراین اتحادیه‌ها ویژگی رقابتی بازی را تغییر و بسرعت بازده بازی را به نفع هر دو طرف افزایش داد. درعین حال که فرانسه در زمینه‌های امنیتی و اقتصادی سود برد، آلمان هم به سود اقتصادی کمتری به علاوهٔ منافع ناشی از تجدید حیات سریع سیاسی دست یافت. تا دیدار «هیث» از پاریس در مه ۱۹۷۱، اصلاً

24. «end of the world» game
25. supergames
26. variable - sum game

مشخص نبود که آیا رئیس جمهور پمپیدو روابط فرانسه و بریتانیا را در رابطه با ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا یك بازی اساساً رقابتی (بازی با حاصل جمع صفر) می‌داند یا یك بازی با انگیزه متغیر (مبتنی بر همکاری به علاوه رقابت یا به عبارتی بازی با حاصل جمع متغیر).

دو نوع مقدماتی از بازیهای با حاصل جمع متغیر اساسی اند. نوع اوّل، بازی تهدیدهای متقابل موسوم به «بزدل»[۲۷] است. نمونه عالی این بازی نشانگر وضعیتی است که در آن دو راننده با اتومبیل بسرعت و مستقیماً به سوی یکدیگر می‌رانند. هر یك از رانندگان که اتومبیل خود را منحرف سازد به عنوان «بزدل» رسوا می گردد، در حالی که فرد برنده با تحسین، قهرمان خوانده می شود. اگر هر دو به مسیر خود ادامه دهند، با هم برخورد می کنند و اگر هر دو به طور همزمان منحرف گردند، هیچیك برنده نشده، امّا رسوا هم نمی گردند.

در مدل انتزاعی بازی «بزدل»، چهار استراتژی می تواند رخ دهد:

۱ـ هر دو بازیگر از طریق «همکاری» با یکدیگر به طور همزمان منحرف می شوند و بدین طریق زندگی خویش را نجات داده بدون آنکه رسوا شوند (هـ هـ).

۲ـ هر دو به یکدیگر «صدمه» زده دچار عواقب مصیبت باری می گردند (ص ص).

۳ـ بازیگر A با منحرف کردن خویش، همکاری می کند ولی بازیگرB به مسیر خود ادامه داده، برنده می گردد (هـ ص).

۴ـ بازیگر B با منحرف نمودن خود، همکاری می کند حال آنکه بازیگر A به مسیر خویش ادامه داده، برنده می‌شود (ص هـ).

چهار مربع ماتریس بازده ۲ در نمودار ۴ نشانگر چهار احتمال بالا هستند.

نتایج استراتژیك این بازی هنوز مشخص نیست، زیرا حتی در صورت تکرار بازی و ارتقای آن به سطح «ابربازی» (مبتنی بر یك رشته کامل بازی) باز هم هیچ راه حلّ معقول و «ساده»ای وجود نخواهد داشت. از آنجا که این بازی در شکل فعلی اش هیچ راه حلّ معقولی ارائه نمی‌دهد، باید از ماتریس ساده انگارانه اش فراتر رفت و صرف نظر از نتایج چنین استراتژی هایی، به ارزشی که بازیگران برای آنها قائلند، توجه نمود، گواینکه این ارزش هم ظاهراً قابل اندازه گیری کمّی نیست. در اینجا این فرضیه را می توان مطرح نمود که در گروههای زیر بیست سال به دلیل غلبه روح ماجراجویی، صدمه متقابل (حالت دوّم) رایج

---

27. chicken

این نام از قانون اولیّه گروههای زیر بیست سال اقتباس شده که تصور می‌شد این بازی از آنجا ریشه گرفته است.

است، حال آنکه در بازیهای مشابه افراد مسن تر و بویژه در محیط های خانوادگی، احتمالاً روح همکاری قویتر است.

نمودار ۴ـ چند نمونه از مدل های بازی

۱ـ «کمترین بیشینه»

«ستون» بازیگرB

استراتژی ها	B ـ۱	B ـ۲
A ـ۱ «ردیف» بازیگر A	− ۱۰ + ۱۰	+ ۲۰ − ۲۰
A ـ۲	− ۱۰ + ۱۰	+ ۱۰ − ۱۰

ماتریس بازده: هر مربع نشانگر حاصل استراتژیهای اتخاذ شده ازطرف A وB است. حاصل هر حالت برای A در گوشه پایین سمت چپ، و برای B در گوشه بالای سمت راست هر مربع نشان داده شده است.

حاصل «طبیعی» یا کمترین بیشینه:۲ـA و ۲ـB (به ترتیب ۱۰ـ و ۱۰). اگر B مضرترین استراتژی به حال A را در پیش گیرد، ۲ـ A بهترین استراتژی برای A است. همچنین در مقابل بهترین استراتژی A، ۲ـ B بهترین استراتژی برای B است.

۲ـ «بزدل»

	B ـ۱ (هـ)	B ـ۲ (ص)
A ـ۱ (هـ)	− ۵ − ۵	+ ۱۰ − ۱۰
A ـ۲ (ص)	− ۱۰ + ۱۰	− ۵۰ − ۵۰

حاصل «طبیعی» یا کمترین بیشینه:
هـ هـ (۵ـ و ۵ـ)

۳ـ «معمّای زندانی»

	B ـ۱ (هـ)	B ـ۲ (ص)
A ـ۱ (هـ)	+ ۱۰ + ۱۰	+ ۲۰ − ۲۰
A ـ۲ (ص)	− ۲۰ + ۲۰	− ۱۰ − ۱۰

حاصل «طبیعی» یا کمترین بیشینه:
ص ص (۱۰ ـ و ۱۰ـ)

[منبع: دویچ، کی. دبلیو. تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل* (۱۹۶۸)، صفحه ۱۱۹]

* The Analysis of International Relations

جالب‌ترین و عینی‌ترین بازی، بازی تطمیع و ارعاب موسوم به «معمّای زندانی»[۲۸] است. نمونه عالی این بازی که انواع بسیاری دارد مشخصاً حاکی از وضعیتی است که در آن دو زندانی را بدون اعتراف حداقل یکی از آنها نمی‌توان اعدام کرد. به پیشنهاد مدیر زندان هر یك از زندانیان که حداقل یك روز قبل از دیگری اعتراف کند، به آزادی و پاداشی نقدی دست خواهد یافت؛ بدین ترتیب، زندانی دیگر به دار آویخته می‌شود. در صورتی که هر دو زندانی در یك روز اعتراف کنند هر دو، ده سال در زندان خواهند ماند.

هر زندانی با دو استراتژی یعنی همکاری (هـ) یا صدمه (ص) روبروست که چهار نتیجه احتمالی آن در چهار مربع ماتریس ۳ در نمودار ۴ نشان داده شده‌اند. در این نوع بازی، استراتژی معقول برای هر دو زندانی مشخص و یکسان است. این استراتژی عبارت است از صدمه و اعتراف، زیرا بدترین نتیجه آن در داستان بالا ده سال حبس است، در حالی که نتیجه همکاری و عدم اعتراف، مرگ است؛ علاوه بر این، کسب آزادی و پاداش هم امکان‌پذیر است. بدین‌سان ظاهراً راه دیگری وجود ندارد جز آنکه به جای جان سالم بدر بردن از طریق سبقت جستن در اعتراف، هر دو زندانی اعتراف کنند و ده سال در زندان بسر برند. ابر بازی که از یك رشته بازی پشت سرهم تشکیل می‌شود، با این بازی تفاوتی اساسی دارد. یافته‌های دانشگاه میشیگان[۲۹] که براساس حدود ۱۰۰ هزار بازی در رشته‌هایی مرکب از ۳۰۰ بازی مبتنی است، الگوهای روانی جالبی را نشان می‌دهد. در مراحل اوّل، در تقریباً ۵۰٪ از بازیها، صحنه‌ها کلاً نشانگر همکاری متقابل می‌باشند، امّا هنگامی که میانگین همکاری متقابل به ۲۷٪ نزول می‌کند، دوره رقابتی حادّی پدیدار می‌شود. در نیمه دوم این رشته بازیها، رقبا که طبعاً جویای بالاترین امتیاز ممکن هستند، در می‌یابند که رقابت بیرحمانه سودی ندارد و دست کم در ۵۰ بازی آخر، این رقابت به همکاری متقابلی به میزان ۷۳٪ تبدیل می‌شود.

ظاهراً روان‌شناسی نتایج، تنها به میزان اندکی از شخصیت بازیگران مایه می‌گیرد، حال آنکه شدیداً تحت تأثیر نتیجه چندین بازی اوّل است. برای نمونه، در روابط بین‌الملل، نگرش مائوتسه تونگ[۳۰] نسبت به ایالات متحده و اتحاد شوروی بروشنی حاکی از تجارب منفی وی بلافاصله قبل و بعد از استقلال می‌باشد. از طرف دیگر، کوشش‌های بریتانیا جهت توسعه روابط مبتنی بر همکاری با اعضای جدید جامعه کشورهای مشترك المنافع، به رغم رفتار عاری

28. prisoner's dilemma
29. the University of Michigan
30. Mao Tse - Tung

از همکاری و غالباً خشونت‌آمیز بسیاری از آنها، نمونه‌ای از یك استراتژی کاملاً مغایر است. نیازی به گفتن نیست که نتایج واقعی استراتژی‌ها را هرگز نمی‌توان دقیقاً پیش‌بینی کرد و تنها درجه احتمال آنها را می‌توان حدس زد.

داده‌های حاصل از بازی [معمّای زندانی] مؤید آن است که در عالم سیاست، خوش‌بینان و بدبینان هر دو در اشتباهند. الگوی معمّای زندانی ظاهراً استراتژیهای معقول زیر را نشان می‌دهد:

۱ـ پیشقدم شدن در همکاری به این امید که پس از مدتی نه چندان طولانی، با همکاری طرف مقابل پاسخ داده شود؛

۲ـ اصرار در همکاری مادامی که با همکاری طرف مقابل پاسخ مثبت داده شود؛

۳ـ تلافی بی‌وقفهٔ صدمات مکرّر ناشی از طرف مقابل؛

۴ـ تجدید گاه و بیگاه رشته‌ای مرکب از دو یا سه حرکت مبتنی بر همکاری به منظور فرصت دادن به حریف برای تغییر مشی خود به سمت رشته‌ای از همکاریهای متقابل؛

۵ـ یادآوری مداوم ماتریس بازده به حریف، چرا که نمایش مداوم این ماتریس در طول رشته‌های بازی، همکاری را بسیار گسترش می‌دهد.

الگوی کلّی این بازی شبیه وضعیت‌هایی واقعی همچون اعتصابات، انقلابات و، در روابط بین‌الملل نیز، بعضی از مسائل مربوط به امنیت دسته‌جمعی و خلع سلاح می‌باشد. با اینحال، این طرح ساده شده از محدودیت‌های کاملاً آشکاری برخوردار است:

۱ـ بازیهای ساده به دو بازیگر محدود می‌شوند؛ وجود بیش از دو بازیگر این مدل‌ها را به لحاظ ریاضی پیچیده ساخته، ویژگی اصلی آنها را که سادگی است، از بین می‌برد.

۲ـ در عالم واقعیت، هزینه و زمان صرف شده به هنگام تفکر و تصمیم‌گیری، عاملی تعیین کننده در محاسبات است، حال آنکه نظریه‌پردازان بازیها در مدل‌های خویش به این عامل توجهی نکرده‌اند. پیداست که در سیاست خارجی که نوعی «بازی بقاء» است، اتخاذ استراتژی‌هایی بهینه غیرممکن است و تنها باید در پی یافتن راه‌حل‌هایی میانه یا متداول بود. مانند شطرنج و پوکر، «بازیگر خوب» دیپلماتی است که در گزینش امیدبخش‌ترین راه‌حلّ‌ها و استراتژیهای پیشنهادی بر دیگران برتری داشته باشد، و این در حالی است که «بازیگر بد» وقت خویش را روی موارد غیر امیدبخش تلف می‌کند. از آنجا که هزینه جستجوی راه حلّی بهینه بسیار سنگین و غالباً غیرقابل تحمل است، باید تنها در پی «ارضای حداقل» اهدافمان و به عبارتی تأمین حداقل لازم برای برآوردن آنها باشیم. هرچند رویه عمومی و عقل سلیم هم به

تنهایی این امر را تأیید می کند ولی نظریه بازیها نیز با میسّر ساختن تجزیه و تحلیلی منظم، به این امر کمك می نماید.

در انتها مایلم به پیشرفت جالب این نظریه توسط «ویلیام رایکر»[31] در «نظریه ائتلافات سیاسی»[32] (۱۹۶۲) اشاره کنم. وی ساختن وضعیت های سیاسی مناسبی را ـ عمدتاً در بافت داخلی کشورها ـ پیشنهاد می کند که موسوم به بازیهای «چند نفره با حاصل جمع صفر»[33] و با ثمرات جنبی اند و این فرضیه را ارائه می دهد که چنین وضعیت هایی، ائتلافاتی را ایجاد می کنند که وسعت آنها در نظر بانیانشان صرفاً متناسب باحصول به یك پیروزی خاص می باشد و نه بیشتر. به رغم فرض شهودی که حاکی از وجود گرایشی به سمت ایجاد ائتلافات هرچه بزرگتر و قدرتمندتر است، در ائتلافات سعی براین است که برای کاستن از تعداد شرکای سهیم درمنافع پیروزی تا حدّامکان ائتلاف کوچك بماند. به نظر «رایکر»، در منازعات حاد تمایلی به گسترش ائتلافات وجود ندارد، چرا که مهم ترین نیاز عبارت است از بالاترین درجه امنیت. مدل «رایکر» برای بسیاری از سطوح سیاست های داخلی ایالات متحده مناسب است.

در «سیاست بین الملل»، الگوی رایکر را می توان درمورد بخش اعظم دیپلماسی سازمان ملل متحد به کار برد، از قبیل هنگامی که کشوری در پی جلب حمایت برای موضع ملّی خویش است و یا آنگاه که به واسطهٔ عضویت برخی از کشورهای دارای رژیم های نامطلوب در یك پیمان، مسائلی ایجاد می شود که هزینه برمی دارد مانند طرز برخورد ناتو با رژیم سرهنگان یونان و اسپانیای فرانکو.

۴ـ نظریه چانه‌زنی [۵]

نظریه چانه‌زنی (بین المللی) حاکی از کاربرد نظریه بازیها در مذاکرات بین المللی و به زبان نظریه‌بازیها عبارت است از تجزیه و تحلیل بازدارندگی، تهدیدات و در عین حال مزایای احتمالی «استراتژیهای بازی با انگیزه مختلط»[34]. فرایند چانه‌زنی شامل دو مرحله مشخص است، یکی مرحله ارتباطات و دیگری مرحله تکامل نظریه «معامله منصفانه». برای تجزیه و تحلیل، می توان طیفی از موقعیت ها را در نظر گرفت که به ترتیب از فقدان ارتباطات به

31. William Riker
32. **The Theory of Political Coalitions**
33. «N - person zero - sum» games
34. mixed - motive - game strategies

ارتباطات ضمنی، ارتباطات صریح امّا نه کاملاً مطمئن، و بالاخره ارتباطات کاملاً مطمئن ترقی می کند. طبعاً برخورداری از اطلاعاتی کامل و جامع ثمربخش است، امّا چانه‌زنی عقلانی با ارتباطاتی بسیار محدود نیز میسر است.

«معامله منصفانه»، معامله‌ای است که احتمالاً برای هر دو طرف پذیرفتنی است. از میان روش های بسیاری که برای دستیابی به این نوع معامله پیشنهاد شده، مکرراً از پیشنهاد ریاضی «جی.اف.ناش»[35] سخن رفته است [۶]. «ناش» همچون اکثر نویسندگان دیگر، پاره‌ای قواعد کاملاً فنی را با شگردی مذاکراتی تلفیق می کند که این شگرد حتی در صورت عدم کاربرد قواعد پیشنهادی وی نیز سودمند است. به نظر مؤلف هم این قواعد کاملاً اختیاری هستند و بسادگی می توان قواعد دیگری را جانشین آنها نمود. نکته‌ای که باید بدان اشاره کرد. این است که این قواعد نسبت به هر دو طرف، بیطرفانه است و مرجع «کارشناس» ثالثی قبل از آغاز چانه‌زنی آنها را تعیین می کند و بنابراین به عنوان نقطه آغاز معقول و بیطرفانه‌ای برای روند چانه‌زنی، مفیدند. فایده این قواعد شبیه مجموعه قوانین آماده‌ای است که از پیش برای آیین داوری مدوّن شده است و مانند دیوان دائمی داوری[36] می تواند متناسب با اختلاف مورد نظر به وسیلهٔ طرفین تعدیل شود، کما اینکه این امر متداول نیز هست. به طور کلی، برخورداری از چنین منبع بیطرفی حائز اهمیت است؛ اگر قواعد «ناش» یا هر کس دیگری در سطح جهانی مورد پذیرش قرار گیرد، به وضعیت فرخنده تسهیل موافقت نامه‌ها دست خواهیم یافت، یعنی چیزی شبیه قاعدهٔ سادهٔ ۵۰ـ۵۰ یا خط مرزبندی مستقیمی میان دو خط موازی.

سه قاعدهٔ فنی «ناش» کاملاً روشن و صریح می باشند:

۱ـ معامله نباید تحت تأثیر معیارهای مطلوبیت شرکت کنندگان باشد چرا که نقطه صفر هر یك از این معیارها اختیاری است و نباید بر روند دستیابی به راه‌حل تأثیری بگذارد.

۲ـ اگر جایگزین‌ها و بازده آنها با یکدیگر متناسب هستند، تسهیم باید به طور مساوی صورت گیرد. در صورت فقدان تناسب، تسهیم باید به طور تقریبی متناسب با جایگزین‌ها صورت پذیرد.

۳ـ راه‌حل باید تبلور «حدّ نهایی قواعد معین چانه‌زنی» باشد، به طوری که نتوان حالتی را متصور شد که متضمن بازده بیشتری برای هر دو طرف باشد.

---

35. J. F. Nash

36. the Permanent Arbitral Tribunal

چهارمین نکته، شگردی عملی و به لحاظ فنی موسوم به «گسترش»[۳۷] بازی است. در این شگرد، یك بازده اضافی مطرح می شود، امّا اعطای این پاداش اضافی مستلزم آن است که طرفین قبلاً راه‌حلی برای منازعه اصلی خویش بیابند. این شگرد نشانگر رفتار رسمی و کاملاً رایج طرف ثالثی است که به حل و فصل منازعه علاقه‌مند است؛ برای مثال، پیشنهادات دولت ایالات متحده مبنی بر اعطای کمك نقدی بلاعوض و سخاوتمندانه‌ای جهت اسکان آوارگان و بهره برداری از آبهای رود اردن، تلاشی برای گسترش «بازی» اعراب و اسرائیل بود، که البته طرفین قبلاً می‌بایست راه‌حلی برای منازعه خویش می یافتند.

مشهورترین تحلیل پیرامون چانه‌زنی، تحلیل «توماس شلینگ» است که اساس نظرات عمده دیگر در این زمینه بوده است. «شلینگ» با کاربرد قواعد ریاضی بسیار و با دست زدن به مقایسه‌های عمیقی بین رفتار دولت‌ها، اشخاص، گروهها و بویژه باندهای جنایی به تجزیه و تحلیل رابطه بازدارندگی و تهدیدات آن می‌پردازد، گواینکه وی بعداً دقت این قواعد ریاضی را زیر سئوال برده، آنها را رد کرد. هر دو طرف رابطه‌بازدارندگی یعنی «تهدید کننده» و«تهدید شونده»، در تهدیدی که تحقق نمی‌یابد، ذینفع هستند. با توجه به نسبت هزینه اجرای تهدید مورد نظر و نتیجه حاصل از آن، دامنه وضعیت‌ها از بازی «بزدل» تا «معمای زندانی» را در برمی گیرد. در صورت افزایش هزینه، انگیزه عقلی اجرای تهدید کاهش می‌یابد، کما اینکه این امر در مورد تهدید فزاینده سلاحهای هسته‌ای صادق است. در این صورت که اجرای تهدید دیگر عقلایی نیست، مسأله «اعتبار»[۳۸] تهدید پیش می‌آید. طرفی که اعتبارش را از دست می‌دهد، غالباً به مصلحت «متعهد» نمودن خویش متوسل می‌شود. تعهد یعنی انجام عملی که شانه خالی کردن از آن بسیار دشوار و یا غیرممکن است. نمونه بارز این امر رقابت دو راننده‌ای است که می کوشند حین عبور از یك تقاطع از یکدیگر سبقت جویند. در این حالت، تعهد کامل آن است که یکی از رانندگان برای وادار ساختن طرف دیگر به توقف، فرمان اتومبیل خود را به بیرون بیندازد. بیانیه‌های الزام‌آور رسمی و بویژه تدابیر اتخاذ شده برای افزایش اعتبار توان بازدارندگی امریکا کاملاً روشنگر این امر است و هم‌اکنون در تجزیه و تحلیل این موارد، مفاهیم پیشنهادی شلینگ کاملاً به کار گرفته می‌شوند.

تحلیل شلینگ در مورد بازدارندگی مکرراً مورد حمله قرار گرفته است که این حملات را

---

37. extending
38. credibility

«کی. دبلیو. دویچ» در موارد هشت‌گانه زیر به طور شایسته‌ای خلاصه کرده است:

۱ـ افراد را به «تفکر دربارهٔ مسائل غیرقابل تفکر» ترغیب کرده، آنها را به لحاظ اخلاقی بی‌عاطفه می‌سازد.

۲ـ به سمت تفکر کوتاه‌مدت گرایش دارد.

۳ـ به مواجهه‌های منفرد یا به اصطلاح بازیهای «آخرالزمان» تکیه می‌کند.

و مهم‌تر آنکه:

۴ـ بازدارندگی بر این فرض غلط مبتنی است که هر دو طرف، کنترل کاملی بر رفتار خویش دارند، حال آنکه تلاش برای کسب اعتبار، خود به خود این کنترل را کاهش می‌دهد، زیرا غالباً متضمن «تعهّد» به پاسخ‌های غیرارادی است.

۵ـ به ماهیت تصاعدی خطرات کاملاً توجه نمی‌شود. اگر راننده مورد نظر شلینگ که بدون توجه به سایر وسایط نقلیه، درحال عبور از تقاطع است، در هر تقاطع مثلاً ۹۰٪ احتمال زنده ماندن داشته باشد، در تقاطع دوّم تنها ۹۰٪ از ۹۰٪ یعنی ۸۱٪ احتمال زنده ماندن دارد و پس از عبور از هفتادمین تقاطع احتمال آماری زنده ماندن وی به یك در هزار تنزل خواهد یافت.

۶ـ این فرض که طرف مقابل حتی تحت فشار شدید نیز کاملاً عقلایی عمل خواهد کرد، تقریباً جای تردید دارد.

۷ـ نویسندگان امریکایی در زمینه بازدارندگی، تلویحاً تقارن و ناهمخوانی واکنش‌ها را فرض می‌گیرند، بدین معنی که توانایی‌ها و انگیزه‌های دیگران را ضعیف‌تر و ارعاب آنان را بی‌نهایت آسانتر از امریکایی‌ها تلقی کرده‌اند.

۸ـ اساسی‌ترین و زیانبارترین فرض، فرض ثبات انگیزه‌ها در سراسر بازی است. بی‌تردید این فرض در مورد اکثر وضعیت‌های واقعی و بویژه مسائل سیاسی غیرواقع‌بینانه است.

بعداً «اف.ایکل»[۳۹] به بسط و تنقیح تحلیل کلی شلینگ پرداخت. ایکل طرحی کلّی برای تحلیل مذاکرات دیپلماتیك ارائه داد و با شواهد بسیاری از بحرانهای بین‌المللی بویژه بحرانهای کوبا، سوئز و مجارستان به توضیح آن پرداخت. هر چند طرح واقعی وی شاید به نظر دست اندرکاران تقریباً بسیار پیچیده، مبسوط و دقیق باشد، امّا اساساً بر عقل سلیم استوار است (مؤلف خود زمانی دیپلمات بوده است). ایکل می‌پذیرد که در واقع هدف همه مذاکرات،

39. F. Ikle

دستیابی به توافق نیست و آنگاه به طبقه‌بندی مذاکرات براساس اهداف آنها می‌پردازد. یکی از این اهداف، حفظ موقعیتی مطلوب است که برای مثال به عنوان دلیلی علیه ترك مذاکرات خلع سلاح ـ هر قدر هم که بی‌ثمر باشد ـ مطرح می‌شود. مراحل عینی مذاکرات در واقع با درخواست‌های[۴۰] شرکت کنندگانی آزاد و مختار تعیین می‌شود. این درخواست‌ها در قالب شرایط پیشنهادی شلینگ تجزیه و تحلیل شده، به «پیشنهاداتی» می‌انجامند. پیشنهادات، نظراتی هستند که در مورد شرایط توافق ارائه می‌گردند و احتمالاً ـ حداقل تا حدودی ـ باید برای سایر شرکت کنندگان قابل قبول باشند. مشخصه تحلیل «ایکل»، انعطاف پذیری آن وعینی بودن جزئیاتش می‌باشد. این تحلیل نه برفرض ثبات وضعیت مذاکرات بلکه براین اعتقاد استوار است که معیار ارزشیابی دائماً تغییر می‌یابد، گواینکه در هر ارتباطی می‌توان قواعد اساسی سازش و مصالحه را مشاهده کرد. یکی از مناسب‌ترین مقوله‌های این تحلیل، مقوله «شهرت چانه‌زنی»[۴۱] است. این مقوله اولاً حاکی از این واقعیت است که چانه‌زنی فرایندی پیوسته است؛ دوماً، به ارزیابی میزان احتمال تحقق رفتارهایی معین برپایه عملکرد گذشته کمك می‌کند؛ و بالاخره مهم‌تر آنکه، برجنبه‌ای از چانه‌زنی تأکید می‌ورزد که در گذشته کاملاً مورد توجه قرار نگرفته است.

آخرین کتاب عمده در این زمینه، کتاب «راجر فیشر»[۴۲]، حقوقدان «بین‌الملل هاروارد»[۴۳] است. این کتاب را که خواندنی‌ترین کتاب دراین زمینه است، می‌توان رساله‌ای برگزیده برای «مذاکره گری حاذق» دانست. اولین نوآوری عمده «فیشر» رفع یکی از خطاهای مکرر تحلیل‌های گذشته یعنی فرض تلویحی وجود عدم تقارن و ناهمخوانی میان طرفین است. از نظر وی، به وضعیت داخلی حریف باید کاملاً توجه نمود و بعلاوه، این کافی نیست که هر یك از طرفین پس از اِعمال تهدید یا اعلام مواضع خود، توقع اقدامی متقابل از سوی طرف مقابل را داشته باشد. دومین نوآوری عمده «فیشر»، اساسی‌تر است و به مطلوبیت تهدیدات مربوط می‌شود. درحالی که درتحلیل شلینگ و تا حدودی در تحلیل ایکل تهدیدات، عناصر اصلی مذاکرات را تشکیل می‌دهند، توجه فیشر به وضعیت داخلی حریف لزوماً وی را به سمت این

40. moves
41. bargaining reputation
42. Roger Fischer
43. Harvard International

نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که تهدیدات، خصم‌افزا[44] هستند زیرا تأثیرات معکوسی بر محیط داخلی طرف مقابل می‌گذارند. نکته دیگر آنکه در مذاکرات، بیان مواضع کاربرد چندانی ندارد و هدف اصلی طرفین یافتن پیشنهادی قابل قبول برای طرف مقابل است. در اینجا، مؤلف شماری از فنون دقیق و تجربی را پیشنهاد می‌کند: به طور نمونه، برای افزایش انعطاف پذیری باید از طرف مقابل خواست که به جای کار دشوار تغییر شکل تصمیم قبلی اش، تصمیم تازه ای بگیرد؛ و دیگر اینکه، برای تسهیل دستیابی به توافق، تقاضاها باید جزئی باشند نه کلی.

44. counterproductive

مطالعه‌ای موردی: بریتانیا و جامعه اقتصادی اروپا

۱ـ مضمون

روابط بریتانیا با اروپای غربی صرف نظر از سابقه تاریخی‌اش که به قرون وسطی و حتی عهد باستان می‌رسد، از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون پیچیدگی بسیاری داشته است. این روابط بیش از یك ربع قرن ادامه داشته و شامل کلیه ابعاد سیاسی، اقتصادی، استراتژیکی و اجتماعی بوده است. آشفتگی مذاکرات سال ۱۹۷۱ پیرامون پیشنهاد ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا[1]، شاهدی بر دشواری تجزیه و تحلیل و شناخت این روابط است.

از آنجا که نظریه‌ای عمومی در مورد رفتارهای بین المللی وجود ندارد (ر. ك. بخش اوّل از فصل دوّم) سعی نخواهیم کرد تا به طور منسجم براساس دیدگاه واحدی به این مطالعه موردی بپردازیم. در واقع، در اینجا برخی از دیدگاهها به طور وسوسه انگیزی عرض اندام می‌کنند، ولی همه آنها تنها بخشی از مسأله را روشن می‌سازند. بدین ترتیب، برای تجزیه و تحلیل روابط بریتانیا با جامعه اقتصادی اروپا و گرایشاتش نسبت به آن می‌توان با یك نگرش گسترده سیستمی یا نظام‌گرا بدان پرداخت، نگرشی که روی محور جایگاه بریتانیا در نظام جهانی و نظامهای فرعی اروپای غربی و آتلانتیك تکیه کند. همچنین برای تجزیه و تحلیل فرایندهای تصمیم‌گیری در مورد عدم مشارکت در مراحل اولیه همگرایی و یا تقاضای عضویت از سوی بریتانیا، و بویژه برای تحلیل برداشت‌های منافع ملی و ارزش‌های حاکم بر این تصمیمات، از

1. E. E. C.

دیدگاه تصمیم‌گیری می‌توان مدد گرفت. روابط بریتانیا، فرانسه، ایالات متحده و آلمان را هم می‌توان براساس نظریه‌های کنش متقابل دولت‌ها بررسی کرد.

هدف این کتاب بررسی مطلوبیت کلی نظریه است و نه بررسی مطلوبیت نظریه‌ای واحد. بنابراین به کاربرد مشخص هیچیك از نظریه‌ها نمی‌پردازیم بلکه تنها دریافت‌ها و دیدگاههای ثمربخش نظریه‌های گوناگون را در جوانب مختلف مطالعه موردی حاضر به کار می‌بندیم.

در آغاز، نگاهی سریع به قضیه از زاویه بریتانیا سودمند است. روابط مورد نظر دوره‌های عمدهٔ زیر را در برمی‌گیرد:

۵۰ـ ۱۹۴۵ بازسازی پس از جنگ

۶۰ـ ۱۹۵۰ همگرایی اروپای غربی بدون بریتانیا

۶۳ـ ۱۹۶۰ اولین تقاضای ورود بریتانیا از سوی دولت حزب محافظه‌کار (مك میلان)

۷۰ـ ۱۹۶۴ دولت حزب کارگر (ویلسون) و دومین تقاضای ورود

۷۲ـ ۱۹۷۰ سومین تقاضای ورود از جانب دولت حزب محافظه‌کار (هیث)

به دنبال جنگ جهانی دوم، بریتانیا به طور بی‌سابقه‌ای درگیر اروپای غربی شد. این کشور به لحاظ استراتژیکی، با حفظ نیروهای قابل ملاحظه‌اش می‌خواست در اشغال آلمان شرکت و تهدید ادراکی از جانب روسیه را نیز دفع کند؛ به لحاظ سیاسی، بی‌اندازه نگران احتمال گسترش کمونیسم در آلمان، فرانسه، و ایتالیا بود و پس از آن هم درگیر مسألهٔ ترمیم آلمان غربی گردید؛ و بالاخره به لحاظ اقتصادی هم با مسائل مبرم بازسازی دست به گریبان بود. در همهٔ این زمینه‌ها، مسائل بریتانیا با مسائل همسایگان اروپای غربی و ایالات متحده مشترك بود. بریتانیا در موقعیتی بین آن دو قرار داشت: این کشور به عنوان یکی از کشورهای پیروز جنگ و با تجربه یکی از «سه رهبر بزرگ»[2] خود را به ایالات متحده نزدیك‌تر از همسایگان اروپایی خویش احساس می‌کرد؛ بعلاوه، ایالات متحده ضامن اصلی امنیت و بازسازی بود، حال آنکه اروپاییان در جنگ کاملاً موقعیت و ثبات خویش را از دست داده بودند. از این گذشته، دولت جدید حزب کارگر با مسائل ایجاد دولت رفاهی، مسألهٔ پرجنجال ملّی کردن مؤسسات در داخل و نیز فروپاشی امپراتوری بریتانیا در خارج درگیر بود. براین

2. Big Three

منظور چرچیل، روزولت و استالین است ـ م.

اساس، کم‌توجهی بریتانیا، همسایگان اروپای غربی و ایالات متحده نسبت به طرحهای پیشنهادی همسایگان کوچکتر اروپایی برای همگرایی اروپای غربی و یا نسبت به جلب حمایت عمومی در قاره اروپا کاملاً طبیعی بود. بریتانیا در این زمینه نگرش منفی‌تری داشت: این نگرش بر همکاری دولت‌ها در درجه اول در زمینه مسائل اقتصادی در قالب سازمان همکاری اقتصادی اروپا[۳] و سپس در زمینه مسائل دفاعی در چارچوب پیمانهای دانکرك و بروکسل و سازمان پیمان آتلانتیك شمالی (ناتو) تکیه داشت.

هنگامی که فرانسه ـ عمدتاً به علت ضرورت کنترل دوره بهبود اقتصادی و مهار نمودن احتمال احیای مجدد تهدید آلمان ـ بیشتر به سمت همگرایی روی آورد، بریتانیا همچنان نگرش منفی خود را حفظ کرد. بریتانیا در کنگره اروپا در لاهه شرکت نمود، امّا به جای ایجاد اتحادیه گمرکی و اقتصادی پیشنهادی فرانسه، به تأسیس یك شورای اروپای سست و ضعیف کمك کرد. در مه ۱۹۵۰ که «ام. شومن»[۴]، وزیر خارجه فرانسه، اعلامیه تأسیس جامعه ذغال و فولاد اروپا[۵] را صادر کرد، بریتانیا بازهم پاسخی منفی به آن داده، پس از تأسیس این جامعه نیز بدان نپیوست.

یکی از دلایل عمده عدم شرکت بریتانیا در این جامعه این بود که «شومن» این جامعه را اوّلین گام به سوی تشکیل فدراسیون اروپا اعلام می‌کرد. مخالفت بریتانیا نه جنبه اقتصادی که جنبه‌ای سیاسی داشت و در واقع، پیمان الحاق بین بریتانیا و جامعه ذغال و فولاد اروپا که جنبه‌ای صرفاً اقتصادی داشت، کاملاً موفقیت‌آمیز بود. این کشور در کوشش‌های بعدی اروپا در راه ایجاد جوامع یا اتحادیه‌های دیگر نیز شرکت نکرد، کوشش‌هایی مثل جامعه دفاع اروپا[۶]، جامعه سیاسی، و جامعه کشاورزی. امّا باز هنگامی که طرح جامعه دفاع اروپا شکست خورد، بریتانیا به ابتکاری متشبث گردید که تحت ترتیبات اتحادیه اروپای غربی[۷]، تسلیح مجدد آلمان را در چارچوب آزادتر ناتو مجاز می‌ساخت. بریتانیا به دلایل مشابهی از پیوستن به تلاش‌های مجدد اروپاییان جهت همگرایی در سال ۱۹۵۷ و نیز از پیوستن به جامعه اقتصادی اروپا و «اوراتم»[۸] که حاصل آن تلاش‌ها بودند، استنکاف ورزید و دوباره انجمن تجارت آزاد را

3. O. E. E. C.
4. M. Schuman
5. E. C. S. C.
6. E. D. C.
7. W. E. U.
8. EURATOM

پیشنهاد کرد که این بار پیشنهادش مورد اجابت قرار نگرفت. فرانسه که اکنون ثبات و اعتماد به نفس خود را بازیافته و از آلمان و سایر اعضای جامعه اقتصادی اروپا امتیازات وسیعی گرفته بود، تحت رهبری دوگل مخالف گسترش انجمن تجارت آزاد و در نتیجه تضعیف جامعه اقتصادی اروپا بود. واکنش بریتانیا در مقابل این امر، تأسیس انجمن تجارت آزاد اروپا (افتا) بود که هیچیك از اعضای هفت‌گانه آن عضو جامعه اقتصادی اروپا نبودند.

تحولات اواخر دهه پنجاه و همچنین سال ۱۹۶۰ با انتظارات بریتانیا در تضاد بود: جامعه اقتصادی اروپا رونق گرفت، حال آنکه اقتصاد بریتانیا عقب افتاد؛ «افتا» هرچند موفق، امّا بسیار کوچکتر از آن بود که تأثیر تعیین کننده‌ای داشته باشد. از آنجا که روابط جامعه کشورهای مشترك‌المنافع به دنبال آزادی شمار بیشتری از مستعمرات آفریقا و عدم عضویت آفریقای جنوبی سست شد، بریتانیا دیگر نمی‌توانست نقش جهانی مستقلی ایفا کند، گو اینکه «روابط ویژه» با ایالات متحده پس از قطع آن در بحران ۱۹۵۶ سوئز دوباره برقرار شد. قبلاً در سال ۱۹۶۰ دولتمردان به طور رسمی اشاراتی به فرصت‌های از دست رفته در اروپا داشتند. در اوت ۱۹۶۱ نخست‌وزیر «هارولد مك میلان»[9] درصدد تقاضای ورود به جامعه اقتصادی اروپا برآمد. سه موضوع اصلی مذاکرات، جامعه کشورهای مشترك‌المنافع، افتا، و کشاورزی بریتانیا بود. مذاکرات کاملاً موفقیت آمیز بود، امّا نهایتاً با شکست روبرو شد. علت شکست این بود که فرانسه به طور موجهی معتقد بود بریتانیا همچنان در پی حفظ الگوهای تجاری سنّتی و مستعمراتی خویش و نیز پیوندهای سیاسی و استراتژیکی خود با ایالات متحده است.

دولت حزب کارگر در اکتبر سال ۱۹۶۴ در انتخابات پیروز شد و با تأکید شدیدی بر توسعه اقتصاد بریتانیا براساس برنامه‌ریزی ملّی و روابط با امریکا کار خود را شروع کرد. شکست اقتصادی بریتانیا که به کاهش فاجعه‌آمیزی در موازنه پرداخت‌ها انجامید، در سال ۱۹۶۷ به سه تصمیم کاملاً بهم پیوسته منجر شد: عقب‌نشینی از شرق سوئز، تقاضای مجدد برای ورود به جامعه اقتصادی اروپا، و کاهش ارزش پوند. تقاضای جدید بریتانیا برای ورود به جامعه اقتصادی اروپا، حتی مورد مذاکره هم قرار نگرفت، زیرا از سوی دوگل به این عنوان که نگرش بریتانیا هنوز کاملاً اروپایی نشده است، وتو شد.

دولت حزب محافظه‌کار در اوت ۱۹۷۰ روی کار آمد و تصمیم پیشینیان آن مبنی بر عدم عقب‌نشینی از تقاضای ورود و لزوم پرداختن به این مسأله، ورود به جامعه اقتصادی اروپا را

---

9. Harold Macmillan

برای دولت جدید تسهیل نمود. نخست‌وزیر که یك اروپایی قانعی بود، در این زمینه تلاش بسیاری از خود نشان داد و این درحالی بود که با کناره گیری رئیس جمهور دوگل و افزایش مشکلات فرانسه در حفظ رهبری جامعه اقتصادی اروپا در مقابل افزایش قدرت اقتصادی و قدرت نمایی سیاسی آلمان، وتوی فرانسه برداشته شد. پس از مذاکرات مختصری در هفت ماهه اول سال ۱۹۷۱ که عمدتا دربارهٔ شرایط انتقالی بود، توافقنامه‌ای حاصل شد و به رغم تصمیم قاطع حزب کارگر مبنی بر مخالفت با ورود بریتانیا تحت شرایط مذکور، مجلس عوام این توافقنامه را پذیرفت. بریتانیا در اول ژانویه ۱۹۷۳ به عضویت جامعه اقتصادی اروپا درآمد.

۲ـ دیدگاههای سیستمی یا نظام گرا [۱]

پادشاهی بریتانیا به لحاظ جهانی یکی از حدود ۱۵۰[۱۰] واحد نظام بین‌الملل جهانی و عضو چندین نظام فرعی است. این نظامهای فرعی را می‌توان به دو گروه منطقه‌ای و کارکردی تقسیم کرد. براین اساس، پادشاهی بریتانیا به طور کلّی به مناطق آتلانتیك و اروپای غربی و نظام فرعی و غیرمجاور جامعه کشورهای مشترك‌المنافع تعلق دارد. این کشور به لحاظ استراتژیکی، عضو ناتو و گروه اروپایی آن و سازمانهای پیرامونی‌تر سیتو و سنتو است؛ و به لحاظ اقتصادی، در سازمانهای گوناگونی از قبیل «افتا» در اروپای غربی، جامعه کشورهای مشترك‌المنافع، موافقت‌نامه‌های عمومی تعرفه و تجارت (گات)، و یك رشته مؤسسات اقتصادی وابسته به سازمان ملل متحد شرکت دارد. نظامهای فرعی سیاسی که بریتانیا به آنها تعلق دارد، تقریباً همان نظامهای مذکور به علاوهٔ سازمان ملل متحد و شورای اروپا را شامل می‌شوند. بی تردید هرگونه طبقه‌بندی دراین زمینه نامنظم و اگر از جهتی مفید باشد، از جهات دیگر نارساست.

اگر به جامعه اقتصادی اروپا دراین بافت وسیع بنگریم، در ابتدا این سؤال مطرح می‌گردد که: این جامعه در رابطه با سایر نظامهای فرعی و نظام جهانی از چه جایگاهی برخوردار است؟ روشن نمودن متغیرهای مستقل مربوطه، تحلیل منظم این موضوع را میسر می‌سازد. بازیگران اصلی این بافت دولت های ملّی ـ شامل دولتهای بریتانیا و فرانسه در درجه

۱۰. در حال حاضر ۱۶۶ واحد سیاسی عضو سازمان ملل متحد هستند و تعدادی واحد مستقل سیاسی هم وجود دارند که به دلایلی عضو این سازمان نیستند. توجه داشته باشید که کتاب در سال ۱۹۷۲ نوشته شده است ـ م.

اول، به علاوه سایر دولت‌های عضو جامعه ـ می‌باشند. ایالات متحده نیز به عنوان دولتی خارجی که مستقیماً در امنیت و اقتصاد اروپای غربی دخیل است، نقش مهمی را ایفا می‌کند، گو اینکه مستقیماً در مذاکرات این جامعه شرکت ندارد؛ اتحاد شوروی هم به عنوان تهدید ادراکی اصلی برای اروپای غربی حائز اهمیت است.

ساختارها (روابط مشخصه بازیگران) در این بافت عبارتند از: ۱ـ ترتیبات قانونی جامعه که می‌تواند طیفی بین همکاری ضعیف کشورهایی برخوردار از حاکمیتی مستقل از یك طرف و آرمان پیشرفت به سوی نوعی وحدت رسمی از طرف دیگر را در برگیرد؛ ۲ـ برداشت‌های متحول بریتانیا از الحاق به جامعه و سپس عضویت کامل در آن؛ ۳ـ روابط با نظامهای فرعی دیگری که بریتانیا در آنها عضویت دارد و یا احتمال عضویتش در آنها می‌رود مثل ناتو، جامعه کشورهای مشترك‌المنافع، و یا یك نظام امنیتی کاملاً اروپایی.

فرایندهای این بافت براساس کثرت و گستره ابزارها مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند (از تجارت و کشاورزی گرفته تا سیاست‌های مشترك مالی و اقتصادی، گسترش احتمالی به مسائل دفاعی و تکنولوژیکی، و غیره). در این رابطه، اشکال متناوب عمده عبارتند از: روابط دو جانبه میان بریتانیا و یکایك اعضای جامعه اقتصادی اروپا، بویژه فرانسه و روابط چند جانبه، تغییر شرایط در سال ۱۹۷۰، و غیره. عناصر عمده این بافت را می‌توان براساس دو نظام فرعی و وسیع‌تر طبقه‌بندی کرد: نظام سیاسی آتلانتیك و روابط شرق و غرب.

مسلماً متغیرهای وابسته و یا به عبارت ساده‌تر مسائلی که در طی بسط مقولات خویش باید به آنها پاسخ دهیم، بیشمارند. برای پرداختن به این مسأله حائز اهمیت که چرا بریتانیا زودتر به جنبش همگرایی نپیوست، باید موارد زیر را مورد بررسی قرار دهیم: اوّل ـ رابطه بریتانیا با بازیگران ملّی و اصلی جامعه اقتصادی اروپا بویژه فرانسه؛ دوّم ـ امتناع بریتانیا از پذیرش ساختارهای پیشنهادی جامعه اقتصادی اروپا که با مقاومت دوگل در سال ۱۹۶۵ سست‌تر شده بودند؛ سوّم ـ تشدید و تقویت فرایندها و بهبود آهنگ کلّی آنها؛ و چهارم ـ بافت بین‌المللی به طور فزاینده مساعدتری که در آن صف‌بندی بریتانیا با ایالات متحده و جامعه کشورهای مشترك‌المنافع در حال سست شدن بود و عقب‌نشینی استراتژیکی محدود ایالات متحده از اروپا نیز در آینده نزدیکی شدّت می‌یافت.

دیدگاه پیوند متضمن مفاهیم مفید چندی است و مقولاتی تحلیلی برای مطالعه مسائل مهم زیر ارائه می‌دهد: نخست اینکه، چگونه نخبگان بریتانیا خطرات ناشی از تبدیل بریتانیا به نظامی «تحت نفوذ» را دریافتند، نظامی که ایالات متحده به طور بالقوه در پاره‌ای از زمینه‌های

اقتصادی، سیاسی و استراتژیکی آن مستقیماً نفوذ می‌یافت؛ و دوم آنکه، چگونه تخصیص منابع کمیاب به هزینه‌های فزاینده دفاعی ابتدا نخبگان و نهایتاً بخشی از مردم را نسبت به هزینه‌های اجتماعی حفظ یك نقش جهانی حساس نمود. مفهوم رفتار «انطباقی» هم مقوله ثمربخشی برای تحقیقات تجربی در بر ندارد، امّا برای بررسی چرخش سیاست خارجی بریتانیا ـ از تلاش برای اعمال نفوذ بر محیط سرکش بین‌المللی به سوی جهت‌گیری اساساً منطقه‌ای و کوششی جهت انطباق ساختارهای داخلی در چارچوب حدودی مقبول ـ جالب توجه است. این مفهوم برای پرداختن به مسائل «حاکمیت» که ظاهراً نقش برجسته‌ای در انگیزه‌های مخالفین افراطی بازار مشترك دارد، سودمند است.

تز کارکردگرایی و نظریه همگرایی متضمن دریافت‌های متفاوتی می‌باشند. این واقعیتی تاریخی است که غالب نخبگان سیاسی بریتانیا به مشارکت بریتانیا در اروپای غربی مگر در چارچوبهای سنّتی همکاری دولت‌ها اشتیاقی نداشتند. دامنه فزایندهٔ مبادلات فراملی بریتانیا با جامعه اقتصادی اروپا نه تنها تجارت بلکه غالب زمینه‌ها از مسائل محوری استراتژی مشترك گرفته تا مسائل فرعی نظیر توریسم را در برمی‌گیرد. به طور موجهی می‌توان استدلال نمود که این مبادلات عملاً از قبل جامعه‌ای سیاسی را به وجود آورده‌اند که با پیوستن بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا صرفاً شکلی رسمی به خود می‌گیرد. در حالی که چنین تحلیلی از فرایندهای همگرایی تبیین معقول گذشته را میّسر می‌سازد، تحلیل دقیق‌تر «همگرایی» به عنوان محصول نهایی این فرایند، برای تأمل دربارهٔ آینده جامعه اقتصادی اروپا، ابزارهایی مفهومی را در اختیار ما قرار می‌دهد: مثلاً، در مورد ارتباط سیاست «عالی» و «عادی» و یا روابط جامعه اقتصادی اروپا با کشورهای غیرعضو. به جای تکیه بر دو شق ساده و تقریباً غیرممکن اروپایی سست و متشکل از ملّت‌هایی متعدد[11] از یك سو و اروپایی فدرال و کاملاً همگرا از سوی دیگر، می‌توانیم حالت‌های پیچیده‌تر و در عین حال امکان پذیرتری را مورد توجه قرار دهیم. اگر فرض بگیریم که از واحدهای تشکیل دهنده اقتدار بیشتری سلب خواهد شد، طبق تحلیل «هاس»، لزومی ندارد که این اقتدار سلب شده، به یك دولت جدید منطقه‌ای سپرده شده، در نتیجه نوعی ناسیونالیسم منطقه‌ای به وجود آید. بلکه این اقتدار می‌تواند به هیچ کانون واحد جدیدی منتقل نشده، سازمانی نو یعنی «شورایی منطقه‌ای» به وجود آید؛ همچنین، این اقتدار از طریق «تداخل نامتقارن» می‌تواند بین چندین مرکز جدید توزیع شود. نظریه همگرایی برای

11. a loose **Europe des patries**

درك فرایند پیچیده همگرایی و نیز برای انجام تلاش‌هایی سیاسی جهت ارضای هرچه بیشتر منافع ملّی درگیر، احتمالاً ابزارهای بی‌نظیری در اختیار ما می‌گذارد.

۳ـ کنش دولت‌ها [۲]

در صورت نگریستن به مسأله از زاویه بریتانیا می‌توانیم مدل‌های «عقلانی»، «سازمانی»، و «بوروکراتیك» پروفسور «اَلیسون» را به کار بریم، گواینکه طبق توصیه وی هر یك از این مدل‌ها کاربردهای محدودی دارد و برای فهم کلّی مطلب احتمالاً همه این مدل‌ها ضروری‌اند. این طبقه‌بندی با مدل تصمیم‌گیری قابل مقایسه است: مدل سازمانی با «حوزه‌های صلاحیّت» و تا حدودی با «ارتباطات و اطلاعات» همخوانی دارد؛ «مدل سیاست بوروکراتیك» تا حدودی در مورد «ارتباطات و اطلاعات» و تا حدودی نیز در مورد «انگیزش» قابل اعمال است؛ و مدل «عقلانی» هم به ارزش‌ها و برداشت‌های ناظر بر «منافع ملّی» می‌پردازد که مشمول مقوله «انگیزش» می‌گردند.

از مدل «سازمانی» شروع کنیم. پیچیدگی‌های اساسی دستگاه سیاست‌گذاری خارجی بریتانیا تقریباً کمتر از پیچیدگی‌های این دستگاه در ایالات متحده است، گواینکه اکثر تحلیل‌های نظری با بررسی نظام ایالات متحده شروع شده‌اند. با اینحال، در مورد روابط بریتانیا با اروپا، این وضعیت از پیچیدگی بی‌نظیری برخوردار است، زیرا صرف نظر از دفاتر هیأت دولت و وزارت امور خارجه، وزیر امور خارجه، نخست‌وزیر و کلّ هیأت دولت، ادارات دیگری هم با رؤسای سیاسی آنها دخیل هستند، بویژه خزانه‌داری که اساساً تا سال ۱۹۶۱ عهده‌دار روابط بریتانیا با جامعه اقتصادی اروپا بود. در صورت برخورداری از اطلاعاتی کامل، مطالعه چرخش ادارات مختلف ـ بویژه خزانه‌داری ـ از موضع مخالفت با شرکت در جامعه اقتصادی اروپا به موضع حمایت از آن، کار ثمربخشی خواهد بود. صرف نظر از «قانون اسرار رسمی»[۱۲]، ما با محدودیت‌های حافظه نهادی روبرو هستیم، زیرا پرونده‌های بایگانی احتمالاً نمی‌تواند تحولات ذهنی ظریف اشخاص با نفوذ را به طور کامل نشان دهد و بسیاری از اشخاص برجسته نیز اکنون سالخورده شده و یا درگذشته‌اند. این محدودیت‌های اطلاعاتی حداقل به همین اندازه مانع از مطالعه مقولات فرعی «ارتباطات و اطلاعات» و «انگیزش» می‌شوند، گواینکه در اینجا غالباً مدل‌های «عقلانی» و «سیاست بوروکراتیك» مفیدترند.

---

12. the Official Secrets Act

با بررسی اجزای اطلاعاتی تصمیمات اتخاذ شده می‌توان به شواهدی تجربی در مورد دامنه و اهمیت دروندادهای عمده دست یافت: این دروندادها یا به محیط بین‌المللی مربوط می‌شوند و یا به محیط داخلی؛ در محیط بین‌المللی، به دلایل بهم پیوسته سیاسی، اقتصادی و استراتژیکی، توان بریتانیا در حمایت از منافع خویش و بویژه ایفای یك نقش مهم جهانی بسرعت در حال تنزّل بود؛ در محیط داخلی نیز تقاضای مسائل رفاهی و مصرفی در حال افزایش بود و به این اعتقاد جان می‌داد که پیوستن به اروپای غربی نوید بخش‌ترین و احتمالاً تنها راه برآوردن این تقاضاهاست. تفاوتهای زمانی چرخش اشخاص با نفوذ و کلّ ادارات نیز حائز اهمیت است و حداقل تا حدودی می‌توان آن را مشخص ساخت. همچنین «تصور استراتژیك» و یا تا حدودی «تصورات استراتژیك» عمده مجموعه نخبگان سیاسی و نیز بخش‌ها و افراد برجسته آن را احتمالاً می‌توان بازسازی کرد. با تشخیص روشن عناصر این تصورات احتمالاً می‌توان اهمیت نسبی آنها را در چرخش به سوی اروپا ـ که ممکن است از شخصی به شخص دیگر و از نهادی به نهاد دیگر تغییر کند ـ دریافت. بدین ترتیب، عملکرد نامطلوب اقتصاد داخلی را باید به همراه مسائل زیر مورد بررسی قرار داد: تقاضاهای فزاینده داخلی، مشکلات مربوط به استرلینگ و موازنه پرداخت‌ها، ناتوانی در حفظ یك نقش استراتژیك گسترده، تحول در «روابط ویژه» با ایالات متحده و در روابط جامعه کشورهای مشترك‌المنافع.

تجزیه و تحلیل نقش عناصر مثبت و منفی در اتخاذ تصمیم مذکور، می‌تواند به روشن شدن مطلب کمك کند: درك و بها دادن به نظرات اروپاییان نمونه‌ای از عناصر مثبت، و پیش‌بینی‌های غلط و انتظارات باطل در بارهٔ سایر جهانیان نمونه‌هایی از عناصر منفی‌اند. تشخیص میزان شناخت مسأله مورد مطالعه از طریق طبقه‌بندی آن براساس محور شناخت زیاد / کم و نیز بررسی آن در رابطه با تصمیمات عمدهٔ دیگر هم می‌تواند به تحلیل کنونی ما یاری رساند. «نظریه‌های سازگاری» نیز می‌توانند سودمند باشند. هرچند بروشنی نباید توقع داشت که بازسازیهای ما کامل باشند، ولی تلاش در دو زمینه ثمربخش به نظر می‌رسد: یکی آنکه با تجزیه و تحلیل نظری و بررسی مفصل تاریخی، بکوشیم تا دریابیم که طی چه فرایندهایی ناسازگاری میان عضویت و آرمانهای «سه محفل» ـ که برای دوگل کاملاً آشکار بود ـ برای نخبگان بریتانیا به لحاظ روانی غیرقابل تحمل گردید، و دیگر آنکه دریابیم مخالفت راسخ دوگل با ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا مشخصاً چه تأثیری بر این فرایندها داشت.

روش‌های مطالعاتی جدید و همه‌پرسی تنها از فایده محدودی برخوردارند. اگر این ابزارها بدرستی به کار گرفته شوند، شاخصهای معقولی برای گرایشات گذشته می‌باشند ولی با اینحال این ابزارها نه دوام و پایداری احتمالی گرایشات بلکه حداکثر می‌توانند میزان قوّت آنها را نشان دهند. با این دو ابزار هرگز نمی‌توان گرایشات احتمالی و تأثیر احتمالی وقایع آینده را پیش‌بینی کرد. در طی دوره مه ـ سپتامبر ۱۹۷۱ چندین روزنامه، «بی.بی.سی»[۱۳]، و نشریه «اینکانتر»[۱۴] به مجموعه‌ای از مطالعات و همه‌پرسی پیرامون گرایشات بریتانیا نسبت به جامعه اقتصادی اروپا دست زدند. این بررسی‌ها نشان داد که در رابطه با ورود بریتانیا، بیشتر مردم مخالف، گروه کوچکتری موافق، و بسیاری نیز مرددند. با این وجود، اکثراً پیش‌بینی می‌کردند که بریتانیا به این جامعه بپیوندد، زیرا این امر تنها به تصویب پارلمان بستگی داشت. همه‌پرسی انجام شده روی افراد نامبرده در «فرهنگ اشخاص نامی»[۱۵] و نیز ۶۷ مقاله پراکنده «اینکانتر» نشان می‌دادند که گرایشات نخبگان سیاسی بسیار مساعدتر بوده است. بدین‌سان اختلاف نخبگان سیاسی و افکار عمومی کاملاً مشخص شده است. هرچند مقالات ارسال شده به «اینکانتر» بسیار کمتر از آنند که بتوان براساس آنها به تعمیمی دست زد، امّا با تکیه بر آنها حداقل می‌توان فرضیه‌هایی در مورد رابطه همبستگی میان خصوصیات اجتماعی و استدلالهای ویژهٔ مثبت و منفی ارائه نمود.

سرانجام، از آنجا که چرخش بریتانیا به سوی اروپا تحولی بنیادی و مستلزم بازنگری در اهداف اساسی سیاست خارجی است، تجزیه و تحلیل برداشت‌های متحول ناظر بر «منافع ملّی» درگیر، می‌تواند ثمربخش باشد.

در ابتدا باید گفت که برای درك بهتر اظهارات آشفته سیاسی می‌توان با تجزیه و تحلیلی منظم به آنها ارتباطی معنی‌دار با «سطوح آرمانی» و «سطح اجرایی» مفهوم «منافع ملّی» بخشید («سطوح آرمانی» مشخصاً از سوی «اپوزیسیون»[۱۶] و «کنفرانس‌های حزبی»[۱۷] مطرح شده است و «سطح اجرایی» نیز با دولت و محیط‌هایی که روح عمل‌گرایی برآنها حاکم است، ارتباط بیشتری دارد).

---

13. B. B. C.
14. Encounter
15. Who's Who
16. Opposition
17. Party Conferences

استدلالهای مربوط به پیوستن بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا را با اندکی مسامحه می توان به دو بخش اقتصادی و سیاسی تقسیم نمود. اقتصاددانان با ارزشیابی هزینه های کوتاه مدت دوره انتقالی شدیداً مخالف پیوستن بریتانیا هستند. برآورد آنها از این هزینه ها بین ۷۰ تا ۸۸۰ و برآورد «کتاب سفید دولت»[۱۸] نیز ۴۴۲ میلیون پوند است. به همین نحو، برآوردهای بلندمدت هم بین دو قطب در نوسان است: یکی پیش بینی فرصت هایی بزرگ در بازاری بزرگ و تحت تأثیر انگیزه های روانی جدید، و دیگری پیش بینی های مبهمی مبنی بر ابتلای بریتانیا به مشکلات حل نشدنی موازنه پرداخت ها و تبدیل آن به سرزمینی حاشیه ای در اروپای غربی که دارای اقتصادی عقب افتاده است.

در زمینه سیاسی، استدلالهای اصلی حول دو محور می گردد: یکی محدود شدن حاکمیت بریتانیا و بویژه اختیارات پارلمان (با اشاره به خطرات از دست دادن هویت ملّی)، و دیگری افزایش نفوذ بریتانیا از طریق شرکت در تصمیمات جامعه اقتصادی اروپا. در مورد تأثیر ورود بریتانیا بر روابط آن با جامعه کشورهای مشترك المنافع و سایر کشورهای جهان، مخالفت های شدیدی به عمل آمده است.

در مذاکرات رسمی مربوط به جامعه اقتصادی اروپا در نیمه اول ۱۹۷۱ تمام این استدلالها به اشکال مختلف مطرح شدند. در مورد هیچیك از این استدلالها اتفاق نظری حاصل نشد، امّا با تجزیه و تحلیلی واقع بینانه احتمالاً می توان گفت که از محاسبات اقتصادی نمی توان نتیجه ای گرفت، حال آنکه محاسبات سیاسی ورود بریتانیا را تأیید می کند. هرچند بسیاری از منتقدین نسبت به محدودیت های حاکمیت بریتانیا و جوانب نامطلوب رویه های بوروکراتیك جامعه اقتصادی اروپا و سیاست کشاورزی آن بدبین هستند، ولی اکثر نخبگان سیاسی ـ و نه عامه مردم به طور کلّی ـ معتقدند که در مقام مقایسه، عضویت بریتانیا نفوذ بین المللی آن را افزایش خواهد داد.

برای درك ارتباط آن دسته از برداشت های «منافع ملّی» که در اظهارات سیاسی و بیانیه های رسمی ابراز می گردند و آن دسته از برداشت هایی که بر آرمانهای ملّی و پیشنهادات مربوط به سیاست خارجی اجرایی حاکمند، با استفاده از مقولات تحلیلی سطوح «آرمانی» و «اجرایی» می توان به تفکر سیاسی خویش نظم کارسازی بخشید. در ابتدا جا دارد تأکید کنیم که از نظر اکثریت قاطع شرکت کنندگان حاضر در مذاکرات مذکور، پیوستن به جامعه اقتصادی

---

18. the Government White Paper

اروپا به خودی خود ارزشی نداشته، بلکه به عنوان ابزاری برای افزایش نفوذ بریتانیا در جهان و حل مسائل اقتصادی‌اش سودمند است.

می‌توان گفت که اختلاف نامشهود ولی بنیادی موافقین و مخالفین بازار مشترك از آنجا ریشه می‌گیرد که هر گروه تحت تأثیر پیشینهٔ تاریخی بریتانیا و سنت ملّی آن از زاویه‌ای متفاوت به منافع بلندمدت بریتانیا می‌نگرد. هرچند می‌توان پذیرفت که هر دو گروه آرزوی بریتانیایی پیشرفته و بانفوذ را در سر دارند، امّا برداشت‌های آنها از آینده به طور بنیادی با یکدیگر اختلاف دارد. از نظر طرفداران بازار مشترك، در محیط بین‌المللی آینده توان اقتصادی و سیاسی یك قدرت متوسط محکوم به افول است؛ به اعتقاد این گروه ظاهراً تنها راه جلوگیری از این افول، شرکت در واحد بزرگتری است که از اهمیتی جهانی برخوردار بوده، بریتانیا نیز بتواند نفوذ قابل ملاحظه‌ای در آن داشته باشد. در مقابل، مخالفین بازار مشترك با نظر به گذشته و با ردّ اندیشه تضعیف هویّت مستقل بریتانیا، این اندیشه را مغایر پیشینه ملّی افتخارآمیز بریتانیا و باعث تضعیف پیوندهای سنّتی و محکم‌تر آن با ملل انگلیسی زبان می‌دانند. به نظر آنها بازگشت به گذشته‌ای اصلاح شده ولی اساساً مشابه غیرممکن به نظر نمی‌رسد. بظاهر موضع مردم نهایتاً از این گرایشات اساسی مایه می‌گیرد و ملاحظات گوناگونی که پیرامون منافع ملّی در مذاکرات مذکور ابراز شد، بیشتر نوعی دلیل تراشی بود تا استدلال عقلی.

پاره‌ای از مفاهیم بکار رفته در تحلیل «منافع ملّی»، سودمند می‌باشند. براساس این مفاهیم می‌توان به این مسأله پرداخت که چرا در محیط بین‌المللی که اساساً تغییر یافته بود، بریتانیا همچنان سیاست خارجی سنّتی خود را دنبال می‌کرد؛ علت این امر علاوه بر پاره‌ای عناصر گول زننده (مانند تلقی کردن جامعه کشورهای مشترك المنافع به عنوان تداوم امپراتوری بریتانیا، حمایت اقتصادی و استراتژیکی ایالات متحده، و انباشت دیون و بدهی ها)، این بود که بریتانیا آنچنان درگیر مسائلی مبرم بود که دیگر فرصت بازنگری کلّی سیاست خارجی خویش را نداشت. تنها از اواخر دهه پنجاه بود که عواقب افول امپراتوری بریتانیا، درگیری نظامی دائمی در اروپا، بی‌ثباتی جامعه کشورهای مشترك المنافع و موقعیت تبعی و نامطلوب بریتانیا در روابطش با ایالات متحده کاملاً مورد توجه تصمیم‌گیران قرار گرفت؛ و تنها به عنوان ثمره دیررس کاهش ارزش استرلینگ، تصمیم عقب‌نشینی از شرق سوئز در سال ۱۹۶۷، و وعده جدید ورود به جامعه اقتصادی اروپا بود که دولت «هیث» ـ که در سال ۱۹۷۰ روی کار آمده بود ـ بازنگری در ماهیّت و ملزومات «منافع ملّی» بریتانیا و کاربرد آن منافع به عنوان معیار ارزشیابی سیاست‌های سنّتی را آغاز کرد.

تداوم تصورات برخاسته از محیط های تاریخی متفاوت مثلاً در مورد مفهوم حاکمیّت، به مسائلی منجر می شود که تجزیه و تحلیل «منافع ملّی» متضمن روش های جالبی برای بررسی آنهاست. بریتانیا پس از خاتمه جنگ جهانی نتوانست از فرصت های خود در جهت کسب رهبری اروپای غربی استفاده کند؛ یکی از عوامل عمده مساعد ولی نسبتاً ناشناخته این امر را می توان در مسائل بسیار برجسته تر زیر جستجو کرد: درگیری بیش از حدّ در امور داخلی (از قبیل ایجاد دولت رفاهی و ملّی کردن مؤسسات) و مسائل داخلی ـ خارجی امپراتوری. بدین ترتیب، هرچند رهبران بریتانیا خواهان گسترش الگوهای سنّتی همکاری بین دولتی بودند، امّا در عین حال فرصت، توان و یا تمایلی برای توجه بیشتر به پیشنهادات اساسی اروپاییان در مورد توسعه همگرایی نداشتند.

تجزیه و تحلیل ناهماهنگی فزاینده توانایی ها و تعهدات بریتانیا می تواند به تعیین مجدد و تدریجی «گستره» سیاست خارجی آن کمك کند. بریتانیا برخلاف ژاپن و آلمان گستره سیاست خارجی خود را کاهش داد. از این گذشته، به عنوان روشی برای مطالعه سیاست اولیه بریتانیا مبنی بر «سه محفل هم مرکز» و تصمیم تدریجی اش مبنی بر تکیه روی اروپای غربی به منزلهٔ مهم ترین محفل، می توان به تجزیه و تحلیل بُعد مکانی[19] سیاست خارجی پرداخت. تشویش کنونی پیرامون ماهیت منافع ملّی بریتانیا را می توان براساس «تقارن زمانی امورِ به لحاظ زمانی نامتقارن»[20] و تداوم دو دسته مفاهیم و سیاست های سنّتی گذشته نگر و آینده نگر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. سرانجام، از میان معضلات گذشته و گزینش های آینده، اهمیت چرخش از جانب اولویت های سیاسی و استراتژیکی به سمت اولویت های اقتصادی شایسته تأکید است؛ این چرخش نشانگر پذیرش تدریجی وضعیتی است که در آن یك قدرت متوسط به تنهایی قادر به حفظ خویشتن نیست و باید به همکاری بین المللی متوسل شود، که این امر در نظریه به جایگزینی «اهداف محیطی» به جای «اهداف مالکانه» تعبیر شده است. در انتها باید گفت که احتمالاً مشکل ترین و اساسی ترین گزینش عبارت است از چشم پوشیدن از استقلالی که به طور فزاینده کارآیی خود را از دست می دهد و در مقابل روی آوردن به وابستگی متقابلی که هرچند حاکمیت را محدود ولی نفوذ را تقویت می کند.

---

19. spatial

20. contemporaneity of the non - contemporaneous

۴ـ تعامل یا کنش متقابل دولت‌ها [۳]

تحقیقات مربوط به منازعات و نظریه بازیها ابزارهای نظری کارسازی برای مفهوم‌سازی در مورد روابط بریتانیا با فرانسه در اختیار ما می‌گذارد، روابطی که مهم‌ترین عنصر مذاکرات اروپا بود، گواینکه گرایشات مربوط به آلمان احتمالاً عامل زمینه‌ای نیرومندتری بود. شاید بتوان گفت که با گذار از وضعیتی اساساً منازعه‌آمیز به وضعیت همکاری فزاینده-تدریجی و یا وضعیت نزدیکی تدریجی برداشت‌های هر دو طرف از «منافع ملّی»، این دو ملّت می‌توانند از تعارض ارزشیابی‌های خود در مورد مطلوبیت‌ها بکاهند. هنگامی که بریتانیا بتدریج از توجه خود به حفظ پیوندهای انحصاری با امریکا کاست، فرانسه به طور فزاینده ای نسبت به ورود بریتانیا به جامعه اقتصادی اروپا علاقه‌مند گردید چرا که می‌خواست بدین وسیله در مقابل گسترش روزافزون نفوذ آلمان توازنی برقرار کند. با ورود بریتانیا منافع بیشتری نصیب بریتانیا و فرانسه می‌گردد، گواینکه این منافع غالباً متفاوتند؛ بدین ترتیب، بازی «با حاصل جمع صفر» که در آن سود هر کشور به مثابه زیان طرف مقابل است، به بازی «با حاصل جمع غیرصفر» تبدیل می‌شود که در آن بازده یا منافع حاصل از بازی بسیار افزایش می‌یابد و تنها کاری که باید کرد، توافق بر سر تسهیم عادلانه این منافع است. این امر به نظریه چانه‌زنی و بویژه به تجزیه و تحلیل آن در مورد کاربرد تهدیدات مربوط می‌گردد. هم اکنون نزد هر دو دولت بریتانیا و فرانسه اعتبار و مطلوبیت نگرشی کاملاً منفی نسبت به یکدیگر بسیار کاهش یافته است. بسیار بعید به نظر می‌رسد که در جامعه اقتصادی اروپا فرانسه مخالفتی جدّی با منافع بریتانیا نشان دهد، چه این امر می‌تواند بریتانیا را به سوی آلمان جلب کند؛ به همین نحو بعید است که بریتانیا نیز چنین مخالفتی نسبت به فرانسه ابراز دارد و حتی بعیدتر از آن، به تجدید «روابط ویژه» خویش با ایالات متحده بکوشد.

یادداشت ها

فصل اول

1. 'The Art and Science of Politics', **Encounter** (Jan . 1971).

برای بررسی بیشتر این مسأله، ر.ك.

Karl W. Deutsch , 'On Political Theory and Political Action ' , **American Political Science Review**,lxv (Mar. 1971), pp. 11-27.

2. N. D. Palmer (ed.), **A Design for International Relations Research: Scope, Theory, Methods and Relevance,** Monograph 10, The American Academy of Political and Social Science (Oct. 1970), esp. pp. 294 ff.

۳ـ مقایسه کنید با توضیحات «ان. دی.پامر»[1] در

James C. Charlesworth (ed.) , **A Design for Political Science: Scope, Objectives and Methods,** Monograph 6, The American Academy of Political and Social Science (Dec. 1966), p. 87.

۴ـ البته گاهی اوقات نیز تفسیرهای وزارت خارجه و جامعه دانشگاهی یکسان می بودند که این امر می تواند تشویش انگیز تلقی شود، مثلاً در مورد چین در سالهای اولیه پس از جنگ و یا در مورد اتحاد شوروی در دهه شصت.

5. Palmer (ed.), **A Design for International Relations Research,** p. 303.

۶ـ در سراسر کتاب این واژه در مفهوم عام آن به کار می رود و کلیه مأمورین رسمی اداره مرکزی و نیز هیأتهای خارج را.در برمی گیرد.

---

1. N. D. Palmer

۷ـ مقایسه کنید با تعریف «گرنت هوگو» از سیاست خارجی در

Britain in Tomorrow's World (1969).

این اثر با برداشت روشن و ظاهراً مستقیمی از نحوهٔ عملکرد دیپلماسی بریتانیا نوشته شده است.
۸ـ دربارهٔ اختیارات نخست‌وزیر، ر.ك. گزارشات مربوط به سیاست تساهل و مماشات[2] [چمبرلین در مقابل هیتلر]، مانند

Lord Vansittart, **The Mist Procession** (1958) or **The Diplomatic Diaries of Oliver Harvey 1937 - 1940,** ed. John Harvey (1970);

در مورد اختیارات هیأت دولت نیز، ر.ك.

Patrick Gordon Walker, **The Cabinet** (1970; 2nd ed., 1972).

۹ـ برای آشنایی با «دیدگاه پیوند» به بخش ششم از فصل سوم مراجعه کنید.
۱۰ـ مقایسه کنید با الگوی «آلیسون» به نقل از «رابرت نویشتات»[3] در

Alliance Politics (1970), pp. 139-40.

11. Cmnd. 4107, 1969.

۱۲ـ ر.ك.

A. Dulles, **The Craft of Intelligence** (1963), p. 302, and J. N. Rosenau (ed.), **International Politics and Foreign Policy** (rev. ed., 1969), p. 245.

۱۳ـ مقایسه کنید با مفهوم «محافظه کاری پویا» در نظریه سازمان که «دونالد شون»[4] آن را در «سخنرانی های ریث»[5] در سال ۱۹۷۰ مطرح نمود.
۱۴ـ ر.ك. مقاله «سینگر» و «اسمال»[6] در

J. D. Singer (ed.), **Quantitative International Politics** (1968).

15. G. Urban, 'A Conversation with G. Lukacs', **Encounter** (Oct. 1971), pp. 331- 4.

۱۶ـ پیش بینی‌های دست اندرکاران دیگر موفقیت آمیز نیستند، گواینکه بر تجربه متکی‌اند و نه بر نظریه. مقایسه کنید با مورد «لرد کارینگتون»[7] در سال ۱۹۵۹ که در صدد بر آمد تا در وزارت دفاع اعتبار ادعای بی ثمر بودن تجربه را بررسی کند. مصاحبه وی با «ال. مارتین»[8] در نشریه «لیسنر»[9] (۷ ژانویه ۱۹۷۱، صفحهٔ ۱۶) آمده است. تجزیه و تحلیل ۴۵ مورد درگیری نیروهای بریتانیا از سال ۱۹۴۵ به بعد نشان داد که هیچیك از موارد مذکور از قبل پیش بینی نشده بود. همچنین جهت گیری اصلی سیاست خارجی بریتانیا در دورهٔ پس از جنگ

2. the appeasement
3. Robert E. Neustadt
4. Donald Schon
5. Reith Lectures
6. Small
7. Lord Carrington
8. L. Martin
9. **The Listener**

بروشنی براساس پیش‌بینی‌های نادرستی درمورد روابط آن در «سه محفل بزرگ» مبتنی بوده است.

17. K. Knorr and J. N. Rosenau, **Contending Approaches to International Politics** (1969).

فصل دوم

1. **The Study of International Relations** (1955), p. 498.

۲ـ مقایسه کنید با

J. Frankel, **The Making of Foreign Policy** (1963).

۳ـ در مورد مضمون اصطلاح روابط بین‌الملل تا حدودی تشویشی مفهومی وجود دارد و این اصطلاح هم به امور جاری در جهان و هم به مطالعه آن امور دلالت می‌کند. برای جلوگیری از این تشویش مفهومی هر جا مطالعه این امور مورد نظر باشد این اصطلاح را در داخل گیومه می‌آوریم.

۴ـ تك نگاری من تحت عنوان «منافع ملّی»[10] (۱۹۷۰) احتمالاً کوششی است پیش از موقع برای مطرح ساختن این موضوع.

۵ـ مقایسه کنید با

Herbert Kelman, **International Behaviour** (1965), p. 7.

6. 'Trends in International Relations Research', in N. D. Palmer (ed), **A Design for International Relations Research**, p. 24.

۷ـ ر.ك. نظرات «هارولد گتزکف»[11]، به نقل از

Alger, op. cit., p. 27.

8. N.D. Palmer (ed.), op. cit., pp. 83-7.

۹ـ ر.ك. مقاله «اچ. مورگنتا» در

N. D. Palmer (ed.), op. cit., pp. 69, 70.

این مقاله روی هم رفته (صفحات ۷۱ـ۶۷) تکرار موجزی است از دیدگاه اساسی «مورگنتا».

10. Arthur S. Banks and Robert Textor, **A Cross - Polity Survey** (1963); Bruce M. Russett, Hayward L. Alker Jr., Karl W. Deutsch, and Harold D. Lasswell, **World Handbook of Political and Social Indicators** (1964).

برای آشنایی با مسائل ناشی از کاربرد این داده‌ها، ر.ك.

Richard L. Meritt and Stein Rokkan (eds.), **Comparing Nations: The Use of Quantitative Data in Cross - National Research (1966)** and Raymond A. Bauer (ed.), **Social Indicators** (1966).

همچنین ،ر.ك.

Rudolph J. Rummel and others, **Dimensions of Nations** (1972).

11. Lewis F. Richardson, **Arms and Insecurity** (1960), and **Statistics of Deadly Quarrels** (1960); Quincy

---

10. **National Interest**

11. Harold Guetzkov

Wright, **A Study of War**, 2 vols. (1942); J. David Singer (ed.), **Quantitative International Politics** (1968).

12. J. D. Singer (ed.), op. cit., pp. 2ff.

۱۳ـ مقایسه کنید با نظرات «هارولد گتزکف» در

Charlesworth (ed.), op. cit., pp. 185-91.

۱۴ـ مقایسه کنید با

N. D. Palmer (ed.), op. cit., **passim**, esp. pp. 292-3.

15. James N. Rosenau (ed.), **International politics and Foreign Policy**, pp. 573-99.

16. H. Guetzkow (ed.), **Simulation in International Relations** (1963), p. 25.

۱۷ـ توضیحات بعدی عمدتاً براساس مقاله زیر مبتنی است:

William D. Coplin, 'The Impact of Simulation upon Theory of International Relations', in A. A. Said (ed.), **Theory of International Relations: The Crisis of Relevance** (1968).

این مقاله به نقل متون موجود در این زمینه می‌پردازد.

18. H. A. Simon, 'Theories of Decision - making in Economics and Behavioral Science', **The American Economic Review** (June 1959), p. 269. J. Frankel, **The Making of Foreign Policy**, pp. 185 ff.

19. 'Lewis F. Richardson's Mathematical Theory of War', **Journal of Conflict Resolution**, i. 3 (1957), pp. 27, 81.

فصل سوّم

۱ـ مقایسه کنید با

Oran R. Young, **Systems of Political Science** (1968), and A **Systemic Approach to International Politics** (1968); Morton Kaplan, **System and Process in International Politics** (1957); J. N. Rosenau (ed.), op. cit., pp. 71 ff.; R. N. Rosecrance, **Action and Reaction in the World Politics** (1963).

2. H. Lasswell and A. Kaplan, **Power and Society** (1950), ch. V.

۳ـ در بند «د» و بخش هفتم از همین فصل به این مقوله خواهیم پرداخت.

۴ـ ر.ك.

J. N. Rosenau (ed.), **Linkage Politics** (1969),

و نیز مقاله زیر که در اجلاس سالانه انجمن علوم سیاسی امریکا در سال ۱۹۷۱ ارائه شد:

'Theorising Across Systems: Linkage Politics Revisited'.

برای مطالعه یك اثر قدیمی‌تر، ر.ك.

J. W. Burton, **Systems, States, Diplomacy and Rules** (1968).

۵ـ ر.ك.

Comparative Politics, ii, 3 (Apr. 1970).

۶ـ ر. ك. بخش سوّم از فصل پنجم.

فصل چهارم

۱ـ برای مطالعه نخستین اثر کلاسیك مربوط به این تز، ر.ك.

David Mitrany, **A Working Peace System** (4th ed., 1946); see also 'The Functional Approach in Theoretical Perspective', **International Affairs** (July 1971);

برای تحلیل و نقد این تز، ر.ك.

I. L. Claude, **Swords into Plowshares** (1956; 3rd ed., 1964) and p. G. Bock, 'Functionalism and Functional integration', **International Encyclopedia of Social Sciences.**, Vii. 534 - 40.

2. Paul Taylor, 'The Functionalist Approach to the Problem of International Order: a Defence', **Political Studies**, xvi. 3 (1968), pp. 393- 410.

۳ـ برای مطالعه نظرات مخالف، ر.ك.

Ernst Haas, **The Uniting of Europe** (2nd. ed., 1968) and **Beyond the Nation - State** (1964), and Stanley Hoffmann,' Obstinate or Obsolete? The Fate of the Nation - State and the Case of Western Europe', **Daedalus** (summer 1966).

برای جمع‌بندی این بحث، ر.ك.

Roger D. Hansen, **World Politics**, xxi (1969), pp. 270-1.

همچنین، ر.ك.

A. Etzioni, **Political Unification** (1965); Leon Lindberg and Stuart A. Scheingold (eds.), 'Regional Integration: Theory and Research', **International Organization**, xxiv. 4 (Autumn 1970).

4. 'International Transactions and Regional Integration', **International Organization**, xxiv. 4 (Autumn 1970), pp. 732-63.

۵ـ مقایسه کنید با

Ernst B. Haas, 'The Study of Regional Integration: Reflections on the Joy and Anguish of Pretheorizing', ibid., pp. 607-48.

6. Leon Lindberg: **The Political Dynamics of European Economic Integration** (1963); 'Political Integration as a Multidimensional Phenomenon requiring Multivariate Measurement', **International Organization**, xxiv . 4 (Autumn 1970), p. 665.

۷ـ ر.ك. بخش دوم از فصل ششم.

8. E. B. Haas, 'International Integration, the European and the Universal Process', D. J. Hekhuis, C. G. Mc Clintock, and A. L. Burns (eds.), **International Stability** (1964), p. 230.

۹ـ مقایسه کنید با تردیدهای پروفسور «دویچ» که در سطور قبل به آنها اشاره شد.

10. E. B. Haas, 'The Uniting of Europe and Uniting of Latin America', **Journal of Commom Market Studies** (June 1967), quoted by Hansen, loc. cit.

۱۱ـ «هاس» بعدها در نظراتش تجدید نظر کرد. به مقاله وی در نشریه «سازمان بین‌المللی» (پاییز ۱۹۷۰) و

خلاصه نظرات او در بخش بعدی همین فصل مراجعه کنید.

12. **Economic Theory and Underdeveloped Regions** (1957). See Hansen, op. cit.

۱۳ـ اولین بار «فیلیپ اشمیتر»[12] بود که تمایز «گستره» و «سطح» را در زمینه ساخت و کار تسری مطرح نمود:

'Three Neo - Functional Hypotheses about International Integration', **International Organization,** xxiii (Winter 1969), pp. 161-6.

۱۴ـ بویژه، ر.ك.

Ronald Inglehart, 'An End to European Integration?' **American Political Science Review,** lxi (Mar. 1967), pp. 91-105.

سنجش افکاری که در سال ۱۹۶۸ در فرانسه به عمل آمد، تحلیل «اینگلهارت»[13] را قویاً تأیید کرد؛ ر.ك.

'Les Francais et L'unification de l'Europe d'apres un sondage de la SOFRES', **Revue francaise de science politique,** xix. 1 (Feb. 1969), pp. 145-70.

فصل پنجم

1. R. C. Snyder, H. W. Bruck, and Burton Sapin, **Foreign PolicyDecison - Making** (1962, originally published 1954).

2. H. and M. Sprout, 'Environmental Factors in the Study of International Relations', in Rosenau (ed.), **International Politics and Foreign Policy,** and J. Frankel, **The Making of Foreign Policy** (1963).

۳ـ این امر تنها اخیراً صورت گرفته است. در سال ۱۹۶۲ این اصطلاح را برای عنوان «فرعی» کتابم در این زمینه به کار بردم، زیرا نسبت به پذیرش آن از سوی خوانندگان بریتانیایی تردید داشتم.

۴ـ ر.ك.

Snyder et al., op. cit., or Glenn D. Paige, **The Korean Decision** (1968).

۵ـ مقایسه کنید با بحث دقیق و مبسوط «اس. وربا»[14] در

K. Knorr and S. Verba (eds.), **The International System: Theoretical Essays** (1961), or Rosenau (ed.), op. cit., pp. 217 ff.

همچنین، ر.ك. نوشته من تحت عنوان

The Making of Foreign Policy, ch. xii.

6. Ibid., chs. xiii - xv.

7. **A Strategy for Decision: Policy Evaluation as a Social Process** (1963); excerpt in Rosenau, op. cit., pp. 207 ff.

8. G. T. Allison, 'Conceptual Models and the Cuban Missile Crisis', **The American Pol. Science Review**

---

12. Philipe C. Schmitter
13. Inglehart
14. S. Verba

(Sept. 1969), pp. 689-718.

این تحلیل در اثر زیر به کار گرفته شد:

R. Neustadt, **Alliance Politics** (1970).

۹ـ برای مثال، «رابرت جرویس»[15] در

'Hypotheses on Misperception', **World Politics**, xx (Apr. 1968), pp. 454-79 or in Rosenau., op. cit., pp. 239 ff.

10. **Élite Images and Foreign Policy Outcomes — a Study of Norway** (1968).

همچنین، ر.ك. نوشته من تحت عنوان

The Making of Foreign Policy, pp. 105 - 10.

۱۱ـ بخش حاضر براساس این نوشته‌های من مبتنی است:

my monograph **National Interest** (1970) and **The Making of Foreign Policy**, chs. vii - x.

12. J. K. Holsti, 'National Role Conceptions in the Study of Foreign Policy', **International Studies Quarterly** (Sept. 1970), pp. 233 - 309.

13. David O. Wilkinson, **Comparative Foreign Relations: Framework and Methods** (1969), pp. 6-11.

فصل ششم

۱ـ برای آشنایی با متون جدید مربوط به تجزیه و تحلیل منازعات، ر.ك.

J. Frankel, **International Politics: Conflict and Harmony** (1969 and 1973); M. Nicholson, **Conflict Analysis** (1970); Nigel Forward, **The Field of Nations** (1971); A. Rapoport, **Fights, Games and Debates** (1960). see also Lewis Coser, **The Functions of Social Conflict** (1956), and K. Waltz, **Man, the State and War: a Theoretical Analysis** (1959).

متون مربوط به هر یك از دیدگاهها، در بخشهای آینده مورد اشاره قرار می‌گیرند.

2. **Discord and Collaboration** (1962).

۳ـ طبق برخی از تعابیر ارائه شده از نظرات مارکس ـ که به نظر من هم پذیرفتنی است ـ حتی در جامعه بی‌طبقه و عاری از منازعهٔ کمونیستی نیز نه همه منازعات بلکه صرفاً منازعه طبقاتی از بین می‌رود که این امر سایر منازعات را کنترل‌پذیر می‌سازد.

۴ـ پارگرافهای بعدی عیناً از این نوشته من تکرار می‌گردند:

International Politics, pp. 50 - 2.

۵ـ برای بررسی اساسی این نظریه، ر.ك.

Thomas G. Schelling, **The Strategy of Conflict** (1960); Fred C. Ikle, **How Nations Negotiate** (2nd ed., 1967); Roger Fisher, **Basic Negotiating Strategy** (1971).

---

15. Robert Jervis

6. John Nash : 'Two Person Co - operative Games', **Econometrica,** xxi (1953), pp. 128 - 40, see also Rapoport and Forward, op. cit.

فصل هفتم

۱ـ ر.ك. فصل‌های سوّم و چهارم.
۲ـ ر.ك. فصل پنجم.
۳ـ ر.ك. فصل پنجم.

منابع مطالعه

ARON, R., **Peace and War.** 1967. A comprehensive philosophical and sociological analysis.

BANKS, A. S. and TEXTOR, R. B., **A Cross - Polity Survey.** 1963. One of the two leading social data surveys.

BOULDING, K. E., **Conflict and Defense; a General Theory.** 1962.

BURTON, J. W., **Systems, States, Diplomacy and Rules.** 1968. Based upon systems analysis.

DEUTSCH, K. W., **Nationalism and Social Communication.** 1953.

—, **Political Community at the International Level.** 1954.

—, **Political Community and the North Atlantic Area.** 1957. Major contributions to the theory of social communication.

—, **The Analysis of International Relations.** 1968. A Lucid introduction to international relations.

ETZIONI, A., **Political Unification.** 1965. A contribution to the theory of integration.

FISHER, R., **International Conflict for Beginners**, 1969; published in U. K. as **Basic Negotiating Strategy,** 1971. The latest contribution to the theory of bargaining.

FORWARD, N., **The Field of Nations.** 1971. A brief introduction to theories of conflict and bargaining.

FRANKEL, J., **International Politics: conflict and Harmony.** 1969. A non - technical analysis of the role of conflict in international relations.

—, **National Interest.** 1970. Analysis of the Place of national interest in foreign policy.

—. **The Making of Foreign Policy.** 1963. A contribution to the decision - making approach.

HAAS, E., **The Uniting of Europe.** 1958, 2nd ed. 1968.

—, **Beyond the Nation - State.** 1964. Major contributions to the functionalist thesis.

HERMANN, C. F., **Crises in Foreign Policy. A Simulation Analysis.** 1969. An up - to - date introduction to simulation.
HOFFMANN, S. (ed.), **Contemporary Theory in International Relations.** 1960. A clear analysis of the state of theory in the early sixties.
IKLE, F. C., **How Nations Negotiate.** 1964. Application of bargaining theory to diplomacy.
KAPLAN, M. (ed.), **New Approaches to International Relations.** 1968. Essays on new developments.
—, **System and Process in International Politics.** 1957. An early classic statement of systems analysis.
KELMAN, H. C. (ed.), **International Behavior.** 1965. Introduction to psychological approaches.
KNORR, K. and ROSENAU, J. N. (eds.), **Contending Approaches to International Politics.** 1969.
—, and VERBA. S. (eds.), **The International System: Theoretical Essays.** 1961. Essays on new developments in theory.
LINDBERG, L., **The Political Dynamics of European Economic Integration.** 1963. Contribution to the theory of integration.
MITRANY, D., **A Working Peace System.** 1943; 4th ed. 1946. The classic original statement of the functionalist thesis.
MODELSKI, G., **A Theory of Foreign Policy.** 1962.
NICHOLSON, M., **Conflict Analysis.** 1970. A clear brief introduction.
PAIGE, G. D., **The Korean Decision.** 1968. The most detailed case - study based on the decision - making approach.
RAPOPORT, A., **Fights, Games, and Debates.** 1960. A readable early statement of theories of conflict.
RICHARDSON, L. F., **Arms and Insecurity.** 1960.
—, **Statistics of Deadly Quarrels.** 1960. Classic mathematical treatment of arms races.
ROSECRANCE, R. N., **Action and Reaction in World Politics.** 1963. Application of systems analysis.
ROSENAU, J. N. (ed.), **International Politics and Foreign Policy.** 1961. A major rev. ed., 1969. Comprehensive reader which covers the whole spread of contemporary international theory without overlap.
—, **Linkage Politics.** 1969. Selection of essays based on the linkage theory.
—, **The Scientific Study of Foreign Policy.** 1971. Amajor contribution to foreign policy analysis.
RUSSETT, B. M. and others. **World Handbook of Political and Social Indicators.** 1964. One of the two leading social data surveys.
— **International Regions and the International System.** 1967. A leading analysis of re-

gionalism.
SCHELLING, T. C., **The Strategy of Conflict.** 1960. The classical original statement of the theory of bargaining.
SINGER, J. D., **Quantitative International Politics.** 1968. Essays illustrating the application of quantification.
SNYDER, R. C. and others, **Foreign Policy Decision - Making.** 1962. The classic statement of the decision - making approach.
WRIGHT, Q., **The Study of International Relations.** 1955. An authoritative summary of the earlier approaches.
YOUNG, O. R., **Systems of Political Science.** 1968.
—, **A Systemic Approach to International Politics.** 1968. Detailed presentations of systems analysis.

MAJOR PERIODICALS

Amreican Political Science Review
Conflict and Co - operation
Foreign Policy
International Organization
International Studies Quarterly
Journal of Conflict Resolution
Journal of Peace Research
Orbis
Political Quarterly
World Politics

واژه نامه

A

abstract — انتزاعی، مجرد، نظری، ذهنی
accumulation of data — انباشت داده ها
action — کنش، عمل، اقدام
actor — بازیگر، کنشگر
actual power — قدرت بالفعل، قدرت عملی
adaptation — انطباق، تطبیق
adaptive behaviour — رفتار انطباقی
additive — جمعی، افزودنی
aggregate data — داده های کلّی، داده های انبوهشی
aggregate data analysis — تحلیل انبوهه داده ها
aggregative — کلّی، انبوهشی
aggressive behaviour — رفتار پرخاشگرانه، رفتار تهاجمی
aggressive instinct — غریزه پرخاشگری
ahistorical — غیرتاریخی
allegiance — تابعیت، وفاداری
alliance — اتحاد
alliance politics — سیاست اتحاد
all-out nuclear war — جنگ هسته ای همه جانبه، جنگ هسته ای همه گیر یا همگانی
all-out war — جنگ همه جانبه
ally-mediator — متحد ـ میانجی
alternative — جایگزین، شِق، جانشین
amalgamation — ادغام
analogy — قیاس، تمثیل، شباهت
analytical — تحلیلی
analytical framework — چارچوب تحلیلی
anthropology — انسان شناسی
appeasement — سیاست تساهل و مماشات • چمبرلین در مقابل هیتلر
applicability — قابلیت کاربرد ـ کاربردپذیری، اعمال پذیری
application — کاربرد، اِعمال
applied studies — مطالعات کاربردی
appraisal — ارزیابی
approach — دیدگاه، برخورد، نگرش،

روابط دو متغیره bivariate relations

فرامرزی، برون مرزی boundary-crossing

دیوان سالاری، بوروکراسی، دستگاه اداری bureaucracy

دیوان سالار، بوروکرات bureaucrat

مدل سیاسی بوروکراتیك، مدل سیاست بوروکراتیك bureaucratic political model

C

توانایی، توانمندی، قابلیت capability

ظرفیت، توانایی، توانمندی capacity

مقوله بندی categorization

مقوله category

علّی causal

داده های سرشماری census data

گرایش مرکزی آماری central statistical tendency

ارزش های محوری central values

بازی بزدل chicken game

فرایند یا روند دوری، روند دایره ای circular process

محصور، بسته circumscribed

کارمندان دولت، کارمندان کشوری Civil Dervice

طبقه بندی classification

تحلیل خوشه ای، تحلیل خوشه ها، تحلیل گروهی cluster analysis

ائتلاف coalition

کدبندی کردن، تدوین کردن، وضع کردن codify

قهر، فشار، اجبار coercion

قهرآمیز، قهری، اجباری coercive

شناخت cognition

برداشت، رویکرد، رهیابی، رهیافت

ترتیبات، آرایشات arrangements

آرزو aspiration

سطح آرزو، سطح آرزویی، سطح آرمانی aspirational level

ارزیابی assessment

فرض، مفروضه assumption

تداخل منطقه ای نامتقارن asymmetrical regional overlap

عدم تقارن، ناهماهنگی، ناهمخوانی asymmetry

گرایش، نگرش، طرز تلقی attitude

قدرت و اعتبار اسنادی attributed power and prestige

استقلال، استقلال داخلی، خودمختاری autonomy

میانگین، معدل، متوسط average

B

توازن، موازنه balance

توازن قدرت، موازنه قدرت balance of power

موازنه گر، توازن بخش balancer

چانه زنی bargaining

شهرت چانه زنی bargaining reputation

تحقیقات بنیادی basic research

رفتار behaviour

رفتارگرایان behaviouralists

علوم رفتاری behavioural sciences

رفتارگرایی behaviourism

رفتارگرایان behaviourists

دو جانبه bilateral

وضعیت دو قطبی bipolarity

نظام دو قطبی bipolar system

محدودیّت constraint
ساخت، سازند construct
ساخت، ساختمان construction
ساخت گرایی constructivism
تحقیقات مصرف کننده، تحقیقات مربوط به مصرف کنندگان consumer research
سیاست سدّ نفوذ، سیاست تحدید containment policy
contemporaneity of the non contemporaneous
تقارن زمانی امور به لحاظ زمانی نامتقارن
تحلیل محتوایی content analysis
بافت context
مجاور contiguous
پیوستار، زنجیره، طیف continuum
اعتبار، مناسبت، راحتی convenience
سلاحهای متعارف، سلاحهای غیرهسته‌ای conventional weapons
منطق متعارف، منطق مرسوم conventional wisdom
تقارب، همگرایی convergence
بازیگر مرکزی core actor
بخش مرکزی core sector
رابطه متقابل، همبستگی correlation
مدل همبستگی correlational model
تأثیر بخشی هزینه ها cost effectiveness
استراتژی ضدشهر یا حمله به شهرها counter-city strategy
استراتژی ضدنیرو یا حمله به نیروهای دشمن counterforce strategy
همتا counterpart

شناختی cognitive
رفتارگرایی شناختی cognitive behaviourism
انسجام، یکپارچکی، پیوستگی coherence
عقل سلیم، فهم عامه common sense
ارتباطات communication
روش های تطبیقی، روش های مقایسه ای comparative methods
جزء، مؤلفه component
مفهوم، برداشت، تصور concept
ادراك، دریافت، برداشت، تصور، مفهوم conception
چارچوب مفهومی conceptual framework
مفهوم سازی، مفهومی ساختن conceptualization
نظام مفهومی conceptual system
شورای هماهنگی اروپا، کنسرت اروپا، اتفاق اروپا Concert of Europe
ساخت عینی، ساخت ملموس concrete construct
الگوی حاکمیت مشترك condominium pattern
منازعه، کشمکش، ستیزه، تعارض conflict
conflict resolution approach
دیدگاه حلّ و فصل منازعات
تجانس congruence
تجانس congruity
توافق عام، اتفاق نظر، اجماع، وفاق consensus
محافظه کاری conservatism
نظریه سازگاری consistency theory
هماهنگی consonance
عوامل ثابت constants
consitutional theory of the Civil Servants
نظریه حقوق اساسی در باب کارمندان دولت

تقسیم دوگانه، طبقه‌بندی دوگانه، dichotomy
تقسیم دوبخشی، معضل، دوراهی، تضاد
تمایزگذاری، تفکیك، differentiate
مشتق گیری، فاصله‌گیری
انتشار، پخش diffusion
معضل، معما، دوراهی، تنگنا dilemma
کارمندان دیپلماتیك، Diplomatic Service
دستگاه دیپلماتیك
جهت‌مندی، جهت‌گیری directionality
واگرایی، فروپاشی، تجزیه disintegration
ناهماهنگی dissonance
نمودار توزیع distribution profile
اختلال، آشفتگی disturbance
دکترین، آیین، آموزه doctrine
داخلی domestic
محدودیّت‌های داخلی domestic constraints
محیط داخلی domestic environment
فشارهای داخلی domestic pressures
تکرار، نسخه‌برداری duplication
پویا dynamic
پویایی‌شناسی، تکاپوشناسی، dynamics
پویایی، پویش
پویایی dynamism
بدکارکردی dysfunctional

E

انسان اقتصادی economic man
آمار انتخاباتی electoral statistics
عنصر element
نخبگان élites
تکمیلی بودن نخبگان élites complementarity
تجربی empirical
رقابتی emulative

اعتبار credibility
شکاف در اعتبار، credibility gap
اختلاف در اعتبار
تصمیم بحرانی crisis decision
بین‌المللی، بین کشوری، cross-national
چند کشوری
تصاعدی، بالنده، فزاینده، تراکمی cumulative
سیبرنتیك، علم ارتباطات و کنترل cybernetics
تحولات دوری cyclical changes
بدبینانه، شکاکانه cynical

D

داده‌ها data
مقیّد به داده‌ها data-bound
گردآوری داده‌ها data-gathering
داده‌سازی data-making
داده‌پردازی data-processing
مذاکره، مباحثه، مناظره debate
تصمیم decision
واحد تصمیماتی، decisional unit
واحد تصمیم‌گیری
دامنه تصمیم decision-latitude
تصمیم‌گیران decision-makers
دستگاه decision-making apparatus
تصمیم‌گیری
نظریه قیاسی deductive theory
تعدیل دامنه جنگ، deescalation
کاهش دامنه جنگ
آمار جمعیتی demographic statistics
نمایش demonstration
متغیر وابسته dependent variable
توصیف، تشریح description
بازدارندگی deterrence

fragmentation تقطیع، تجزیه، تفکیك
framework چارچوب
frontiersmen پیشگامان
function کارکرد، کارویژه، تابع (در ریاضی)
functional کارکردی
functionalism کارکردگرایی
futurology آینده شناسی

G

game بازی
game of chance بازی شانسی، بازی قمار
games theory نظریه بازیها
general کلّی، عمومی، عام
generalization تعمیم
General Systems Theory (GST) نظریه عمومی سیستم‌ها
generation gap شکاف نسل‌ها، شکاف میان نسل‌ها، فاصله نسل‌ها
global system نظام جهانی
great powers قدرتهای بزرگ
Gross National Product (G.N.P) تولید ناخالص ملّی
guns or butter توپ یا کره، تسلیحات یا رفاه

H

hallmark معیار، رکن، مشخصه، نقطه عطف
hard data داده‌های موثق
high politics سیاست عالی
homeostasis تعادل حیاتی، خودایستایی
homogeneity تجانس
hypothesis فرضیه

«end of the world» game بازی آخرالزمان
environment محیط
environmental factors عوامل محیطی
epistemological شناخت شناسانه، معرفت شناختی، شناختی
epistemology شناخت شناسی، معرفت شناسی
equalizer برابر ساز، معادله گر، تعادل بخش، موازنه گر، توازن بخش
equilibrium تعادل، توازن
escalation تصاعد دامنه جنگ، بالا گرفتن دامنه جنگ
esoteric باطنی، درونی، غامض، مبهم
ethology رفتار شناسی، علم عادت شناسی
ethos عادات، خلقیّات، خلق و خوی، روحیه، ارزش‌ها، ویژگی‌ها
evaluation ارزشیابی
exemptions معافیت‌های گمرکی
expectations انتظارات، توقعات
experimentation آزمایش
explanation تبیین، توضیح

F

factor عامل
falsification test آزمایش ابطال، آزمایش بطلان
family of nations خانوادهٔ ملل
feedback بازخوران، پسخور، بازتاب
first strike strategy استراتژی ضربه اوّل یا نخست
fixed-sum-game بازی با حاصل جمع ثابت
forecast پیش بینی
foreign policy سیاست خارجی
formulation قاعده پردازی، صورت بندی، تدوین، تنظیم

I

ideal type — نوع آرمانی، آرمانی، نوع مثالی
«if...then» pattern — الگوی شرطی «اگر... آنگاه»
image — تصور، صورت ذهنی، تصویر ذهنی
imitative — تقلیدی
implications — اشارات، دلالت‌ها، نتایج، عواقب، آثار، ملزومات، تبعات
implicity — تلویح
incremental — تدریجی، مرحله‌ای، اضافی
independent yariable — متغیر مستقل
inductive theory — نظریه استقرایی
inflexible construction — ساخت انعطاف ناپذیر، ساخت غیر منعطف
influence — نفوذ، تأثیر
input — درونداد، ورودی
insight — دریافت، برداشت، بینش، دید، آگاهی
instability — بی‌ثباتی
institution — نهاد
institutional — نهادی
institutionalization — نهادینه سازی، نهادی کردن
instrument — ابزار، وسیله، شیوه، سند (حقوقی)
instrumental — ابزاری
instrumentality — وساطت، کارسازی، وسیله، ابزار
insularity — جزیرگی، حالت جزیره‌ای
intangible — ناملموس، نامحسوس
integration — همگرایی، وحدت، یکپارچگی، ادغام
integrationists — همگرایان، طرفداران همگرایی
intellectual — عقلی، منطقی، نظری، ذهنی، فکری، فرهنگی
intellectual affinity — پیوند فکری، قرابت فکری
intellectual apparatus — دستگاه فکری، نظام فکری
intentions — مقاصد، اهداف
interaction — کنش متقابل، تعامل
interconnection — بهم پیوستگی، همبستگی
interdependence — وابستگی متقابل، بهم وابستگی، بهم پیوستگی، همبستگی
interdisciplinary — میان رشته‌ای، چند رشته‌ای
interest aggregation — تجمع منافع
interest articulation — بیان منافع
interest group — گروه ذینفع یا هم‌سود
interests consensus — وحدت منافع
intergovernmental cooperation — همکاری بین دولتی، همکاری میان حکومت‌ها
international civil servants — کارمندان (مؤسسات) بین‌المللی
international global system — نظام بین‌المللی جهانی
international institution — نهاد بین‌المللی
international officials — مقامات بین‌المللی
international organization — سازمان بین‌المللی
international relations — روابط بین‌الملل
international society — جامعه بین‌المللی
international system — نظام بین‌المللی
international theory — نظریه روابط بین‌الملل
interpolation — درونیابی، واسطه‌یابی
interpretation — تفسیر، تعبیر
interrelation (ship) — رابطه متقابل
interstate relations — روابط بین دولتی، روابط میان کشورها
intervening variables — متغیرهای واسطه، متغیرهای دخیل
interview — مصاحبه

management of power	مدیریت قدرت
matching	جورسازی، جور کردن
mathematical purists	طرفداران پاکی ریاضیات
maximin	بیشترین کمینه
mean	میانگین، معدل، متوسط
measurement	اندازه گیری، سنجش
mechanics	ساخت و کار
mechanism	ساخت و کار
median	میانه (در آمار)
metapolitics	فراسیاست
method	روش
methodological	روش شناختی
methodology	روش شناسی
method-oriented approaches	دیدگاههای روش گرا
micro-theory	نظریه خرد
middle powers	قدرتهای متوسط
mid-term theory	نظریه میان مدت، نظریه میان برد
milieu goals	اهداف محیطی
minimax	کمترین بیشینه
misperception	ادراک غلط، برداشت نادرست، تصور نادرست، کج فهمی
mixed-motive-game	بازی با انگیزه مختلط یا مرکب
mixed strategy	استراتژی مختلط، استراتژی مرکب
mode	نما (در آمار)
model	مدل
moods	روحیّات، خلقیّات
motivation	انگیزش، انگیزه
multidisciplinary	چند رشته‌ای
multilateral	چند جانبه
intractable	سرکش، جان سخت، پیچیده، بغرنج، ناسازگار
intra-national	درون ملّی، داخلی
intrasocietal	درون اجتماعی
intrusive system	نظام نفوذی، نظام مداخله گر
intuitive cognition	شناخت مستقیم یا شهودی
investigation	بررسی، تحقیق
isolationism	انزواگرایی

j

jargon	زبان تخصصی

L

lead-time	زمان انجام کار، زمان سبقت
learning	یادگیری، فراگیری و اقتباس
legitimacy = legitimation	مشروعیت
level of analysis	سطح تحلیل
limited warfare	جنگ محدود
linkage	پیوند، ارتباط
linkage approach	دیدگاه پیوند
lobby	گروه ذینفوذ
logic	منطق
logical	منطقی
logic of isomorphism	منطق همشکلی
loop	حلقه، جریان، مدار، دور زدن، جریان یافتن
lore	محتوی، تعالیم، فرهنگ قومی
low politics	سیاست عادی
loyality	وفاداری

M

macro-theory	نظریه کلان
maladaptive behaviour	رفتار غیرانطباقی

multipolarity وضعیت چند قطبی
multipolar system نظام چند قطبی
multivariate چند متغیّره

N

naïve model مدل خام
national goals اهداف ملّی
national interest منافع ملّی
national purposes اهداف ملّی، مقاصد ملّی
nation-state دولت ملّی، کشور ملّی
negative prediction پیش بینی سلبی
negotiation مذاکره
neo-functionalism نوکارکردگرایی
net achievement capability توانایی توفیق خالص
nominal numbers ارقام اسمی
nominal scale معیار صوری، معیار اسمی
non-additive غیرجمعی، غیر افزودنی
non-crisis behaviour رفتار غیربحرانی
nonstate غیردولتی
non-zero-sum-game بازی با حاصل جمع غیرصفر
norm هنجار، قاعده، معیار، الگو
normative تجویزی، هنجاری، هنجارآفرین، دستوری
notion مفهوم، تصور، اندیشه
not viable بقا ناپذیر
N-person zero-sum game بازی چند نفره با حاصل جمع صفر

O

objective عینی، علمی یا بی طرفانه، واقع بینانه
objectives اهداف
observation مشاهده
Occam's Razor قاعده فلسفی «عدم تکثیر بی مورد واحدها»
ontological هستی شناختی، وجود شناختی، وجودی
ontology وجودشناسی، هستی شناسی
open system دستگاه بلز (در ریاضی)، نظام باز
operation عملیات، عمل، عملکرد، نحوه عملکرد
operational اجرایی، عملیاتی، عملی، کاربردی
operationalize اجرایی کردن یا شدن، عملیاتی کردن یا شدن
opinion poll نظرسنجی، سنجش افکار
opportunity forecast پیش بینی فرصت ها
opposite number همتا
optimal بهینه
optimum بهینه
organismic analogy قیاس سازواره ای، قیاس آلی
organization سازمان، نظام، تنظیم
organizational سازمانی
organizational process model مدل فرایند سازمانی
orientation جهت گیری، جهت مندی، سوگیری
outcome حاصل، فرجام، بازده
output برونداد، خروجی
overlap تداخل
overlapping متداخل
overriding principle اصل فراگیر

P

pace سرعت

policy-oriented سیاست گرا
policy-oriented prediction پیش بینی معطوف به سیاست گذاری، پیش بینی سیاست گرایانه
political masters زمامداران، خداوندان سیاست
Political-Military Exercise تمرین سیاسی- نظامی
politician سیاستمدار، سیاست باز
politicization سیاسی شدن، سیاسی کردن
politics as usual سیاست معمولی، سیاست متداول
polity نظام حکومتی
possession goals اهداف مالکانه
power relationships روابط قدرت، روابط مبتنی برقدرت
post-decisional stage مرحله بعد از تصمیم گیری، مرحله مابعد تصمیم گیری
postulates اصول موضوع، اصول مفروض، بدیهیات
power politics سیاست قدرت
power potential قدرت بالقوه
post-behavioural مابعد رفتاری
post-behaviourism مابعد رفتارگرایی
practitioners دست اندرکاران
pragmatism عمل گرایی
precondition پیش شرط، شرط لازم
pre-decisional stage مرحله قبل از تصمیم گیری، مرحله ماقبل تصمیم گیری
prediction پیش بینی
prescientific ماقبل علمی
pressure group گروه ذینفوذ، گروه فشار
prestige اعتبار، وجهه، حیثیت
presupposition پیش فرض، فرض قبلی
pre-theory پیش نظریه

package deal معامله یکجا، معامله چکی، معامله کلّی
paradigm نمونه عالی
parameter عامل، عامل ثابت
parameters of action عوامل کنش، عوامل مؤثر بر اعمال
part-culture پاره فرهنگ
pattern الگو، طرح
pattern prediction پیش بینی الگویی
pay-off بازده
peace research approach دیدگاه تحقیقات صلح
penetrated تحت نفوذ
penetrated political system نظام سیاسی تحت نفوذ
penetration نفوذ، رخنه، رسوخ
penetrative نفوذی
perception ادراک، برداشت، تصور، دریافت
periodical دوره ای، ادواری، دوری، متناوب، تناوبی
permutation جایگشت
peripheral پیرامونی، حاشیه ای، فرعی
peripheral sector بخش پیرامونی
persuasion ترغیب
pervasive rationalization عقلانیت فراگیر
pluralist society جامعه کثرت گرا، جامعه چندگونه
point prediction پیش بینی موردی
polemical جدلی، مباحثه ای، استدلالی، مجادله انگیز
policy سیاست، خط مشی
policy-makers سیاست گذاران
policy-making سیاست گذاری

ranking رتبه بندی، طبقه بندی، درجه بندی
rational عقلی، عقلایی، عقلانی، منطقی
rational abstractions انتزاعات عقلی
rationality عقلانیت
rationalism عقل گرایی، خردگرایی
rationalization عقلانی کردن، دلیل تراشی، توجیه، توجیه عقلی
rational policy model مدل سیاست عقلانی
reaction واکنش، عکس العمل
reactive واکنشگر، واکنشی، عکس العملی
realism واقعگرایی
realists واقعگرایان
reductionism تقلیل گرایی
regularity قانونمندی، نظم
relevance اعتبار، مناسبت، ارتباط
replicable تکرارپذیر، قابل تکرار، تجدیدپذیر
replication تکرار، تجدید
responiveness پاسخگویی
retrieval بازیافت، بازیابی، استخراج
role نقش
rules of the game قواعد بازی

S

saddle-point نقطه زینی
salience برجستگی
scatter of variance پراکندگی پراش
scheme طرح
scholar محقق
scientific jargon زبان علمی
scientism علم گرایی
scientists علم گرایان، دانشمندان
scope گستره، پهنه، حیطه

prisoner's dilemma game بازی معّمای زندانی
procedural شکلی، رویه ای، مرسوم
procedure رویه، روش، روال
process فرایند، روند، جریان
processual model مدل جریانی
projection فرافکنی، برون فکنی، تعمیم، پیش بینی، تصویر
proposition گزاره
provocateur محّرك، تحریك کننده
prudent defensive strategy استراتژی دفاعی احتیاطی
psychology of motivation روان شناسی انگیزش
public administration اداره امور دولتی
public opinion افکار عمومی
public opinion poll همه پرسی، مراجعه به افکار عمومی، نظرسنجی عمومی، سنجش افکار عمومی
public policy سیاست عمومی
pure research تحقیقات محض
putative power قدرت فرضی

Q

qualitative کیفی
quality کیفیت، ماهیت
quantifiable کمیّت پذیر، قابل اندازه گیری کمّی
quantification کمیّت سنجی، اندازه گیری کمّی، کمّی سازی
quantifier کمیّت نما، کمیّت سنج، کمیّت گرا
quantitative کمّی

R

rank رتبه، درجه، طبقه

منزلت، جایگاه، مقام status
وضع موجود status quo
فرایند تصادفی stochastic process
انباشت داده ها storage of data
تصور استراتژیك strategic image
استراتژی strategy
ساختار، ساخت، سازه structure
ساختار روابط نفوذی structure of influence relationships
زیر بخش، زیر طبقه، زیر مجموعه sub-branch
زیر مقوله subcategory
زیر فرهنگ، خرده فرهنگ subculture
ذهنی subjective
فروملّی، خرده ملّی، درون ملّی subnational
فرعی، تبعی، تابع، وابسته، مادون، فرودست subordinate
نظام فرعی منطقه ای subordinate regional system
نظام فرعی subordinate system
مضمون، موضوع substance
ماهوی، اساسی، واقعی substantive
زیر نظام، زیر سیستم subsystem
اَبَر بازی super game
ابر قدرت super-power
فراملّی supranational
داده های ممیزی، داده های بررسی survey data
تعمیم فراگیر sweeping generalization
تقارن، هماهنگی، تناسب، همخوانی symmetry
ترکیب کردن، تلفیق کردن synthesize
نظام، سیستم system
منظم، نظاممند systematic
نظام گرا، سیستمی، منظم، نظامـمند systemic
تجزیه و تحلیل نظامها، systems analysis

استراتژی ضربه دوّم second strike strategy
روند دیرپای، روند درازمدت secular trend
تقطیع، تفکیك segmentation
تطبیق ذاتی self-adjustment
خودمحصوری self-encapsulation
معنی شناسی semantics
تصمیمات متعاقب sequential decisions
ساده سازی، ساده انگاری simplification
شبیه سازی simulation
قدرتهای کوچك small powers
دیدگاه ارتباطات اجتماعی social communication approach
فاصله اجتماعی social distance
حاکمیّت sovereignty
مکانی، فضایی spatial
طیف spectrum
نظرپردازی، فعالیّت نظری، تفکر، تأمل speculation
حوزه های صلاحیّت spheres of competence
حوزه های نفوذ spheres of influence
توسعه یا گسترش کارکردی spill-around
تسری میان کارکردی spill-over
نظریه های مارپیچی spiral theories
ثبات stability
معیار، مقیاس standard
مفاهیم معیاری standard concepts
انحراف معیار standard deviation
معیاربندی، یکسان سازی، معیاری کردن standardization
علامتگذاری معیار، نمادگذاری معیار standard notation
دولت مرد، سیاست مرد، زمامدار statesman
ایستا، ساکن static

معاملات، داد و ستدها

trans-boundary فرامرزی، برون مرزی، خارجی

transformation استحاله، دگرگونی، دگردیسی، تغییر شکل

transition گذار، انتقال

transitional arrangements ترتیبات انتقالی

trend روند، گرایش، جهت، سبك، روش

trend analysis تحلیل روندها، روندکاوی

trend correlation همبستگی روندها

trend line خط روند

turnover tax مالیات عمومی فروش، مالیات نقل و انتقال

typology نوع شناسی، گونه شناسی، سنخ شناسی

U

unconditionally viable فناناپذیری مطلق

understandings توافقات، تفاهمات

units واحدها

utility مطلوبیت، فایده، سودمندی

utopia جامعه خیالی، طرح خیالی

utopian تخیّلی، پندارگرا

utopianism خیال گرایی، پندارگرایی، آرمانگرایی

V

validator عامل اعتبار دهنده

validity اعتبار، روایی

value ارزش

variable-sum game بازی با حاصل جمع متغیر

verbal theory نظریه کلامی

تجزیه و تحلیل سیستم‌ها

system-wide نظام شمول

T

tariff barriers موانع گمرکی

tariff preferences ترجیحات تعرفه‌ای، ترجیحات گمرکی

taxonomy طبقه‌بندی

techniques فنون

tendency گرایش، تمایل

tension تنش، تشنج

tentative آزمایشی

terminology اصطلاحات، واژگان

the best of the worst بهترین کهینه

theorems قضایا

theoretical نظری

theoretically-minded نظریه‌پرداز

theoretician نظریه‌پرداز

theory نظریه

theory-building نظریه‌پردازی

theory-minded نظریه گرا

theory of inequality نظریه نابرابری

theory of theories نظریه نظریه‌ها

thesis تز، نظر

the worst of the best بدترین بهینه

threats and promises game بازی تطمیع و ارعاب

time series توالی‌های زمانی، رشته‌های زمانی

total war جنگ تمام عیار

traditionalism سنّت گرایی

traditionalists سنّت گرایان

transactions مبادلات، مناسبات،

wind tunnel	تونل باد
wishful thinking	تفکر آرزویی، تفکر آرزومند
world community	جامعه جهانی

Y

yardstick	معیار

Z

zero-sum-game	بازی با حاصل جمع صفر
violence	خشونت
violent	خشونت آمیز، شدید
visible	قابل مشاهده، مرئی
vital interests	منافع حیاتی
volitional	ارادی

W

weighted average	میانگین وزن دار
welfare state	دولت رفاهی